





سیری در معرفت اسلام

# سیر سعادت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

خوانسار - حسینیه آیت الله ابن الرضا - دهه اول ربیع الثانی - ۱۳۹۵ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## مسیر سعادت

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: خانم نهاوندی .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

- جلسه اول: مؤمن و زندگی مؤمنانه ..... ۱۱
- دو نشانه شیعه حقیقی ..... ۱۳
- موقعیت‌شناسی شیعه در زندگی ..... ۱۴
- حرکت مؤمن در راستای هدف الهی ..... ۱۵
- تقیه به معنای واقعی ..... ۱۷
- نگاه قرآنی ائمه و مؤمنین به مرگ ..... ۱۸
- ترفندهای دشمن برای ترساندن مؤمن ..... ۲۰
- ارزش غنیمت‌شمردن فرصت‌ها در زندگی ..... ۲۱
- نادانی و جهل، سخت‌ترین نوع تهی‌دستی ..... ۲۲
- سفارش پیامبر ﷺ به دوری از دشمنی با ایام ..... ۲۴
- دعای پایانی ..... ۲۵
- جلسه دوم: ترسیم مسیر سعادت (۱)؛ تقوا ..... ۲۷
- امهات مسائل معنوی و اخلاقی در کلام امام عسکری علیه السلام ..... ۲۹
- مهم‌ترین دلیل بیچارگی مردم از منظر قرآن ..... ۲۹
- عمل به فرامین الهی در گرو آزادی نفس ..... ۳۱
- خیرخواهی فرستادگان الهی برای مردم ..... ۳۲



- تجلی کامل حالات انبیای الهی در دوازده امام ..... ۳۳
- مسئولیت مأموم واقعی نسبت به امام ..... ۳۵
- امام عسکری علیه السلام، نگران ورشکستگی معنوی شیعیان ..... ۳۶
- نخستین سفارش امام، سفارش به تقوا ..... ۳۷
- حکایت مسلمان شدن مرد یهودی ..... ۳۸
- قدم‌های بندگان مؤمن در مسیر الهی ..... ۴۰
- دعای پایانی ..... ۴۱
- جلسه سوم: تبیین مسیر سعادت (۲)؛ تقوا و ورع** ..... ۴۳
- شیعه، یتیم آل محمد صلی الله علیه و آله ..... ۴۵
- شیعه همواره در خطر ورشکستگی معنوی ..... ۴۶
- وظیفه شیعه در قبال روایات و سخنان معصومین ..... ۴۶
- حقیقت معنایی تقوا ..... ۴۸
- درجه‌بندی تقوا از منظر بزرگان دین ..... ۴۸
- دومین سفارش امام عسکری، ورع در دین ..... ۴۹
- معنای «ورع» در کتب لغت ..... ۵۱
- الف) ورع در معنای ترس ..... ۵۱
- ب) ورع در معنای احتیاط ..... ۵۳
- ج) ورع در معنای توجه دقیق و بیداری ..... ۵۵
- روضه حضرت رقیه علیها السلام ..... ۵۵
- جلسه چهارم: سلامت قلب (۱)** ..... ۵۷
- گره پیکره دین با پنج حقیقت ..... ۵۹
- جلوه بر و نیکی در وجود یک انسان ..... ۶۰



## فهرست مطالب

- گره ناگسستی قلب اصحاب ابی عبدالله علیه السلام با حقایق دین ..... ۶۰
- گنجایش قلب بندگان مؤمن ..... ۶۲
- تفاوت ایمان به خدا و علم به خدا ..... ۶۳
- تحقق باور اثرگذار در سایه شناخت صفات پروردگار ..... ۶۳
- راهکار رسول خدا صلی الله علیه و آله در ردّ داهیة عظمی و کسب قرب الهی ..... ۶۴
- باور اثرگذار آیت الله العظمی فشارکی ..... ۶۶
- روضه حضرت علی اصغر علیه السلام ..... ۶۹
- جلسه پنجم: دین، دین داری، خطرات مسیر** ..... ۷۱
- خطرهای فراوان در کمین دین داران ..... ۷۳
- دین خدا، گران ترین گوهر آفرینش ..... ۷۴
- علل غیبت امام دوازدهم از نظر شیعیان ..... ۷۴
- ایمن سازی از خطر با کسب حلال ..... ۷۶
- همراهی دین تا قیامت با بندگان ..... ۷۹
- دوراندیشی در دین، نجات بخش در قیامت ..... ۸۱
- روضه حضرت علی اکبر علیه السلام ..... ۸۳
- جلسه ششم: اخلاق الهی** ..... ۸۵
- ویژگی های دین خدا ..... ۸۷
- مراحل نفس در قول علمای اخلاق ..... ۸۸
- قرآن، بهترین منبع مصادیق حسنات اخلاقی ..... ۹۰
- انبیاء، آینه تمام نمای اخلاق الهی ..... ۹۱
- الف) شکرگزاری سلیمان نبی ..... ۹۱
- ب) تواضع موسی علیه السلام ..... ۹۱



- ۹۲ ..... حقیقت معنایی حسادت
- ۹۲ ..... زدائل اخلاقی، مانع رشد و عامل دوزخی شدن انسان
- ۹۴ ..... کار طلبگی، کاری پرمایه و احیاگر جامعه
- ۹۶ ..... پنج حقیقت مربوط به قلب در قرآن
- ۹۹ ..... **جلسه هفتم: سلامت قلب (۲)**
- ۱۰۱ ..... ارتباط عقاید حقه با قلب سلیم
- ۱۰۱ ..... تحصیل عقاید حقه از دو راه
- ۱۰۲ ..... سلامت قلب در گره خوردن به پنج حقیقت
- ۱۰۳ ..... نزدیک‌ترین راه برای القای توحید در قرآن
- ۱۰۴ ..... توحید خالص، متکی به موجودات هستی و قواعد ثابت شده
- ۱۰۵ ..... قیامت، دومین حقیقت گره خورده به قلب
- ۱۰۷ ..... قرآن و روایات، علم خالص و پاک
- ۱۰۷ ..... باور قیامت از دو طریق
- ۱۰۸ ..... برپایی قیامت براساس عدالت الهی
- ۱۰۹ ..... فهم دین با باور قیامت
- ۱۱۱ ..... روضه حضرت زینب علیها السلام
- ۱۱۳ ..... **جلسه هشتم: قیامت و باور به آن**
- ۱۱۵ ..... بازتاب ایمان به معاد در زندگی انسان
- ۱۱۵ ..... معاد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۱۷ ..... زیباترین کمک خداوند به انسان در موضوع قیامت
- ۱۱۹ ..... قیامت و معاد، صددرصد جسمانی
- ۱۲۰ ..... کیفیت معاد و قیامت در کتب روایی





## فهرست مطالب

- ۱۲۱.....اوضاع قیامت در آیات قرآن.....
- ۱۲۲.....الف) سورة انبياء.....
- ۱۲۳.....ب) سورة لقمان.....
- ۱۲۵.....تجلی حقایق پنج گانه در قلب مؤمنین و اهل تقوا.....
- ۱۲۵.....مناجات با امام عصر علیه السلام.....
- ۱۲۶.....پیام امام زمان علیه السلام به شیعیان.....
- ۱۲۸.....دعای پایانی.....





جلسہ اول

مؤمن و زندگی مؤمنانہ



## دو نشانه شیعه حقیقی

روز جمعه بنا به روایتی که چند نفر از بزرگان علمای شیعه نقل کرده‌اند، روز وجود مبارک امام زمان علیه السلام است. امشب هم بنا به روایات، مصادف با ولادت وجود مبارک امام یازدهم، پدر بزرگوار امام عصر علیه السلام است. بحث امروز را که به نام امام دوازدهم علیه السلام است، در رابطه با حضرت عرضه می‌دارم.

این که امروز به نام وجود مبارک اوست، همان گونه که اول کلام شنیدید، براساس روایتی است که بزرگان دین ما و چند نفر از علمای گذشته نقل کرده‌اند. روایت این است: شیعه‌ای است زنده، عاقل و فهمیده که ائمه طاهرين علیهم السلام هم چنین شیعه‌ای را دوست دارند؛ یعنی زنده باشد، نه «كَالْمُحِيطِ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» و یک مرده متحرک بین زندگان. کل عمر، کار، فعالیت و کوشش شیعه متحرک و زنده در دو بخش است: یکی عبادت الله است به معنای جامع مطلب، یکی هم خدمت به خلق الله است. اگر شما احوالات اصحاب ائمه طاهرين، از امیرمؤمنان علیه السلام تا امام دوازدهم علیه السلام را که چهار نایب خاص داشتند، ملاحظه و مطالعه کنید، می‌بینید تمامشان آدم‌های زنده‌ای بودند. آدم‌هایی بودند اهل عبادت الله و خدمت به خلق الله.



## موقعیت‌شناسی شیعه در زندگی

این شیعه زنده، عاقل و فهمیده که اگر نامش را درست بگوییم (ضبط لغتی‌اش را ندیده‌ام)، «صقر بن ابی دُلف»<sup>۱</sup> می‌گوید: وجود مبارک امام هادی علیه السلام را که متوکل عباسی به سامرا تبعید کرد، متوکل که مثل همه ستمگران زمان ما بود و چهره‌ای بود شبیه صدام و صدامیان، داعشی‌ها و سران آمریکا، از هیچ جنایتی ایا و امتناع نداشت، یک موجود صددرصد مسخ‌شده بود و چیزی از حالات و ارزش‌های انسانی در او نبود، در چنین فضایی یک شیعه بلند شود و بیاید سامرا به قصد دیدن وجود مبارک امام دهم علیه السلام، خیلی روحیه و شجاعت می‌خواهد. ایشان می‌گوید وقتی آمدم، فهمیدم که امام علیه السلام پیش یکی از دربان‌های متوکل حبس است و ظاهراً محبوس متوکل هم ملاقات‌کننده ندارد. من نیز آمدم و پیش دربان متوکل نشستم. او گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: آمده‌ام پیش تو. برای چیزی نیامده‌ام. آمدم که ببینم و یک مقدار با همدیگر صحبت بکنیم. نشستم و صحبت کردم. اتاق که خلوت شد (شیعه فهمیده است و می‌فهمد کارش را چه وقتی انجام بدهد. او موقعیت‌شناس و عاقل است. کارش کار چوب‌انداز نیست و زبانش هم زبان آزادی نیست)، دوباره گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای زیارت حضرت عالی آمده‌ام و وقتی حرف‌هایمان را با هم زدیم، می‌روم. گفت: نه، تو آدمی نیستی که به زیارت من آمده باشی. تو آمده‌ای برای زیارت مولای خودت. گفتم: مولای من، «متوکل» است. من مولای دیگری ندارم. گفت: نمی‌خواهد پیش من تقیه کنی. مولای تو، امام هادی علیه السلام است که مولای من هم هست. من هم عقیده تو هستم، اما حالا کارمند این دولت شده‌ام.

۱. «صقر بن ابی دلف کرخی» از اصحاب حضرت هادی علیه السلام که نص بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام را از آن حضرت روایت کرده و شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده است: قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴، ش ۶.



## حرکت مؤمن در راستای هدف الهی

حتماً آدمی که ارادتمند به اهل بیت علیهم السلام است و کارمند دولت متوکل می‌شود، کارمندی‌اش هدفدار است و فقط گره به حقوق ماهیانه ندارد. تاریخ از این کارمنداها زیاد داشته است. یکی از این کارمنداها، کارمندی است که قرآن به احترامش یک سوره<sup>۱</sup> نازل کرده. «مؤمن آل فرعون»<sup>۲</sup> یک کارمند درباری بود، اما واقعاً مؤمن بود، نه مصلح! همین آدم هم سبب نجات جان موسی علیه السلام شد در دو جا:

یکی، وقتی که در خلوتی شهر بنا به آیات سوره قصص<sup>۳</sup>، موسی علیه السلام برای دفاع از آن مرد بنی‌اسرائیلی، یک مشت به آن مرد قبطی کافر بت‌پرست زد و مُرد. موسی علیه السلام دیگر دید راه برگشتش به دربار بسته است، نرفت و شب را به صبح رساند. فردا دوباره دید همین بنی‌اسرائیلی گیر یک فرعونی دیگر افتاده است. حالا ظرافت‌ها و دقایق بسیار مهمی در آیاتش هست که باید نشست و درآورد. در درگیری دوم، مرد اسرائیلی اسم موسی علیه السلام را برد؛ اما در درگیری دیروز اسمی نبرد و فقط گفت آقا کمک بده به من. وقتی در درگیری دوم اسم برد و موسی علیه السلام آماده شد که آن مرد فرعونی را کنار بیندازد، این اسرائیلی به اشتباه برداشت کرد که موسی بن‌عمران قصد حمله به او را دارد. برای همین صدا زد: موسی! دیروز یکی را کشتی و امروز هم می‌خواهی مرا بکشی؟

وقتی اسمش لو رفت و دعوا هم خاتمه پیدا کرد و موسی کنار کشید، این مرد قبطی سریع رفت دربار و به آنها خبر داد. به دربار گفت این جوان هفده‌هجده‌ساله‌ای که در دامن شما

۱. سوره مؤمن.

۲. مؤمن آل فرعون از شخصیت‌های قرآنی است که پسرعمو و خزانه‌دار فرعون بود و ایمانش به خداوند را پنهان می‌کرد. او برای حفظ جان حضرت موسی علیه السلام ایمان خود را آشکار کرد و به جرم ایمان هم توسط فرعون کشته شد. آیات ۲۸ تا ۴۵ سوره غافر مربوط به داستان مؤمن آل فرعون است. در روایات شیعه، از او در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام به‌عنوان یکی از صدیقان و همچنین از رجعت او در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است.

۳. قصص: ۱۵.

بزرگ شده، دیروز یکی از شما را کشت. قرآن می‌گوید: درجا جلسه برقرار کردند و با هم مشورت کردند. سران دربار به این نتیجه رسیدند که حکم اعدام موسی داده شود. همین مرد کارمند و حقوق‌بگیر دولت که هیچ وقت متوسل به این جمله کثیف و بی‌ربط «المأمور معذور» نشد، پنهانی آمد و موسی علیه السلام را پیدا کرد و گفت: کاخ حکم اعدامت را داده و من از تو می‌خواهم از این شهر بروی. موسی علیه السلام هم رفت.

این یک بار بود که می‌گویند همین مؤمن آل فرعون بوده. یک بار هم در درگیری بعد از نبوت موسی بن عمران علیه السلام با فرعون بود که قصد کشتن او را کردند و ایشان پیشنهاد خیلی جالبی داد تا موسی بن عمران کشته نشد.

عده‌ای بودند که کارمند دولت‌ها می‌شدند فقط برای اینکه به داد مردم برسند، نه برای پر کردن جیب، نه برای شکم خودشان و نه به خاطر صندلی. آنها مقدس‌ترین هدف را داشتند؛ مثل علی بن یقظین که شیعه بودنش را تا زمانی که زمان نخست‌وزیری‌اش تمام شد، پنهان کرد. یکی هم همین آدمی که در دستگاه متوکل بود. تاریخ همه زوایای زندگی «مؤمن آل فرعون»، «علی بن یقظین»<sup>۱</sup> یا این «صقربن ابی دلف» را نقل نکرده است که ما بدانیم اینها چه خدماتی به شیعه، مؤمنین یا مردم مظلوم و ناتوان کرده‌اند. هر انسانی می‌تواند در طلبه شدنش، وکیل شدنش، صندلی دار شدنش و پولدار شدنش، هدف مقدسی را انتخاب کند و از این هدف هم فاصله نگیرد تا آخر عمرش. این که خداوند متعال مسئله صبر و ایستادگی و استقامت را نزدیک ۱۰۳ بار در قرآن مجید مطرح کرده، برای همین طور جاهاست. من هدف مقدسی را برای خودم انتخاب می‌کنم، ممکن است فشارهایی هم در کنار این هدف بینم، خستگی‌ها و رنج‌هایی برایم بیاید، زحمت‌هایی تولید شود یا مردم نهایتاً قدردانی نکنند، ارزش به کارم ندهند، من هدفم را رها نکنم. این

۱. علی بن یقظین بن موسی بغدادی (۱۲۴-۱۸۲ق)، محدث، فقیه، متکلم و از بزرگان شیعه در دوران امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام. وی اهل کوفه و ساکن بغداد بود. علی بن یقظین با وجود شیعه بودن، از وزیران حکومت عباسی و مورد اعتماد آنان بود. ابن یقظین منزلت والایی نزد ائمه و عالمان شیعه دارد. تراجم‌نگاران، سه کتاب را به او نسبت داده‌اند.





روحیه صبر باید از ابتدای جوانی تقویت بشود که به قول امیرالمؤمنین علیه السلام، انسان بشود این انسان: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»<sup>۱</sup>. مسخره کردن‌ها، تهمت‌ها، دروغ‌ها، رنج‌ها و گرفتاری‌ها آدم را وادار به عقب‌نشینی از آن هدف نکند. به‌راستی چقدر هدف ارزش داشت که وقتی ابی‌عبدالله علیه السلام به آن اهداف الهیه‌اش رسید، مرحوم مجلسی (فکر می‌کنم) در جلد ۴۵ «بحارالأنوار» نقل می‌کند که وقتی شمر لبه تیز خنجرش را به زیر گلو گذاشت و شروع به کشیدن کرد، هنوز امام دوسه نفس حیات داشت و لبخند زد؛ یعنی در کمال خوشحالی از اینکه وظیفه‌اش را در کنار پروردگار برای دین و مردم انجام داده است، خوشحال بود. این هدف، این پایداری در کنار هدف و این هم استقامت و صبر برای هدف.

### تقیه به معنای واقعی

خیلی از جاها هم، فقط ائمه ما، چنان‌که در روایات شریف اصول کافی است، برای لو نرفتن مان در بعضی جاها که لورفتن ممکن است خطر جانی داشته باشد یا خطر کمتر از خطر جانی، سپری به نام «تقیه» به دست ما داده‌اند. «تقیه» یعنی انجام کار در کمال پنهانی از دشمن. تقیه به معنای بیکار نشستن، حواله کردن انجام کار به روزگار و آمدن امام عصر علیه السلام نیست. تقیه، یعنی انجام همه مسئولیت‌ها اگر زیر نظر دشمن هستیم، بروم زیر سپر تقیه و پنهان کاری که دشمن برنامه و کارم را نفهمد و گیر نیفتم. حالا اگر جایی دیگر تقیه نباید بشود و اصول الهی - توحید، نبوت یا ولایت - در خطر است، اینجا دیگر باید مثل «میثم تمار»<sup>۲</sup>، «حجر بن عدی»<sup>۱</sup> و «رُشید هجری»<sup>۲</sup> تن به جان دادن داد. برای اینکه

۱. ملاً صالح مازندرانی در شرح «اصول کافی»، ذیل حدیث «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ» می‌نویسد: «رُوی عَنْهُ علیه السلام: الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»: شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. «میثم تمار آسدی کوفی»، از یاران امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و امام حسین علیه السلام بود که پیش از واقعه کربلا، در کوفه به شهادت رسید. اطلاعات روشنی از جزئیات زندگی میثم در دست نیست. او در

اینجا دیگر جای تقیه نیست. اینجا جایی است که می‌خواهند ریشه توحید، نبوت را یا ولایت را بکنند. اینجا خداوند اجازه می‌دهد که هم با مقاتله و هم با «فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ»<sup>۳</sup> دفاع کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر خردکردن خطر بستگی به این پیدا کرد که از جانتان مایه بگذارید، بگذارید. اینجا دیگر عیبی ندارد.

### نگاه قرآنی ائمه و مؤمنین به مرگ

وقتی دربان متوکل گفت صبر کن تا یک‌خرده خلوت‌تر شود، بعد من تو را می‌فرستم پیش حضرت هادی علیه السلام. چون گفت یک نفر به نام «صاحب‌البرید» الان پیش امام هادی علیه السلام است و هیچ‌کس دیگری نیست. اگر او برود، من تو را می‌فرستم که حضرت را زیارت کنی. آن بنده خدا هم رفت و ظاهراً دیگر کسی نبود. دربان بچه‌ای را صدا زد و به او گفت: این آقا را به اتاقی ببر که آن آقا هست. بیشتر از این هم نگفت؛ چون او هم در تقیه کامل بود! نگفت ببر پیش پسر پیغمبر، امام معصوم و رهبر شیعیان؛ فقط به آن بچه گفت که این آقا را راهنمایی کن تا پیش آقای برود که در آن اتاق هست و تو می‌دانی جایش کجاست. علی بن یقطین می‌گوید وقتی آمدم خدمت امام هادی علیه السلام، در اتاقی که نشسته

→

- کوفه خرمافروشی می‌کرد و کرامات و پیشگویی‌هایی به او نسبت داده‌اند. وی به دستور ابن‌زیاد به دار آویخته شد. مرقد میثم تمار در نزدیکی مسجد کوفه قرار دارد.
۱. «حُجْرَبْنِ عَدِي بْنِ جَبَلَةَ كُنْدِي» صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و از بزرگان کوفه بوده است. وی در جنگ‌های مختلف، از جمله جمل، صفین و نهروان، نقش بسزایی داشت. حبربن‌عدی در راه دفاع از ولایت حضرت علی علیه السلام، توسط معاویه به شهادت رسید.
  ۲. «رُشَيْدُ هَجْرِي» از یاران برجسته امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام بود. رشید صاحب سر امیرالمؤمنین علیه السلام بود. از این‌رو، علم منایا و بلایا را نزد او آموخت. شیخ طوسی از وی در شمار اصحاب و امام سجاد علیه السلام نیز یاد کرده است. او سرانجام به دست زیادبن‌ابییه یا فرزندش، همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود، کشته شد.
  ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۲.



بود، قبری آماده بود. من گریه کردم و حضرت به من فرمود: گریه نکن! به هیچ عنوان، از اینها لطمه‌ای به من نخواهد رسید.

حالا اگر بنا بود لطمه هم برسد، ائمه ما اهل ترس نبودند و از دادن جان به پروردگار هم دریغ نداشتند؛ چون نگاه ائمه ما به مرگ، نگاه قرآن است. نگاه هر مؤمنی هم باید این گونه باشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤا مَا تَنْزَلُ عَلَيْنَا مَلَكًا كُنَّا الْأَخْفَاءُ وَلَا تَحْزَنُوا وَابْسِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۱</sup> این نگاه مؤمن و نگاه امام به مرگ است.

مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ‌تنگ  
من از او جانی ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ‌رنگ<sup>۲</sup>

مرگ اگر بیاید، یک قطعه خانه، یک مغازه و لباس‌هایم را از من می‌گیرد و در مقابل این گرفته‌ها، یک زندگی جاوید و به تعبیر قرآن کریم، ﴿عِيشَةً رَاضِيَةً﴾<sup>۳</sup> به من می‌دهد. یک زندگی که در آن زندگی، انسان کمال رضایت را از آن زندگی دارد و هیچ نگرانی و ناراحتی ندارد. کلاً اگر مردم نگاهشان به هر چیزی (کسب، علم، زن و بچه، رفت‌وآمد، معاشرت، پول‌دادن و پول‌گرفتن)<sup>۴</sup> نگاه قرآن باشد، زندگی با امنیت، راحت و بی‌دردسری خواهند داشت. حالا ممکن است یکی برای آدم ایجاد دردسر بکند، او گناه می‌کند، به من چه! او دلش می‌خواهد بار خودش را سنگین کند و قیامت با آن بار سنگین پرتش کنند در جهنم، به من که ضرری نمی‌زند. سعدی می‌گوید:

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت

وقتی من خودم ستمکار نباشم و ستم ببینم، ستم می‌افتد گردن ستمکار. زمان ستم هم بر من تمام شده و از من رد می‌شود. این جمله بسیار زیبای پرقیمت را دوبار در قرآن داریم که

۱. فصلت: ۳۰.

۲. مولوی.

۳. غاشیه: ۷.

۴. «اخذ» و «عطا» در روایاتمان آمده که به معنای پول‌دادن و پول‌گرفتن است.

یک بار آن در سوره مبارکه قصص است: «يَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»<sup>۱</sup> بندگان مؤمن من، بدی‌های مردم را با خوبی دفع می‌کنند. اگر او فحش می‌دهد، این فحش نمی‌دهد و در کلامش به طرف فحاش ادب را رعایت می‌کند. اگر او بالا پایین می‌گوید، این بالا پایین نمی‌گوید. اگر او تند نگاه می‌کند، این بامحبت نگاه می‌کند. اگر روزی رفته که از او قرض بگیرد و نداده، حالا او آمده ازش قرض بگیرد، قرض را می‌دهد. اگر قوم و خویشش قطع رابطه کرد که کار بدی کرده، پیغمبر ﷺ می‌فرماید این صلۀ رحم می‌کند. اگر کسی او را رنجاند، این عفو می‌کند. این سه مورد در کلام رسول خداست: «الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ»<sup>۲</sup>.

این رد کردن بدی‌ها به خوبی‌هاست: «يَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»<sup>۳</sup> حتماً آن که من رفتم پیشش، حتی می‌خواستم ضمانت، سند و گرو بگذارم، قرض به من نداد، دلش نمی‌خواست بدهد؛ ولی حالا خودش گرفتار شده، این قدر به او فشار آمده که پیغمبر ﷺ می‌فرماید می‌آید پیش تو. یک روز رفتی قرض بگیری و او به تو نداد، اما تو به او قرض بده و هیچ به رخس هم نکش. یکی از آداب اخلاق الهی، این است که آدم بدی‌های دیگران را به رخشان نکشد و نگوید تو یک ماه پیش چه کار کردی، حالا ببین من دارم به تو خوبی می‌کنم. این کار را به هیچ عنوان نکن!

### ترفندهای دشمن برای ترساندن مؤمن

حضرت نیز به ابی‌دلف فرمود نترس! دشمن ترفندهای مختلفی دارد. ما زندان که بودیم، گاهی ساعت یک نصفه شب که وقت خیلی خاصی است و آدم در خواب شیرین است، تا جایی که می‌شد، با آخرین مرحله صدا نوار می‌گذاشتند. ناله شکنجه‌شده‌ها را ضبط کرده

۱. قصص: ۵۴.

۲. مجمع‌البحرین طریحی، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳. قصص: ۵۴.



بودند و برای ماها باز می‌کردند تا ما هم حساب کار دستمان باشد که امکان دارد صبح ما را ببرند و دویست تا شلاق بزنند، با آتش سیگار بسوزانند بدنمان را، بند قیونی به ما بزنند و یا با میچ پا در زندان سه ساعت آویزان کنند. دشمن از این کارها می‌کند؛ همیشه می‌کرده، حالا هم می‌کند و بعداً هم اینکارها را می‌کند. یک وقت قبر می‌کنند برای آدم در سلولش. یک وقت هم چشم آدم را می‌بندند (این کار را می‌کردند در زندان) و می‌برند، به یک تیر می‌بندند و می‌گویند آماده باش، می‌خواهیم اعدامت کنیم. اعدامی هم در کار نبود!

با این حال، محال است که مؤمن با دشمن بسازد، از دشمن بترسد و از قبر کُنده نگران باشد. حضرت هم فرمود که نگران نباش، اینها نمی‌توانند کاری بکنند. واقعاً هم دشمن نمی‌تواند کاری بکند؛ چون نهایتاً دشمن اگر خیلی آدم را شکنجه بدهد، می‌آورد لب مرز عالم بعد و آدم را می‌فرستد آن طرف. آنجا دیگر «عیشة راضیه» است و چیز دیگری نیست.

## ارزش غنیمت شمردن فرصت‌ها در زندگی

حالا این آدم فهمیده، این شیعه عاقل و متحرک، وقت را اینجا غنیمت دانست و این غنیمت‌دانستن وقت چقدر مهم است! من زندگی علما را خیلی مطالعه کرده‌ام. شاید در ذهنم الآن بیش از پنجاه عالم کم‌نظیر باشد که زندگی‌شان را از ولادت تا مرگشان دیده‌ام؛ بخصوص زندگی مرحوم «آیت‌الله‌العظمی بروجردی». هشت سال است که سالگردش را در مسجد اعظم به منبر می‌روم، ضروری بوده که همه زوایای زندگی ایشان را ببینم و در سالگردش نقل کنم. یکی از مسائلی که از ایشان دارم، این است: ایشان ۸۸ ساله بود که از دنیا رفت. در سیزدهم ماه شوال، صبح پنج‌شنبه، ساعت هفت‌ونیم صبح فوت کرد. حالا بگردید شش‌هفت سال بچگی‌اش که بچگی همه را داشتند. آن وقت که آدم هنوز وارد درس نشده و سواد ندارد، بچه شیرینی است و در آغوش پدر و مادر است،

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰هـ.ق / ۱۲۵۴-۱۳۴۰هـ.ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود.

معمولاً بازی می‌کند و بالا پایین می‌پرد. آن شش هفت ساله هیچ، از آنجا به بعد، ایشان به یکی از علما در همان سال‌های آخر عمرش فرموده بود که من یک دقیقه از عمرم را ضایع نکرده‌ام.

این غنیمت‌دانستن فرصت است. فرصت سرمایه است. عمر بالاترین سرمایه است. شما برادران بزرگوار طلبه! الآن که در قدرت جوانی، عقل و هوش و حافظه، روحیه و بدن هستید، باید خودتان را مثل یک معدن طلا و نقره بدانید. پیغمبر ﷺ شما و همه مردم را معدن دانسته: «الْأَنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»<sup>۱</sup> آن‌هم نه معدن سنگ، نه معدن شن، نه معدن خاک، نه معدن اشیای دیگر و نه معدن گاز و نفت. حضرت قیمتی‌ترین اشیا را گفته است: «الْأَنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ». این‌ها می‌توانند تا آخر عمرشان تولید طلای عبادت، طلای علم، نقره اخلاق و نقره ارزش‌ها بکنند. خودتان را معدن بدانید، همان‌گونه که پیغمبر ﷺ دانسته است. از حالا تا چهل سال دیگر، این معدن را از معارف الهی، احکام، حکمت‌ها، اشعار پندآموز، آیات قرآن، نهج‌البلاغه و روایات ناب اهل بیت ﷺ که نمونه‌اش را هیچ فرهنگی در عالم ندارد، پر بکنید. الآن و از حالا وقتش است!

### نادانی و جهل، سخت‌ترین نوع تہی دستی

این مرد شیعه، زنده فهمیده، عاقل و باندیشه پیش خودش گفت: من هفت‌هشت دقیقه بیشتر پیش امام زندانی نیستم و شاید نگذارند بمانم. پس این هفت‌هشت دقیقه فرصت دیدار امام معصوم ﷺ را غنیمت بدانم. عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله! من روایتی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که معنی‌اش را نمی‌فهمم.

آدم تا کی نمی‌فهمد؟ تا وقتی ملک‌الموت بیاید، نمی‌فهمد. چه کار باید بکند؟ دائم باید با نفهمی مبارزه کند. بالاترین راه مبارزه با نفهمی، همین اسلحه علوم اهل بیت ﷺ، ارتباط با عالم ربانی، رفت‌وآمد به مدارس علمیه و نشستن پای منبرهای به‌دردخور است. این



بالاترین جنگ است. پیغمبر ﷺ می فرماید: «لَا فِقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ»<sup>۱</sup> تهی دستی ای در این عالم سخت تر از نفهمی است. این نفهمی، دیو و دشمن است که باید با آن مبارزه کرد. آدم تا کی چیزها را نمی فهمد؟ تا وقتی که زنده است، نمی فهمد. آن که همیشه می فهمید، پیغمبر ﷺ یا امام معصوم ﷺ بوده و منهای این دو نفر، ما دائماً با نفهمی همراه هستیم. به هر جا که برسیم، باید دائم به دنبال مبارزه با این نفهمی باشیم. یک روایت از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده، روایت بسیار پرقیمتی است. در فرهنگ های جهان این حرف ها را نداریم. من کم و بیش، بعضی از فرهنگ ها را دیده ام. شاید کتاب های هفت هشت تا فرهنگ مشهور جهان را خوانده باشم. از فرهنگ های کمونیستی تا فرهنگ های نمی دانم غربی و فرهنگ های اروپایی نداریم این حرف ها را. این روایت چقدر عالی است! حضرت می فرماید: «يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»<sup>۲</sup> کمیل! تکانی در این عالم نمی خوری، مگر اینکه در آن حرکت، قدم برداشتن و آن کار، در هر چه که هست، نیازمند معرفت و فهمیدن هستی. قبل از اینکه حرکت کنی، برو و بفهم. بفهم این حرکتی که می خواهی بکنی، باطل است یا حق، الهی است یا شیطانی، درست است یا نادرست. یک قدم داری به طرف جهنم می روی یا یک قدم به طرف بهشت. اول برو و بفهم.

ابی دلف هم به امام گفت من روایت را از رسول خدا ﷺ شنیده ام، اما نمی فهمم. اکنون بپرسم؟ فرمود: بپرس. اصلاً انبیا و ائمه ﷺ آمده اند برای جنگ با نفهمی. در زیارت اربعین خواندید که امام باقر ﷺ به پروردگار عرض می کند: خون قلبش را حسین ما داد «لَيْسَتْ قَدَّ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» که مردم را از سرگردانی، نفهمی و جهالت آزاد و علاج کند. همین طور هم شد و کربلا تا حالا آثار عجیبی داشته در کره زمین! فقط بچه شش ماهه اش تا امسال ۵۶ کشور را اشغال کرده و در آینده نیز کل زمین را فرهنگ

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۶۷.

کربلا، یعنی فرهنگ خدا خواهد گرفت. در قرآن می‌خوانیم: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۱</sup> و همه این‌ها از برکت کربلاست. حفظ کربلا، برپا کردن این جلسات و منبر رفتن هم بر اهلس واجب است؛ چون روزگار بسیار خطرناکی است و ما باید بایستیم در مقابل این خطرات که دفع بکنیم.

### سفارش پیامبر ﷺ به دوری از دشمنی با ایام

ابی دلف گفت از پیغمبر ﷺ نقل می‌کنند که فرموده است: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ»<sup>۲</sup> با روزها دشمنی نکنید. این روایت خیلی برای من جالب است که فقط روزها را دارد. خدا در قرآن روز را می‌گوید روز روشنایی است. فقط پیغمبر ﷺ می‌گوید با روزها دشمنی نکنید و به شب کاری ندارد. اگر با روزها دشمنی کنید، روزها هم با شما دشمنی می‌کنند، ریشه‌تان را می‌کنند و زندگی‌تان را به هم می‌ریزند؛ بخصوص در قیامت.

حضرت فرمود: بله، پیغمبر ﷺ این روایت را فرموده و درست است. این قول، قول رسول خداست و مراد از ایام، دوازده روز است. یک روزش (یکشنبه)، امیرالمؤمنین علیه السلام است. یک روزش (دوشنبه)، امام مجتبی و ابی‌عبدالله علیه السلام است. یک روزش (سه‌شنبه)، حضرت زین‌العابدین، امام باقر و امام صادق علیه السلام است. یک روزش (چهارشنبه)، موسی بن جعفر، حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام است. روز پنجشنبه هم، من و فرزندانم هستیم. جمعه هم فرزندم است. این روشنایی‌ها، ما دوازده تا هستیم. با ما دشمنی نکنید که نهایتاً ما هم با شما دشمنی می‌کنیم و پیش خدا شرمنده و محکوم می‌شوید. دشمنی با ما، این است که به ما اقتدا نکنید. این دشمنی با ماست و غیر از این نیست معنای دشمنی که به ما اقتدا نکنید، از جاده ما منحرف شوید و بروید سراغ دیگران.

۱. انبیاء: ۱۰۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۷۷.



بعد هم امام هادی علیه السلام به من فرمود: من مصلحت نمی‌دانم که بیشتر پیش من بنشینی. بلند شو و برو! حضرت این احتمال را دادند که یک‌وقت بازرس بیاید، هم ایشان را بگیرد و هم آن حاجب متوکل را بگیرند و مشکلاتی پیش بیاید. من هم خداحافظی کردم و رفتم.

## دعای پایانی

شب عید است و تولد. فردا هم روز تولد است و روز جمعه. دو روزش هم وصل به امام عصر و امام عسکری است.

خدایا! به حقیقت اهل بیت علیهم السلام، همان طوری که زین العابدین علیه السلام کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند، عقل و مغز کامل و راجح به ما عنایت فرما. خدایا! فهم ما را نسبت به قرآن و اهل بیت علیهم السلام بیشتر کن. خدایا! شوق اقتدای به اهل بیت علیهم السلام را در ما قوی کن.

خدایا! ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را دنیا و آخرت، لحظه‌ای از اهل بیت علیهم السلام جدا مکن. خدایا! وجود مبارک امام زمان علیه السلام را در همین لحظه غروب آفتاب دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

خدایا! تمام گذشتگان ما را که دخیل در مؤمن بالآ آمدن ما بودند، غریق رحمت و مهربانی و احسانت بفرما.





جلسہ دوم

ترسیم مسیر سعادت (۱)؛ تقوا



## اهمات مسائل معنوی و اخلاقی در کلام امام عسکری علیه السلام

یک بار در چنین ایامی، در محضر شما بزرگواران، روایت بسیار مهمی را از وجود مبارک حضرت عسکری علیه السلام شروع کردم که متن روایت<sup>۱</sup> حدود نصفه صفحه کتاب است. وجود مقدسشان اهمات مسائل معنوی و اخلاقی را در این متن نورانی بیان کرده‌اند. هر کسی این متن را در درجه اول بفهمد و بعد عمل کند، شکی نیست که خیر دنیا و آخرت را نصیب خودش کرده است. اگر هم همه جامعه عمل کنند، خیر دنیا و آخرت برای همه خواهد بود. البته این یک آرزوست که نه انبیای الهی، نه ائمه طاهرين علیهم السلام و نه علمای ربانی به آن دست نیافتند. علتش هم این است که به فرموده قرآن کریم، بسیاری از مردم، چه در زمان انبیا و چه بعد از انبیا، سپاسگزار این واقعیات بسیار مهم نبودند و آنچه وحی، زبان انبیا و زبان ائمه علیهم السلام، ارائه کرد، قبول نکردند و نپذیرفتند. استعداد پذیرفتنش را داشتند، اما مغرور به این زندگی چندروزه دنیا و فریب‌خورده یک خانه، یک محل کسب و یک درآمد اندک بودند.

### مهم‌ترین دلیل بیچارگی مردم از منظر قرآن

کتاب خدا بارها کالا و متاع دنیا را و آنچه مورد بهره‌وری مردم است، با صفت قلیل یاد کرده و می‌گوید متاع دنیا نیست، مگر اندک. کل آن اندک است. هر کدام از این هفت

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

میلیارد جمعیت امروز زمین چقدر از این متاع اندک نصیب و بهره دارند؟ قرآن می‌گوید با همین متاع اندک می‌روند جهنم. کل متاعی که برای کل در کره زمین قرار داده شده، چقدر است؟ مگر یک فرد از این کل در کنار این هفت میلیارد در زمان ما چه مقدار نصیب دارد؟ بیشتر مردم همین را تبدیل به مرکب می‌کنند که به سرعت آنها را می‌برد جهنم. عمده بیچارگی این مردم هم قرآن مجید می‌گوید: برای این است که خدا را از زندگی حذف کردند و معبود دیگری را به جای خدا قرار دادند که قرآن تعبیر می‌کند به «هوا».

این هوا هم بیرون نیست، بلکه در خودشان است. در فرمایشات حکمای ربانی دیدم که هوا را ترجمه کرده‌اند به «مجموعه خواسته‌های بی‌محاسبه نامشروع و بی‌قید». تقریباً ریشه‌اش برمی‌گردد به «می‌خواهم»؛ یعنی بی‌قید و شرط می‌خواهم! مال، صدلی، ریاست و شهوات مختلف می‌خواهد؛ ولی بدون اینکه قیدی به آن زده شده باشد. در حقیقت، منشأ اخلاقی که همه مخالفان حق در طول تاریخ داشتند و جنگ مخالفان با انبیا و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام)، همین هوای نفس بود. انبیا نمی‌گفتند نخواهید!

هیچ پیغمبری با دنیا، شهوات و خواسته‌های مشروع مردم مخالفتی نکرد. آنها فقط گفتند این خواسته‌هایتان را مقید به قید مسائل الهی کنید. حتی مخالف بودند با کسانی که می‌خواستند خواسته‌های مشروع خودشان را بند بزنند. قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾<sup>۱</sup> این تز همه انبیا بود که خدا به آنها ابلاغ کرده بود. در آیه دیگری هم می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾<sup>۲</sup> این آیه درباره انبیاست. وقتی مخالفین می‌گفتند اگر پیغمبر هستی، چرا می‌خوری و در بازارها راه می‌روی؟ فکر می‌کردند کسی که دارای مقام رسالت است، باید به کل بریده از دنیا و برای جای دیگر باشد. این اندیشه غلط آنها بود. در آیه شریفه می‌فرماید: چه کسی حرام کرده بر شما زینت‌های زندگی دنیا را که خود من پدید آورده‌ام؟ هیچ پیغمبر و امامی نفرمود نپوشید، نخورید، نیاشامید و

۱. اعراف: ۳۲.

۳. انبیاء: ۸.



به دنبال لذت‌های مشروع نروید. آنها فقط گفتند رابطه تمام زندگی‌تان را با هوای نفسستان، یعنی با خواسته‌های نامشروع‌تان قطع بکنید. پول بخواهید، اما نه از راه دزدی و غصب، نه از راه ظلم، نه از راه پایمال کردن حقوق مردم، نه از طریق خوردن مال یتیم و ارث برادر و خواهر و عروس و داماد. بخواهید، اما نه از این راه‌ها.

مردم مخالفت می‌کردند و حاضر نبودند مقید زندگی کنند. دین یعنی قید الهی، ملکوتی و عرشی. اگر آدم با این قید زندگی کند، یقیناً سعادت دنیا و آخرت را می‌برد و تا آخر عمرش هم پشیمان نمی‌شود؛ چون خیلی از گنهکاران در آخر عمرشان که دیگر همه نیرو و قدرتشان را از دست داده‌اند و طرف‌هایی هم که به آنها ظلم کرده‌اند، مرده‌اند و نمی‌شناسند، به قول امروزی‌های اخلاقیون جهان، دچار عذاب وجدان شدید می‌شوند و هیچ امنیتی نخواهند داشت. این متن فرمایش پروردگار مهربان عالم است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾<sup>۱</sup> دین امنیت و آرامش می‌آورد.

### عمل به فرامین الهی در گرو آزادی نفس

اگر افراد، چه مرد، چه زن و چه جوان به این متنی که حضرت عسکری علیه السلام ارائه فرموده‌اند، عمل کنند، هم امنیت دنیایی و آخرتی پیدا می‌کنند و هم از عذاب درون درامان می‌مانند؛ ولی عمل کردن به این جور متون در گرو این است که آدم از هوای نفس آزاد شود و این بهترین آزادی است. آزادی هم در دین خدا غیر از این نیست. اسم زندگی بی‌قید و شرط، آزادی نیست، بلکه اسمش اسارت است. اسیرکننده هم هوای نفس، یعنی خواسته‌های نامشروع است. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۲</sup> آن که خدا را حذف می‌کند و معبودی مثل هوا، یعنی مجموعه خواسته‌های نامشروع را جای خدا قرار می‌دهد، همه‌جوره ضرر و زیان می‌بیند. تاریخ هم نشان می‌دهد که اهل هوا در همه شئون زندگی‌شان اهل ضرر و به تعبیر بالاتر، اهل خسارت بودند.

۱. انعام: ۸۲.

۲. جائیه: ۲۳.



ظاهراً قرآن دربارهٔ امور معنوی انسان‌ها کلمهٔ «ضرر» را به کار نگرفته و همه جا کلمهٔ «خسارت» را به کار گرفته است و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾<sup>۱</sup> کل سرمایه‌های وجودی خودشان را تباه می‌کنند و به باد می‌دهند. آخر کار هیچ چیزی از آنها نمی‌ماند، جز یک اسکلت استخوانی و یک حرکت که قرآن مجید می‌گوید نه زندگی است و نه مرگ: ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾<sup>۲</sup> نه یک زندگی درست و حسابی است و نه مرگ، بلکه چیز دیگری است: ﴿كَأَنَّهُمْ حَطَبٌ﴾<sup>۳</sup> این اسکلت و پوست هیزم دوزخ است. واقعاً عده‌ای دارند خودشان را آب می‌کنند. آنها از خودشان کم می‌کنند تا به جایی برسند که کل سرمایه‌های داده‌شدهٔ خدا از دستشان برود و از مجموعهٔ داده‌ها فقط یک اسکلت بماند. آن اسکلت هم، نه حیاتی دارد و نه مرگی. معلوم نیست در چه وضعی هستند. کیفیت آن خیلی برایمان روشن نیست. فقط خدا می‌فرماید: «لَا يَمُوتُ فِيهَا» نه در جهنم می‌میرند «وَلَا يَحْيَى» و نه زندگی دارند. آن وقت هم دیگر پشیمانی سودی ندارد.

### خیرخواهی فرستادگان الهی برای مردم

متنی که یک بار در همین ایام در همین مجلس شروع کردم، فقط یک جمله‌اش را توانستم در یک هفته یا شش روز توضیح بدهم. حالا باید نوشته‌هایش را نگاه کنم و ببینم که چند روز طول کشید. جالب این است که اول متن، «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشِيعَتِهِ» دارد. عده‌ای از شیعیان به محضر مبارک حضرت عسکری علیه السلام برای زیارتشان آمده بودند و ایشان هم این مسائل بسیار مهم اخلاقی و الهی را در آن مجلس برایشان بیان کرد. ما دلسوزتر از انبیا و ائمهٔ طاهرين علیهم السلام و مصلحت‌اندیش‌تر از خداوند مهربان برای خودمان نداریم. این را یقین بدانید که هیچ‌کس مانند پروردگار عالم که عالم به ظاهر و باطن ماست،

۱. عصر: ۲.

۲. اعلی: ۱۳.

۳. جن: ۱۵.





مصلحت خواه نیست و هیچ کس هم دلسوز تر از انبیا و ائمه علیهم السلام نیست. این قدر خدا انبیا را به انسان ها نزدیک می داند که چند پیغمبر را در قرآن مجید اسم می برد و می فرماید: «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُ شُعَيْبًا»<sup>۱</sup> برادرشان را فرستادم برایشان. حضرت شعیب علیه السلام که برادر پدر و مادری کل مردم مدین نبود. یک پدر و مادر که سی هزار پسر و دختر داشتند! «إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ»، یعنی برادر معنوی. همچنین وقتی از حضرت صالح علیه السلام اسم می برد، می فرماید: «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُ صَالِحًا»<sup>۲</sup>. اینها یعنی این قدر شما را دوست دارم، دلسوز شما هستم و برای نجات شما غصه می خورم که گویی برادر شما هستیم. یک برادر پدر و مادری، یک برادر زنده، بیدار و برادر بینا که نمی خواهد یک تیغ به پای برادرش برود.

وقتی قرآن از انبیا اسم می برد، کلمه «أَخَاهُمْ» لغت خیلی پر نکته ای است؛ یعنی هیچ کس مثل پیغمبران من دلسوز شما نیستند. در خیلی از آیات هم از قول انبیا می گوید (البته خود حضرت حق به آنها دستور داده که این جور به مردم بگویند): «أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»<sup>۳</sup> ما خیر خواه امین هستیم. بنابراین یقین داشته باشید که یک ذره خیانت به شما در کار ما، بعثت و نبوت، دستورات و دعوت ما نیست؛ نه خیانت به مالتان، نه به زندگی تان، نه به دنیایتان و نه به آخرتتان. ما هم خیر خواه هستیم و هم امین هستیم.

## تجلی کامل حالات انبیای الهی در دوازده امام

عین حالات انبیای الهی، بدون کم و زیاد در دوازده امام ما نیز تجلی کامل و جامع داشته است. شما این روایت را هم در کتب اهل سنت می بینید و هم در کتب خودمان. اهل سنت هم زیاد نقل کرده اند و ناقلان این حدیث کم نیستند. حدیث این است: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ

۱. اعراف: ۸۵.

۲. هود: ۶۱.

۳. اعراف: ۶۸.

هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»<sup>۱</sup> علی جان! تو من هستی؛ فقط نبی نیستی و امام هستی. غیر از مقام نبوت، هرچه مقام در من هست، در تو تجلی دارد. در حدیث دیگر آمده: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۲</sup> ما دو تا نیستیم، بلکه ما یک درخت با دو شاخه هستیم. یکی من هستم با نبوت و یکی امیرالمؤمنین علیه السلام است با امامت. همچنین آمده است: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»<sup>۳</sup> تمام خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و تمام خصوصیات انبیا، جمعاً در پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است. به دلیل آیه ﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۴</sup> که «انفس» جمع به ضمیر جمع «نا» اضافه شده است؛ یعنی دو تا جمع در این آیه شریفه است: یکی «أَنْفُس» است و یکی هم ضمیر جمع «نا». ضمیر مفردش، «أنا» است: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ».

پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصاری نجران گفت تمام مردهایتان را برای مباحله بیاورید. ما هم تمام مردانمان را می آوریم. پیغمبر صلی الله علیه و آله که راست می گوید. بعد هم امر خدا بوده و تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۵</sup> همه مردهایتان را بیاورید. هرچه مرد در شهر نجران دارید، بیاورید (خدا این را به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد که به اینها بگو). هرچه هم زن دارید و دختر، بیاورید. هرچه هم بچه دارید، بیاورید. من هم می آورم.

وقتی فردا نصاری نجران آمدند، دیدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کل مردهایی که پیشنهاد کرده، یک مرد با خودش آورده، از کل بچه‌ها هم دو تا آورده و از کل زن‌ها و دختران، یک نفر را آورده است. این یعنی چه؟ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله خلاف گفت به نصاری نجران؟ نه

۱. الخصال، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۵۰.

۴. آل عمران: ۶۱.

۵. همان.



راست گفت. «أَنْفُس» لغت جمع است. ضمیر «نا» هم ضمیر جمع است. در ادبیات عرب خواندیم که جمع وقتی اضافه به جمع می‌شود، افاده عموم می‌کند. «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»، یعنی آن یک مردی که آورده، تمام مردان عالم است. صدیقه کبری علیها السلام تمام زنان و دختران عالم، حسن و حسین علیهم السلام تمام فرزندان عالمیان است. تمام ارزش‌های انبیا، چه دینی، چه اخلاقی و چه روحی در پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به تنهایی جمع بوده و آنچه خوبان همه دارند، او تنها دارد. چون خود حضرت فرمود: «مَنْ نُورٍ وَاحِدٍ»<sup>۱</sup> «مَنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۲</sup> «لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ رُوحُهُ مِنْ رُوحِي»<sup>۳</sup> پس امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل آیه و به دلیل خاتمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، از کل انبیا افضل و برتر است.

این است داستان امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام. تمام ارزش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله در امیرالمؤمنین علیه السلام است و کل این ارزش‌ها در امامان بعد تا وجود مبارک حضرت عسکری علیه السلام است. در واقع، امام عسکری علیه السلام به تنهایی کل جهانیان است.

## مسئولیت مأموم واقعی نسبت به امام

ما این‌ها را نمی‌گوییم! ما دلیل قرآنی و روایتی داریم؛ آن‌هم روایات متواتر. من از شما طلبه‌ها تقاضا می‌کنم حتماً باب حجت «اصول کافی» را بخوانید. اصول کافی از معجزات فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. من دو سال تمام کارهایم را تعطیل و در اصول کافی از «بسم الله» تا آخرین کلمه را دقت کردم. چند کتاب لغت و شرح جلویم گذاشتم، قرآن مجید هم کنارم بود و این کتاب را ترجمه کردم. بخش اصول «الکافی» نزدیک چهارهزار روایت است. این باب حجت برای شناخت نبی و ولی معجزه است. شیعه تا باب حجت اصول کافی را نفهمد، نه پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه ائمه طاهرین علیهم السلام را می‌فهمد. شما همین برای شناختن امام

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۳۳۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۳۱.

عسکری علیه السلام باب «نادر من جوامع صفات الامام» را در کافی ببینید؛ روایتی از حضرت رضا علیه السلام حدود چهار صفحه است. این روایت دریا چیست؟! از تنگی قافیه می‌گویم دریاست. ببینید امام کیست! همچنین در روایات دیگر ببینید که ما نسبت به امام چه مسئولیت عظیمی داریم! مسئولیت ما که مدعی تشیع هستیم، این است که مأموم واقعی این امام باشیم؛ چون در قرآن مجید است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾<sup>۱</sup> من در قیامت شما را تنها صدا نمی‌زنم. من شما را با امامتان صدا می‌زنم؛ حالا هر کسی می‌خواهد باشد. عده‌ای امامشان فرعون بوده و او را به امامت و رهبری انتخاب کردند. ﴿اٰئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾<sup>۲</sup> لغتی است که در قرآن آمده. ما دو جور امام داریم: یک امام هدایت و یک امام ضلالت. روز قیامت شما انسان‌ها را با امامتان صدا می‌زنم و می‌گویم: ملت! با امامتان بیاید جلو. حالا عده‌ای باید با فرعون، عده‌ای با نمرود، عده‌ای با معاویه، عده‌ای با یزید، یک عده با مأمون، یک عده با هارون و یک عده از عرب‌های خلیج و عربستان هم باید با ابواما و بوش بروند جلو. این قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ﴾ هر جمعیت انسانی را با امامشان صدا می‌کنم، با همان امام هم محشورند و با همان امام هم یا می‌روند بهشت یا می‌روند جهنم. اگر امام امام هدایت است که همه مأموم‌هایش را می‌برد بهشت؛ اما اگر امام کفر است، همه مأموم‌هایش را می‌برد دوزخ. قرآن مجید در سوره قصص می‌گوید: فرعون روز قیامت جلودار فرعونیان است. او می‌رود جلو، فرعونیان هم دنبالش می‌روند. فرعون می‌رود تا همه را تحویل جهنم بدهد با خودش.

### امام عسکری علیه السلام، نگران ورشکستگی معنوی شیعیان

گروهی از شیعه آمدند زیارت حضرت. در این متن معلوم است که توقع ائمه ما از شیعه چه بوده! ما کمتر به خودمان رسیده‌ایم. البته به دنیایمان خوب رسیده‌ایم؛ عده‌ای از ما به

۱. اِسْرَاء: ۷۱.

۲. توبه: ۱۲.



خانه‌سازی خوب و پول جمع کردن خوب رسیده‌ایم و به بی‌تفاوتی خیلی خوب تن داده‌ایم. حال باید ببینیم یک امام ما حالا یازده تایی دیگرشان باشد و فقط همین امام عسکری علیه السلام از ما چه توقعی دارد.

ساکت نبود حضرت، شیعه را رها نکرده بود و در کنار شیعه بی‌تفاوت نبود. حضرت مربی نفوس بود و کمبودهای شیعه را می‌دانست. در همین روایتش پیداست که اینها چه خلأها و کمبودهایی دارند و دارند در مسائل معنوی ورشکست می‌شوند. امام دلش می‌سوزد! امام خیرخواه است و برای مردم ناراحت است. امام برادر مردم است و از این ورشکستگی نگران است که شیعه در امور معنوی، معارف الهی و عمل و اخلاق ورشکسته است؛ آن‌هم آنهایی که ائمه علیهم السلام را می‌دیدند. ما که بعد از غیبت صغری ائمه علیهم السلام را ندیده‌ایم. حالا ورشکستگی آنها را حساب کنید با ورشکستگی‌های بعضی از شیعه‌هایی که در روزگار ما زندگی می‌کنند. حساب کنید که ورشکستگی‌شان در فکر و عقل و اندیشه، اقتصاد، زن و بچه‌داری و معاشرت تا کجاست!

### نخستین سفارش امام، سفارش به تقوا

حدیث این است: «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشِيعَتِهِ»<sup>۱</sup> اگر شما شمه حدیث‌شناسی داشته باشید، وقتی این متن را بخوانید، کاملاً متوجه می‌شوید که امام نگران ورشکستگی معنوی شیعه است. البته کتاب‌های مختلفی هم این متن را نقل کرده‌اند. شما برای اینکه راحت در دسترس‌تان باشد، جلد ۷۸ «بحار الأنوار» چاپ ایران را در فرمایشات وجود مبارک حضرت عسکری علیه السلام نگاه کنید. بخشی از فرمایشاتش هم در کتاب شریف «تحف العقول» است و در کتاب شریف «کافی» هم پراکنده است. شما می‌توانید از طریق همین ابزارهای الکترونیکی بگیرید و ببینید که این روایت در چه کتاب‌های پراعتبار و باارزشی نقل شده است.

اولین سفارش حضرت که قبلاً عرض کردم و توضیح دادم، «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» است؛ یعنی من وصیت، سفارش و دلسوزی دارم به شما، «بِتَقْوَى اللَّهِ» این که در کنار پروردگار

۱. تحف العقول، ج ۲، ص ۴۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

تقوا را مراعات نکنید. به نظرم این مضاف مضاف‌الیه حذفی دارد. تقوای الهی، یعنی در کنار پروردگار. شما می‌دانید که خدا شما را می‌بیند، وضع شما برای خدا ظاهر و باطن ندارد و هر کجا هستید، خدا با شماست. قرآن می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۱</sup> رقیب شما و شهید بر شماست؛ یعنی حاضر است پشتتان. این قدر هم به شما نزدیک است که نزدیک‌تر از او نزدیکی وجود ندارد. ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۲</sup> من از جانتان به شما نزدیک‌ترم. اگر جانتان به بدنتان چسبیده، من از جان به شما نزدیک‌ترم. «حَبْلِ الْوَرِيدِ» کنایه از جان است. می‌گویند شاه‌رگش را زدند، او مُرد. خدا می‌فرماید من از جان و روحتان که چسبیده به همه سلول‌های شماست، به شما نزدیک‌ترم.

خدا که کنارتان و با شماست. خدا که حاضر است و شما را می‌بیند. خدا که همه جا ناظر شماست. به قول زینب کبری (علیها السلام) که دشمن وقتی گفت خدا کجاست، به آن دشمن بی‌شعور فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾<sup>۳</sup> نگفت «رَبِّی» یا نگفت خدای ما اهل بیت، بلکه گفت مالک و مدبر و همه‌کاره تو، یعنی پروردگار در کمینت است. خیال می‌کنی چیزی از او پنهان است؟! اصلاً برای خدا پنهانی وجود ندارد. در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾<sup>۴</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾<sup>۵</sup> همه را می‌داند و پنهانی، سرّی، ظلمتی و خلوتی برای او وجود ندارد.

## حکایت مسلمان شدن مرد یهودی

من داستان‌های عجیبی، البته نه از آدم‌های معروف، بلکه در کتاب‌ها از انسان‌های غیرمعروف دیده‌ام. ماجرای اتفاق افتاده، بعد داستان را نوشته‌اند که پیشنهادهایی در پول، صندلی،

۱. حدید: ۴.

۲. ق: ۱۶.

۳. فجر: ۱۴.

۴. آل عمران: ۱۱۹.

۵. نحل: ۱۹.



مقام، ریاست و کارهای دیگر شده، آنها جواب داده‌اند که خدا را چه کار کنیم؟! اگر می‌خواهید ما قبول کنیم، شما «پنهان از خدا» را به ما بقبولانید که خدا ما را نمی‌بیند، نمی‌نویسد و مکتوب نمی‌کند حرکت ما را. مراقبتش را کنار بزنیم، خدا را چه کار بکنیم؟ انسان وقتی که خدا را همه جا در نظر داشته باشد، یقین بدانید قدم انحرافی بر نمی‌دارد. این مطلبی که من نقل می‌کنم، فکر می‌کنم واسطهٔ دوم باشم. یک مهندس یهودی در شهرداری تهران بود. البته زمانی که شهرداری در توپخانه بود و تهران این‌قدر گسترده نشده بود. این مهندس هم یهودی ثابت‌قدمی در یهودیت بود، اما مدتی بعد شیعه شد. من طرفی که سبب شد این مهندس یهودی شیعه شود، کاملاً می‌شناختم. یک کتاب هم «فضیلت‌های فراموش‌شده»<sup>۱</sup> دربارهٔ پدرش نوشته که اگر کتاب‌فروشی‌های شهر دارند، حتماً بخرید و بخوانید. کتاب بسیار عالی‌ای است برای ما طلبه‌ها. غوغاست این کتاب!

این مهندس یهودی به همکاریش که از مهندس‌های شهرداری در پنجاه سال پیش بود، گفت: در نقشهٔ جامع شهر تهران بنا شد که یک خیابان در یک منطقه باز کنیم. حالا یک خیابان دوازده یا شانزده‌متری. به تمام خانه‌ها اعلام کردیم که ما ناچار هستیم از این طرف خیابان به طرف خیابان دیگر، یک خیابان باز کنیم برای کم‌کردن ترافیک. سندهایتان را بیاورید شهرداری. حدود شصت‌هفتاد تا خانه خراب می‌شد. همه سندهایشان را آوردند، ما هم به قیمت روز یا قیمت کارشناسی، پول همهٔ خانه‌ها را دادیم و همه هم راضی بودند از پولی که به آنها دادیم. همهٔ خانه‌ها را شروع کردیم به خراب کردن. یک خانه ماند که صاحبش نیامد. این خانه‌ها دیگر داشت خراب می‌شد و آن خانه تک در آن خیابان قرار می‌گرفت.

یک روز در اتاقم در شهرداری نشسته بودم، دیدم یک روحانی وارد شد، سند آورد و گفت: این سند خانهٔ من است، ولی من خانه را به نام شما نمی‌کنم. من در همین خانه نشسته‌ام. به او گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه این پولی که شهرداری به خانه‌ها می‌دهد، پول همین مالیات‌ها و عوارض و پول جیب مردم است. شما می‌خواهید با خرید خانهٔ من، به من ظلم بکنید؛ ظلمی

۱. این کتاب شرح حال حاج آخوند ملاعباس تربتی، عارف فرزانه، عالم وارسته و شخصیت کم‌نظیر تاریخ معاصر، پدر خطیب توانا و دانشمند فرزانه، مرحوم حسینعلی راشد است.

که برابر با ظلم به مردم تهران است. ظلمی که به آنها می‌شود، گردن من هم می‌افتد. به او گفتم: آقا من حرفتان را نمی‌فهمم. فرمود: خیلی ساده برایت بگویم. من چند تا بنگاهی وارد و متخصص آوردم، خانه‌ام را دیدند و قیمت کردند. قیمت خانه من هفت هزار تومان است؛ اما شما به من اعلام کردید ما این خانه را چهارده هزار تومان می‌خریم. اگر نیایی، پولت را می‌ریزیم صندوق دادگستری و خانه را خراب می‌کنیم. هفت هزار تومان است پول خانه‌ام، شما هفت هزار تومان دیگر را چرا می‌خواهید ظالمانه از جیب این ملت به من بدهید؟ به او گفتم: آقا ببخشید! من چنین چیزی اصلاً به ذهنم نمی‌رسید. اصلاً چنین چیزی که من دارم می‌بینم، برای من خیلی عجیب است! اسم شما چیست؟ گفت: من حسینعلی راشد هستم. به او گفتم: چشم! من خانه‌تان را هفت هزار تومان می‌خرم؛ اما قبل از اینکه پول را نقد بدهم و خانه را به نام شهرداری کنم، مرا مسلمان کن. اگر دین این است، اگر مسلمانی و ادب و تربیت این است، من بی‌خودی یهودی مانده‌ام. در اتاق شهرداری شیعه شدم و بعد پول را دادم.

### قدم‌های بندگان مؤمن در مسیر الهی

این تقوای الهی است: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» مراقب باشید! اما الآن بیشتر مردم برعکس عمل می‌کنند. خدا نکند خانه بعضی از مردم کنار یک مسجد، حسینیه یا امامزاده قرار بگیرد و لازم باشد آن خانه برای مسجد، حسینیه و مدرسه علمیه نیاز باشد. چه‌بسا اگر آن خانه را نخرند، نقشه خراب از آب درمی‌آید. کارشناس متدین متعادل قیمت‌گذاری می‌کند و می‌گوید قیمت این خانه برابر عرف الآن، متری هشتصد هزار تومان است. کارشناس می‌رود و او به مدیران مسجد، حسینیه و حوزه علمیه می‌گوید: می‌خواهید بخرید، می‌خواهید نخرید! من متری دو میلیون کمتر نمی‌دهم. این بی‌تقوایی است! البته ملک محترم است، اما آدم دیندار همیشه خدا، مدرسه، حوزه، امامزاده و حسینیه را بر خودش مقدم می‌کند و می‌گوید بالاخره من فردا می‌خواهم در پیشگاه خدا بروم.

من می‌خواستم یک زمین حدود ده‌هزار متری را در قم بخرم برای مؤسسه‌ای که الآن دارد جهانی کار می‌کند. واسطه‌ای یک زمین بزرگ بلوار به من نشان داد که ده هزار متر بود.





چند تا بنگاهی که آدم‌های متدینی بودند، رفتیم و گفتیم قیمت امروز را بگو! چند می‌ارزد این زمین؟ سه چهار نفر آمدند و نهایتاً گفتند تا ۲۵۰ تومان اگر صاحبش بدهد، کاملاً می‌ارزد. صاحبش کجاست؟ گفتند تهران است. زنگ زدند به صاحبش. صاحبش یک روز آمد. قرار سر زمین بود. من را با عبا و عمامه دید و بچه‌ها را دید. با او صحبت کردیم و گفتیم ما خریدار این زمین هستیم. متری چند است؟ گفت: چند به شما گفته‌اند واسطه‌ها؟ گفتیم: ۲۵۰ تومان گفته‌اند. گفت: می‌خواهید چه کار کنید؟ اول بگویید این زمین را برای چه می‌خواهید؟ اگر می‌خواهید قسمت‌بندی کنید، آپارتمان بسازید و بفروشید، متری ۲۵۰ تومان می‌دهم. بروشور مؤسسه را به او دادم و گفتم: ما این زمین را برای قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌خواهیم. شخصی نمی‌خواهیم! ریش‌تراشیده هم بود. قلم و کاغذش را درآورد و یک گوشه حساب کرد و به من گفت: آقا! من دو تا دختر دارم و دو تا پسر که سن‌هایشان یک سالبا هم فرق می‌کند؛ هم می‌خواهم دو تا پسر را زن بدهم و هم دو تا دخترم را شوهر بدهم. من الآن حساب کردم که اگر برای اینها عروسی بگیرم و آنها را زن بدهم، شوهر بدهم، همچنین یک خانه برای هر کدام بگیرم؛ زمین را متری ۹۵ تومان به من بدهید، مشکل چهار تا بچه من حل است. خیر دنیا و آخرت را ببینید. من هم بقیه‌اش را برای آخرتم می‌گذارم روی این زمین. زمین را متری ۹۵ تومن داد و گفت: متری ۲۵۰ تومان می‌خواهم چه کار؟ پول را می‌خواهم چه کار؟ می‌خواهم بخورم؟ انسان باید خدا را در نظر بگیرد! این شخص همین که شنید برای قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام است، گفت متری ۹۵ تومان، بقیه‌اش هم سهم من برای آخرتم باشد. این است تقوا و ملاحظه کنار پروردگار.

## دعای پایانی

روز عید است. عید بزرگی است. عید ولادت وجود مقدسی است که از انبیای الهی مقدم است. خدایا! به حقیقت اهل‌بیت علیهم‌السلام، به حقیقت صدیقه کبری علیها‌السلام که ریشه اهل‌بیت علیهم‌السلام است و به حقیقت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اگر بناست به ما عیدی بدهی (چون ما آدم‌های توفعی هستیم و

## مسیر سعادت

در همه عیدهای ائمه علیهم السلام عیدی می‌خواهیم، عیدی ما را بیداری ما قرار بده. عیدی ما را  
آمرزش گناهان ما قرار بده. عیدی ما را شفای کامل بیماران ما قرار بده. عیدی ما را به  
حقیقت احسان و لطف، برف و باران فراوان و مفید قرار بده. عیدی ما را آمرزش  
گذشتگانمان قرار بده. عیدی ما را رضایت قلب امام زمان علیه السلام قرار بده.  
یک حمد و سوره برای کل اموات، از زمان آدم علیه السلام تا حالا، مخصوصاً امواتی که در این  
شهر دفن هستند، قرائت کنید.

جلسہ سوم

تین مسیر سعادت (۲)؛

تقوا و ورع



## شیعه، یتیم آل محمد ﷺ

ائمه طاهرین علیهم السلام زمانی که شیعه را در ورشکستگی معنوی می‌دیدند یا نزدیک به ورشکستگی معنوی، به شدت اندوهگین می‌شدند و غصه می‌خوردند. بخشی از «نهج البلاغه» نشان‌دهنده اندوه و غصه امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار شیعیان است. اگر روایات را بررسی کنید، می‌بینید که هر کدام از امامان ما در کنار این حادثه، به شدت اندوهگین می‌شدند و در مقام علاج برمی‌آمدند؛ چون مسئولیت و وظیفه الهی داشتند. البته این وظیفه فقط بر عهده امام معصوم نیست، بلکه بر عهده همه عالمان ربانی هم هست. این که در روایات گفته‌اند در نبود ما، مردم ایتم ما<sup>۱</sup> هستند و در حد رسیدگی به ایتم، باید به شیعه رسیدگی شود. «یتیم» یعنی انسانی که یک طرف وجودش را از دست داده است؛ پدر، تکیه‌گاهش یا مادر و یا هر دو. حدود ۲۵ آیه در قرآن درباره یتیم (مال یتیم، تربیت یتیم، مهر به یتیم و نراندن یتیم) آمده است. وقتی که آیات مربوط به ایتم را بررسی می‌کنیم و همین عنوان را روی شیعه می‌بینیم، در نبود ائمه

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۷۱؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۶؛ تفسیر المنسوب الی امام العسکری علیه السلام، ص ۳۳۹: «امام حسن عسکری علیه السلام به واسطه پدران گرامی‌اش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرمود: سخت‌تر از یتیم جدا شده از پدر، یتیمی است که از امامش جدا شده، توانایی دستیابی به وی را ندارد و حکم امامش را درباره مسائل دینی مورد ابتلا نمی‌داند. آگاه باشید هر فرد ناآگاه به شریعت ما که از دیدار ما محروم است، یتیمی است که در دامن عالمان شیعه جای دارد. آگاه باشید که هر کس او را هدایت و راهنمایی کند و شریعت ما را به وی بیاموزد، در مقام رفیق اعلا با ما خواهد بود.»

طاهرین علیهم السلام و زمان غیبت، بر عالمان ربانی و مردم مؤمن است که از شیعه (زن و بچه و اهل محله و افراد) پرستاری و رسیدگی بکنند؛ آن‌هم با امر به معروف، نهی از منکر و بیدارکردنشان. البته با همان ربانی که ائمه با مردم شیعه برخورد می‌کردند. قرآن می‌گوید: داد سر یتیم نکش؛<sup>۱</sup> یعنی سر مردم داد نکش. اینها ایتام اهل بیت علیهم السلام هستند. به یتیم مهربانی کن؛ یعنی به مردم مهربانی کن. اینها ایتام هستند. مشکلاتشان را حل کن، اگر می‌توانی. اگر یک نفره نمی‌توانی، چند نفر بشوید. با چند نفری شدن، مشکل راحت‌تر حل می‌شود.

### شیعه همواره در خطر ورشکستگی معنوی

یکی از زمان‌هایی که شیعه داشت دچار ورشکستگی معنوی می‌شد، زمان هم کمک می‌داد و زمینه‌سازی می‌کرد، حالا در آن روزگار (زمان امام عسکری) به یک شکل بود و زمان ما هم به شکل دیگری. زمان، فرهنگ زمان، وضع زمان، وسایل الکترونیکی، مسائل ماهواره‌ای و آمدن مراکز فساد تا کنار جیب و خلوت مردم، زمینه‌های ورشکستگی است برای شیعه. وظیفه عالمان ربانی و مردم مؤمن است که برای شیعه حوزه‌ای پرجاذبه در مساجد، حسینیه‌ها و مراکز دینی ایجاد کنند؛ بخصوص برای نسل جوان که سرمایه‌های تشیع را از دست ندهند و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در وجودشان به خطر نیفتد. راه نگهداری‌شان هم در قرآن مجید، هم در روایات بیان شده است و هم سیره اهل بیت علیهم السلام با شیعه نشان می‌دهد که چگونه باید این مردم را از دچار شدن به ورشکستگی معنوی حفظ کرد.

### وظیفه شیعه در قبال روایات و سخنان معصومین

گروهی از شیعیان با وجود مبارک امام عسکری علیهم السلام ملاقات داشتند. امام در این ملاقات مسائل بسیار مهمی را با همان زبان الهی، محبت‌آمیز و نرمش به شیعه تذکر داد. شیعیان

۱. سوره بقره، آیه ۸۳: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ قَوَّلتُمْ: إِنَّا قَبِلْنَا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ﴾.

تذکرات حضرت را هم خودشان با گوش شنیدن و قبول بشنوند، نه با گوش سر، هم این که در حد ظرفیت خودشان عمل و هم پخش کنند. ما روایات زیادی داریم که ائمه ما وقتی برای یک، دو یا سه نفر مسائل را بیان می‌کردند، می‌فرمودند: به دیگران هم سلام ما را برسانید و این مطالب را به آنها بگویید. حتی پیغمبر ﷺ در منا یک سخنرانی دارد که می‌گوید: ممکن است بعضی‌ها اعماق حرف‌های ما را نگیرند. یا به قول حضرت رضا علیه السلام، محاسنش را نگیرند؛ ولی اینها هم این حرف‌ها را در خودشان حبس نکنند و نگویند ما که به عمق مطالب پیغمبر ﷺ یا امام آگاه نشدیم، برای چه کسی بگوییم! پیغمبر اکرم ﷺ یک راهنمایی زیبا دارد در همان سخنرانی منا که می‌فرماید: «زُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»<sup>۱</sup> تو که مستمع من هستی، اگر اعماق مسائلی را که بیان کردم، نفهمیدی؛ این جور نیست که اگر برای دیگران نقل کنی، آنها هم نفهمند. چه بسا که حرف‌های ما را به کسانی برسانی که خیلی فهمیده هستند و نبودند پای حرف‌های ما، آن‌ها حرف‌ها را با گوش قبول می‌کنند و با جان و دل هم عمل می‌کنند. در روایات «اصول کافی» است که پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام دوست داشت مردم با معارف الهی و عبادات به شکل عاشقانه برخورد کنند: «مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ».<sup>۲</sup> در تمام اصول کافی همین یک بار کلمه «عشق»<sup>۳</sup> ذکر شده است. در نوشته‌های یک حکیم دیدم که آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»<sup>۴</sup> را در سوره بقره ترجمه کرده به «عشق». عشق یعنی نهایت محبت که دیگر دل جا ندارد بیشتر در محبت غرق شود و غرق است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: آن که عاشق عبادت خداست، عبادت را با دلش به آغوش می‌گیرد «وَبَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ» و با اعضا و جوارحش عبادت را به کار می‌گیرد؛ یعنی شیعه باید این‌گونه باشد.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۳۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

۳. محبت خیلی بالا.

۴. بقره: ۱۶۵.

## حقیقت معنایی تقوا

امام در آن جلسه‌ای که تعدادی شیعه حضور داشتند، نوشته‌اند هم که جلسه در سامرا یا مدینه یا جای دیگری بوده و فقط دارد «قَالَ لِشِيعَتِهِ». دوسه سال پیش، من این متن را مطرح کردم (دیروز عرض کردم)؛ ولی یک جمله را توانستم در آن چند روز توضیح بدهم. متن روایت نشان می‌دهد که امام احساس ورشکستگی کرده. فضای روایت این جور خودش را نشان می‌دهد.

حضرت در جمله اول که شرحش بیان شده، می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> کنار خدا اهل تقوا باشید؛ یعنی خدا را در همه شئون زندگی‌تان لحاظ بکنید. تقوا به معنی ترس نیست! شاید لازمه‌اش ترس باشد، ولی در ترجمه‌های قرآن، بخصوص ترجمه‌های قدیم، همه تقوا را به ترس معنا کرده‌اند. تقوا یعنی در کنار خدا، خودت را از آنچه مورد نفرت خداست، حفظ کن و به آنچه محبوب خداست، دل بده. این معنی تقواست: اجتناب از همه محرّمات و روی آوردن به همه طاعات و عبادات و خدمت به بندگان خدا.

## درجه‌بندی تقوا از منظر بزرگان دین

البته بزرگان دین ما تقوا را سه درجه کرده‌اند: تقوای عام، یعنی عبادات و ترک محرّمات؛ تقوای خاص، یعنی خالی شدن باطن از همه ناپاکی‌ها؛ تقوای خاص‌الخاص، یعنی دل را وقف خدا کردن که هر کسی خواست دل را ببرد، به او بگوید این خانه وقف است و نمی‌شود فروخت یا اجاره داد. وقفی است که حتی اجاره هم نمی‌شود داد.

مرحوم ملا احمد نراقی (اعلی الله مقامه الشریف)<sup>۲</sup> غیر از کتاب‌های بسیار علمی‌شان، دو دیوان شعر هم دارند: یک دیوانش در وزن مثنوی و یک دیوان هم دیوان غزلیات است که

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

۲. احمد نراقی، معروف به فاضل نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ ه.ق)، فرزند ملامهدی نراقی، از عالمان شیعه در قرن سیزدهم هجری بود. پس از وفات پدرش، او مرجعیت را در کاشان عهده‌دار شد. فاضل نراقی





هر دو هم چاپ شده. در این دیوان که طرح مثنوی است، مناجات‌های بسیار زیبایی دارد. وسط یکی از این مناجات‌ها به پروردگار عالم عرض می‌کند:

من غلط کردم در اول بی‌شمار اهرمن را داده‌ام ره در حصار

آن وقت که جوان بودم، سرحال و توانمند و قدرتمند بودم، خیلی اشتباه کردم. یک اشتباهم این بود که این خانه را دادم به شیطان، او هم مجانی آمد و نشست. هر تاخت‌وتازی که دلش خواست، در این خانه کرد و هر نقش منفی‌ای که دلش خواست، به این خانه زد؛ نقش حرص، بخل، طمع، کینه، ریا، دورویی و از این قبیل.

یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون ز این خانه کن

من این خانه را مجانی و مفت دادم دست دشمن تو و کرایه هم نگرفتم. هر خرابی که دلش خواست، به این خانه رساند. حالا دیگر من خودم زورم نمی‌رسد که بلندش کرده و بیرونش کنم. کار بیرون کردن شیطان از دل، کار دادگاه و دادگستری، قاضی، دادیار و کلانتری نیست؛ بلکه فقط کار یک نفر است. کار پروردگار است! خانه خودش است که غضب شده، اشتباه هم کرده صاحب این دل که خانه را به غضب ابلیس و ابلیسیان داده. حالا متوسل به خود پروردگار است که «دشمن خود را برون ز این خانه کن». این مرحله آخر تقواست که معلوم نیست دست ما به این مرحله سوم برسد؛ اما به دو مرحله‌اش می‌شود دسترسی پیدا کرد.

## دومین سفارش امام عسکری، ورع در دین

به سفارش دوم امام توجه کنید؛ چون وجود مبارک حضرت ابتدای سخن را با جمله «اوصیکم» شروع کرده و می‌فرماید من به شما سفارش می‌کنم، اصرار و پافشاری دارم، این وصیت است و واجب است عمل به وصیت. وقتی یک نفر وصیت می‌کند و کسی را وصی

خودش قرار می‌دهد، حالا یا می‌گوید در زمان حیات من این کار را بکن یا بعد از مرگ من این کار را بکن، او حق ندارد وصیت را تعطیل یا تبدیل کند و تغییرش بدهد. وصیت یعنی من شما را ملزم می‌کنم و به شما می‌گویم: شیعیان! واجب است که به مطالب ما عمل بکنید.

در دومین جمله که مطلب خیلی مهمی است و من با اینکه با روایات خیلی آشنا هستم، این یکی دوروزه به دنبال کشف حقایق این جمله گشتم. دو کلمه است، ولی دریایی از معانی در این دو کلمه هست. حضرت می‌فرماید: «الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ» جَزَّ أَنْ بِهِ خَاطِرِ اِیْنِ اِسْتِ اَكِهْ بِا «وَاو» عَاطِفَهْ عَطْفِ بِهْ «تَقْوَى اللّٰه» شَدَهْ اِسْتِ. «اَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ» نِسْبَتِ بِهْ دِيْنَتَانِ وَرَعِ دَاشْتَهْ بَاشِيْد؛ وَرَعِ بِهْ هَمِيْنِ دِيْنِ وَ اَيْنِيْ كِهْ اَنْبِيَا اَوْرَدَهْ اَنْدِ وَ خُدا بِهْ پِيْغَمْبَرِ ﷺ نَازِلِ كَرْدَهْ اِسْت؛ اَلْبَتَهْ اِسْلَامِ اِلَهِيْ وَ اَسْمَانِيْ، نَهْ اِسْلَامِ زَمِيْنِيْ. بَعْدِ اَزِ رَحْلَتِ پِيْغَمْبَرِ ﷺ، اِسْلَامِ سَازِيْ شَدِيْدًا شُرُوعِ شُدْ كِهْ تَا الْاَنْ هَمْ هَنْوَزِ دَارَنْدِ اِسْلَامِ سَازِيْ مِيْ كَنْنَدِ وَ دِيْنِ قَلَابِيْ مِيْ سَازَنْدِ وَ بِهْ خُورْدِ مَرْدَمِ مِيْ دَهَنْدِ دَرِ هَمِهْ جَايِ دُنْيَايِ اِسْلَامِ. گَاهِيْ هَمْ دِيْنِ سَازِيْ دَرِ غَرْبِ اَنْجَامِ مِيْ گِيْرْد؛ مَثَلًا مَذْهَبِ قَاذِيَاْنِيْ، وَهَابِيْتِ وَ بَهَائِيْتِ رَا بِهْ نَامِ اِسْلَامِ دَرِ يَكِ زَمَانِ دَرِ وَزَارَتِ خَارْجِهْ اَنْگَلِيْسِ سَاخْتَنْدِ. مَكْتَبِ وَهَابِيْتِ رَا دَاْدَنْدِ بِهْ مُحَمَّدْبِنِ عَبْدِوَهَّابِ بَا مَأْمُورْشَانِ دَرِ بَصْرَهْ. قَاذِيَاْنِيْ رَا دَاْدَنْدِ بِهْ اَحْمَدِ قَاذِيَاْنِيْ دَرِ هَنْدِ. بَهَائِيْتِ هَمْ دَاْدَنْدِ بِهْ مِيْرْزَا مُحَمَّدْعَلِيْ شِيْرَازِيْ. اِيْنِهَا هِيْجِ كَدَامِ تَمَامِ هَمْ نَشْدَهْ اِسْتِ وَ الْاَنْ دَرِ اَمْرِيْكََا سَاخْتِوَسَازِ عَرْفَانِ هَايِ كَاذِبِ، عِيْنِ يَكِ كَارْخَاْنَهْ تَوَلِيْدِ كَنْنَنْدَهْ، دِيْنِ تَوَلِيْدِ مِيْ كَنْدِ.

دَرْحَالِيْ كِهْ دِيْنِيْ كِهْ اِمَامِ عَسْكَرِيْ ﷺ مِيْ گُوِيْدِ، هَمَانِ دِيْنِ اَنْبِيَاَسْتِ كِهْ قُرْآنِ هَمْ دَرْبَارَهْ اَنْ مِيْ فَرْمَاِيْدِ: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»<sup>۱</sup> اَدِيَاْنِ نَهْ، بَلَكِهْ دِيْنِ. اِيْنِ طَرْفِ وَ اَنْ طَرْفِ نَرْوِيْمِ! دِيْنِ فَقْطِ يَكِ دِيْنِ اِسْتِ. اَزِ زَمَانِ اَدَمِ ﷺ دِيْنِ خُدا يَكِ دَاْنَهْ بُوْدَهْ تَا الْاَنْ وَ تَا قِيَاْمَتِ كِهْ اَنْ هَمْ اِسْلَامِ اِلَهِيْ اِسْتِ، نَهْ اَدِيَاْنِ سَاخْتَنْگِيْ كِهْ پُوسْتِيْنِ اِسْلَامِ رَا بَهْشِ پُوشَاْنْدَنْدِ. «مَا وَصَّيْ بِهٖ نُوحًا»<sup>۲</sup> بِيْنِيْدِ خِيْلِيْ صَرِيْحِ اِسْتِ كِهْ دِيْنِ يَكِ دِيْنِ بُوْدَهْ، «وَ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهٖ اِبْرَاهِيْمَ وَ

۱. شوری: ۱۳.

۲. شوری: ۱۳.

مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا» همان را به انبیا هم سفارش کردم که این طرف و آن طرف نروید. یک راه مستقیم است؛ یک صراط و یک جاده که سر این جاده، تکالیف الهیه و آخر جاده هم بهشت است. در واقع، سر و ته این جاده در قرآن روشن است. ابتدای جاده، تکالیف الهیه و انتهای جاده هم رضوان الله و جنت الله است.

### معنای «ورع» در کتب لغت

این «فِي دِينِكُمْ» در «الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ»، یعنی نسبت به دینی که فعلاً شما دیندارش هستید. حضرت خطاب به شیعه می‌کند که من الآن شما را دیندار می‌دانم، ولی نشان می‌داد اوضاعشان در مرز ورشکستگی دینی است. «وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ» امام عسکری علیه السلام نمی‌گوید دین ما، یعنی ایشان می‌دانست مردم هنوز دیندار هستند، ولی با خطر روبه‌رو هستند. ورع یعنی چه؟ لغت عرب بسیار لغت گسترده‌ای است. من وقتی همین جا، در همین شهر عالم‌پرور، شهر هشت‌نُه قرن علم و معرفت، عبادت، دانش و خدمت، به لغات که مراجعه کردم، دیدم برای لغت ورع هشت نُه تا معنا ذکر شده است.

### الف) ورع در معنای ترس

یک معنایش ترس است. این را لغت عرب می‌گوید؛ یعنی لغت‌دانان قوی عرب و کتاب‌های اصولی لغت. «الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ» یعنی بر دینتان مرتب در ترس باشید که دزد و سارق و خطر کنار دینتان چمباتمه زده‌اند، همین که چرتتان ببرد، دین را می‌گیرند و غارت می‌کنند. شما را هم بی‌دین کنند. همیشه این ترس را داشته باشید؛ چون آدم از چیزی که بترسد، به طرفش نمی‌رود. الآن اگر به ما بگویند بیرون این حسینیه ازدهایی آمده و جا خوش کرده است. حالا اگر می‌خواهید بروید بیرون، یواش یواش بروید و از بغلش رد شوید. هیچ‌کس حاضر نیست برود! همه می‌گویند ما می‌نشینیم تا خبر بیاورند که خطر رد شده. از خطر خوردن به دینتان بترسید؛ یعنی به دنبال خطر نروید و گول خطر را نخورید. قیافه خطرها زیبا و مزه‌اش شیرین است. هیچ ماهواره‌ای دیو شاخدار دو سر دُم‌دار سمدار نشان

نمی‌دهد. هیچ ماهواره‌ای هیولا به مردم نشان نمی‌دهد. اگر نشان بدهد، می‌بندند و نگاه نمی‌کنند. اینها بی‌دینی محض، غارتگری و سرقت دین را در پوشش زیباترین تصویرها، صداها و ترفندها قرار داده‌اند که راحت بشود وقتی ملت در خانه خوابیده‌اند، دینشان را بیازند و صبح بی‌دین از خانه بروند بیرون. در روایات دارد که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: در زمان‌های آینده، مردم شب دیندار می‌آیند به خانه و صبح بی‌دین می‌روند.

اگر آدم باور کند حرف‌های امام عسکری علیه السلام را و بترسد بعد از باور؛ چون آدم بدون باور نمی‌ترسد! باور بکند امام خلیفه‌الله، علم‌الله، عین‌الله، اذن‌الله، خیرخواه و دلسوز است وقتی می‌فرماید بترسید بر دینتان، آدم خطرها را می‌شناسد یا می‌فهمد و به طرف خطر عبور نمی‌کند. البته منظور خطری نیست که به جانش بزند. ماهواره، فیلم‌ها و موبایل‌ها که آدم نمی‌کشند، بلکه همه دین‌کش هستند. همه کلنگی هستند برای خراب کردن ساختمان انسانیت. این یک معنای «ورع» که نسبت به دینتان در ترس باشید. «در ترس باشید»، یعنی خطر برای دینتان وجود دارد. خیلی هم خطرها سنگین است.

من تا حالا هیچ جا ندیده‌ام که یک سنی یا شیعه گفته باشد طلحه و زبیر از منافقین زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. هیچ کس نگفته است! این‌ها هر دو مؤمن بودند.

زبیر پسر عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: شمشیرش چه غم و غصه‌هایی را از دل پیغمبر صلی الله علیه و آله برطرف کرد.<sup>۱</sup> اگر منافق بود که به این زیبایی راه نداشت در دستگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله. بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، به خاطر مؤمن‌بودنشان بیعت نکردند و گفتند حق حق علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و اصلاً شما را به رسمیت نمی‌شناسیم. ترس هم نکردند در ایستادگی مقابل خلفا.

طلحه هم خیلی رفت‌وآمد داشته با خاندان طهارت. تا جایی که دخترش عروس امیرالمؤمنین علیه السلام شد و همسر حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام. از دختر طلحه هم یک دختر

۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۲: «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَأْسِ الزُّبَيْرِ وَ سَيْفِهِ فَتَنَاوَلَ سَيْفَهُ وَ قَالَ طَالَمَا وَ اللَّهُ جَلًّا بِهِ أَلْكَزْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».



به دنیا آمد که حضرت حسین علیه السلام اسمش را گذاشت فاطمه. این نوه طلحه بود که شوهرش داد به پسر حضرت مجتبی علیه السلام. کل خاندان طباطبایی ایران، عراق، اردستان، ظفرقند و مناطق دیگر ایران از نسل همین فاطمه و حسن بن حسن، نوه طلحه هستند. یکی از آنها، وجود مبارک مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله العظمی حکیم در نجف است. دور سنگ قبر آقای بروجردی نَسَبشان را نوشته‌اند که می‌رسد به همین فاطمه، نوه طلحه.

این‌ها آدم‌های بی‌دین و منافقی نبودند؛ ولی خطر حَبّ جاه کنارشان پنهان بود. وقتی عثمان کشته شد و مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، گفتند چرا علی؟ ما با او چه فرقی داریم؟ حکومت باید به ما برسد. بعد هم جنگ جمل را به راه انداختند و چند هزار نفر از طرفین را به کشتن دادند. زبیر که بیرون لشکرگاه، قبل از شروع جنگ، در چادر یک بیابان نشین خوابش برد. او هم طمع به شمشیر و لباسش کرد و سرش را در خواب بُرید. طلحه را هم مروان اموی در دارودسته خودش کشت.

این خطر! شیعیان ما! برای دینتان بترسید. از چه بترسیم؟ از خطراتی که متوجه دینتان است؛ خطر مالی، خطر قیافه‌ای، خطر جوانی، خطر ریاست، خطر صندلی و خطر شهوات. تا زمانی که ما زنده هستیم، اینها هست و رد نمی‌شود. ما باید دائم برای حفظ دینمان از خطرها در ترس باشیم و نرویم به جانب خطر. آن دو تا هم می‌توانستند به جانب خطر نروند؛ چون بعد از روی کار آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام، فکر کنم یک سال نشد که هر دو کشته شدند. حالا می‌ماندید و هفت‌هشت سال کنار امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت می‌کردید به دین، مردم، مستضعفین و کشور. چه شد آخرش؟ رفتند طرف خطر، خطر هم به دینشان زد و هر دو را جهنمی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»<sup>۱</sup>.

### ب) ورع در معنای احتیاط

این یک معنی ورع بود. معنی دومی که دارد، «احتیاط» است. احتیاط یعنی چه؟ اصلاً لغت «حَوَاطٌ» و «احتیاط» در عرب به چه معناست؟ احتیاط به معنی دوراندیشی است؛ یعنی من

۱. تهذیب شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۲۵.

الآنم را نبینم و فکر الآنم نباشم. امروز را نبینم و فردا بین بشوم. احتیاط و دوراندیشی، یعنی فکرم را تا قیامتِ خودم گسترده کنم. من اگر دوراندیشی نکنم، به قول قرآن مجید، این می‌شوم: ﴿رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup> فقط دلم خوش می‌شود به این مغازه، کارخانه، خانه، ملک‌ها، وکالت و وزارت، صندلی و ثروت. دلم خوش می‌شود به امروز فقط و در این دل‌خوشی به امروز، یقیناً فردا را یادم می‌رود؛ فردایی که در سوره حشر، به فکرش بودن را واجب کرده است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾<sup>۲</sup>. «لام» لام امر است و معنی وجوب می‌دهد. «نَفْسٌ» هم یعنی هر کسی و هر شخصی. «نظر» یعنی توجه با عقل، نه توجه با چشم. «و تَنْظُرْ» یعنی بر هر کدام از شما بندگان باایمانم واجب است دقت کنید که برای فردای قیامتتان چه کار کرده‌اید. دوباره می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾، آخر آیه هم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَرِي مَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup> هیچ‌چیز شما از چشم من پنهان نیست. تراکم اعمالتان پیش من است. اگر این تراکم هیزم جهنم است، تا نمرده‌اید، این هیزم را تبدیل به شجره سرسبز میوه‌دار کنید.

یکی از بستگان نزدیک من در شمال خانه دارد. ما بعضی وقت‌ها می‌رویم آنجا. نشان می‌دهد به ما که سال گذشته بار این درخت‌ها زیاد بوده، ما ده تا چوب خشک‌گندیم یا گرفتیم و آوردیم، زیر این درخت‌ها گذاشتیم. خود آن چوب خشک در زمین مستعد شمال ریشه دوانده، شاخ و برگ کرده و نزدیک به میوه‌دادن است. می‌شود چوب خشک را به درخت تبدیل کرد. «إِنَّ اللَّهَ يَرِي مَا تَعْمَلُونَ» من از تراکم اعمالتان آگاه هستم که هیزم است یا باغ. اگر هیزم است، تا نمرده‌اید، می‌شود این هیزم‌ها را با توبه ایمان و عمل صالح ﴿الْأَمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾<sup>۴</sup> به باغ سبز تبدیل کنید. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدَّبِلُ اللَّهُ

۱. یونس: ۷.

۲. حشر: ۱۸.

۳. حشر: ۱۸.

۴. فرقان: ۷۰.



سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿۱﴾ هیزم‌ها را می‌توانید یک باغ آباد بکنید با سه نوع آبیاری: توبه، ایمان و عمل صالح.

### ج) ورع در معنای توجه دقیق و بیداری

این یک معنی دیگر که احتیاط و دوراندیشی بود. یک معنی دیگر هم که دارند، می‌گویند: «ورع» یعنی توجه دقیق و بیداری. توجه کن که تو را خواب غفلت نگیرد؛ چراکه دشمن و خطر نزدیک است، می‌زند و می‌برد.

این مقدمهٔ مطلب بود، البته با توضیح کلمهٔ «ورع» و «دین». حالا ببینیم دینی که حضرت عسکری علیه السلام فرموده‌اند، چیست؛ قیمتش چیست؟ آثارش برای دنیا و آخرت مردم چیست؟ در آخر، این را به تدریج و با کمک خدا، با همدیگر می‌رویم جلو که ببینیم سخن بالاخره به کجا می‌رسد؟ دین چیست؟ ارزش دین چقدر است؟ آثار دین در دنیا و آخرت انسان چه خواهد بود؟

### روضهٔ حضرت رقیه علیها السلام

روز سوم جلسه است. من از کتاب‌های قرن هفتم جلوتر را ندیده‌ام؛ ولی در کتاب‌های قرن هفتم به سراغ این مسئله رفته‌ام تا ببینم طفل سه‌ساله‌ای به این نامی که معروف و مشهور است، آیا در کربلا و شام بوده یا نبوده! الآن هشت قرن است و ما در قرن پانزدهم قرار داریم. در کتاب‌های متعدد دیده‌ام که حضرت دختری به نام رقیه داشته و در شام هم از دنیا رفته است. شما دیگر وضع شام را شنیده‌اید؛ آن خانه‌ای که در شام اینها اسیر و حبس بودند و کار بالاخره به کجا کشید. حتی در یکی از کتاب‌های سیدبن طاووس دیدم که حضرت وقت وداعش از این بچه اسم برده است. حضرت وقتی می‌خواهد وداع کند، همه را فریاد می‌زند و می‌فرماید: زینب علیها السلام، کلثوم علیها السلام سکینه علیها السلام. یکی از آنهایی هم که در وداع اسم می‌برد، رقیه علیها السلام است.





جلسہ چہارم

سلامت قلب (۱)



روز وفات فاطمه معصومه علیها السلام است. سخنرانی و نشست‌ن در این محفل قرآنی و روایتی را نیت می‌کنیم تا بهره و ثوابش نثار روح این موجود بسیار بابرکت شود که یکی از برکات وجودش، حوزه‌های شیعه در این کشور است. ثوابی هم به روح مجاهد بزرگوار، زجرکشیده زندان‌ها و شخصیت علمی قرآنی و متعادل، مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی برسد.

### گره پیکره دین با پنج حقیقت

این‌که وجود مبارک امام یازدهم به شیعه سفارش می‌کند و می‌فرماید «وَالْوَزَعُ فِي دِينِكُمْ»<sup>۱</sup> در جلسه قبل سؤالی مطرح شد که دین چیست و پیکره دین از چه حقایقی مرکب است؟ بهترین پاسخ در آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره است. اگر کسی بخواهد دین را بشناسد، به دین معرفت پیدا کند و بداند که دین چه حقیقت و گوهری (گوهر عرشی و ملکوتی که تجلی وحی خداست) است، باید در این آیه دقت کند. خداوند در ابتدای آیه می‌فرماید: از نظر پروردگار عالم، روی کردن به این طرف و آن طرف، خود را هزینه شرق و غرب عالم کردن و سلسله کارهایی را به این سو یا آن سو، انجام‌دادن، بر و نیکی و خوبی نیست؛ بلکه ضایع کردن عمر است. به این سو یا آن سو رفتن، شرقی یا غربی شدن، برای کسی تولید منفعت در دنیا و آخرت نمی‌کند. این یک هزینه‌شدن باطل و بیهوده است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

واقعاً اگر کسی به دنبال نیکی و خوبی، درستی و حقیقت می‌گردد، حقیقت و خوبی این است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»<sup>۱</sup> وجود آن انسانی برّ، زیبایی و نیکی است که قلب و دل او به پنج حقیقت گره غیرقابل بازشدن دارد، من این گره غیرقابل بازشدن را از یکی از آیات سوره مبارکه حجرات استفاده کردم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا»<sup>۲</sup> این ارتباط به صورت گره بازشدنی نباشد؛ چون ارتباطی که گره آن را بشود با گناه، معصیت و رفتن به این سو و آن سو باز کرد، برّ و ایمان نیست.

### جلوه برّ و نیکی در وجود یک انسان

حالا چرا خود لغت برّ را توضیح نداده است؟ خدا جلوه برّ را روی یک انسان قرار داده و می‌فرماید: برّ وجود «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»<sup>۳</sup> است. احتمالاً پروردگار می‌خواهد بگوید چنین انسانی که دلش گره غیرقابل بازشدن با این پنج حقیقت دارد، باید سرمشق شما باشد. وجود او حجت را به شما تمام می‌کند و پیامش هم این است: من هم مثل شما یک انسانم، در دنیا هم زندگی کرده‌ام یا می‌کنم، زن و بچه دارم، مغازه و رفت‌وآمد دارم؛ ولی گره غیرقابل بازشدن با این پنج حقیقت خورده‌ام.

### گره ناگستنی قلب اصحاب ابی عبدالله علیه السلام با حقایق دین

نمی‌دانم برادرانم، بخصوص عزیزانی که اهل تبلیغ هستند، چقدر با اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام آشنایی دارند! من در این زمینه کتاب‌های زیادی دیده‌ام. به نظر خودم، البته شاید نظر جامعی نباشد، بهترین کتاب برای شناخت این ۷۲ نفر، کتاب «عنصر شجاعت» است.

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. حجرات: ۱۵.

۳. بقره: ۱۷۷.

## جلسه چهارم / سلامت قلب (۱)

نویسنده این کتاب، یک مجتهد، حکیم و ادیب، یک آگاه به علوم روز، مرحوم «حاج میرزا خلیل کمره‌ای»<sup>۱</sup> است. این کتاب شصت سال پیش نوشته شده و یک چاپ هم بیشتر نخورد. دیگر در بازار نبود و پیدا هم نمی‌شد. خداوند مهربان با لطف حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر من منت گذاشت و این توفیق را داد که این کتاب هفت‌جلدی را با یک فهرست کامل جامع، یعنی در هشت جلد، با نشان‌دادن تمام مدارک مطالب هفت جلد، دو بار و هر بار در دوهزار دوره چاپ کردم. خیلی هم استقبال شد. یکی از مراجع بزرگ فعلی یک نامه خیلی مهم برای زنده کردن این کتاب به من نوشتند. البته من از کسی توقع تعریف و پاداش برای این کتاب نداشتم. وقتی که از وارث ایشان اجازه چاپ خواستم، کل خانواده‌شان استقبال کردند و به من گفتند این کتاب در مدت بیست سال نوشته شده است. ایشان نماز شب را ساعت دوازده شب می‌خواند و می‌نشست برای نوشتن. در این بیست سال هم گاهی ساعت دو نصفه شب، سه یا چهار نصفه شب از صدای گریه شدید از خواب بیدار می‌شدیم.

عده‌ای از این ۷۲ نفر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام رادرک کرده بودند که تعدادشان کم است. عده‌ای بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردند. عده‌ای زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمدند و عده‌ای هم بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام. زندگی این ۷۲ نفر در امواج بسیار خطرناک حکومت بنی‌امیه بود که حکومت قتل، تهدید، ترغیب به مادی‌گری، حکومت لائیک، بی‌دینی، کفر، شرک و نفاق بود؛ اما یکی از این ۷۲ تا گره دلش با این پنج حقیقت باز نشد. این مطلب کمی نیست که حضرت در شب عاشورا بفرمایند: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ»<sup>۲</sup>. اگر ما این «لَا أَعْلَمُ» را بگوییم، یعنی جهل، یعنی نمی‌دانم و نمی‌فهمم؛ ولی ابی‌عبدالله علیه السلام که

۱. خلیل کمره‌ای، معروف به میرزا خلیل کمره‌ای (۱۲۷۶-۱۳۶۳ ه.ش)، فقیه، مفسر و از فعالان عرصه وحدت اسلامی. وی در دوره تحصیل با امام خمینی هم‌درس و هم‌بحث بود. خلیل کمره‌ای پس از آنکه در ماجرای کشف حجاب به مخالفت برخاست، بازداشت و به تهران تبعید شد. تألیفات میرزا خلیل بر حول چهار محور دعوت اسلام بود: مؤسس دعوت، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ کتاب دعوت، یعنی قرآن؛ خانه دعوت، یعنی کعبه؛ رهبران دعوت، یعنی ائمه نگاشته شده است.

۲. الإرشاد شیخ مفید، ص ۲۵۰.

فرمودند «لَا أَعْلَمُ»، یعنی علم حضرت علم جامع و کامل است. «لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي»<sup>۱</sup> من در گذشته و آینده عالم، بهتر از اینها را ندارم. این یعنی دانش گذشته پیش من است، دانش آینده هم پیش من است و من در نور دانش گذشته و آینده‌ام، کسی را بهتر از اینها نمی‌بینم. این «لَا أَعْلَمُ» عین علم، دانایی و فهم است. چرا بهتر از اینها نبودند؟ چون هیچ خطری، آن هم خطرات زمان حکومت بنی‌امیه و حاکمان سقیفه، نتوانست کمترین زخمی به ایمان آنها بزند و وارد نکند. این ۷۲ نفر چنین دل و قلبی داشتند!

### گنجایش قلب بندگان مؤمن

در روایاتمان آمده که قلب حرم‌الله است. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكُنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»<sup>۲</sup> همچنین در روایاتمان (من قبلاً فکر می‌کردم که این روایت ساخت صوفیه و خانقاهیان است؛ ولی بعد در مدارک مهم روایی دیدم) داریم که پروردگار می‌فرماید: «لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي»<sup>۳</sup> زمین و کل آسمان‌ها گنجایش من را ندارد؛ «وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» ولی دل بنده مؤمنم گنجایش من را دارد. البته می‌دانید که اینجا حدود مطرح نیست. اینجا نور، تجلی و جلوه مطرح است، نه حدود جسمی و مادی و جغرافیایی. «لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» یعنی خدا را می‌شد در قلب این ۷۲ تا دید؛ البته با چشم دل. می‌شد خدا را حس کرد در قلب اینها و لمس کرد با جان، عقل و فطرت.

### تفاوت ایمان به خدا و علم به خدا

این پنج حقیقت بود. «آمَنَ بِاللَّهِ» به فارسی، یعنی باور یقینی، بی‌شک و بی‌اضطراب به خداوند، نه اینکه علم به خدا داشته باشند. علم به خدا را که انیشتین و نیوتون هم داشتند،

۱. منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱.

۲. جامع‌الأخبار، ص ۵۱۸، ح ۱۴۶۸.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.



در کتاب‌هایشان هم ذکر کرده و در مقالاتشان نوشته‌اند. من آن مقالات را دیده‌ام. آن‌ها می‌گویند که بی‌برو برگرد، عالم یک کارگردان عالم، حکیم، ناظم و توانمند دارد؛ یعنی ما عالم به این حقیقت هستیم. علم علم است و کاری صورت نمی‌دهد. به قول حکما، یک تصویر روی دل و نقشی روی نفس است؛ ولی باور، یعنی مشاهده قلبی. ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ﴾<sup>۱</sup> نه به این معنای معمولی، بلکه یعنی ایمان یقینی، شهودی و کشفی. باوری که از هیچ خطری زخم نخورد و صلابت این باور در حدی باشد که تیر هیچ حادثه‌ای بر او کارگر نباشد و بایستد. هر پیشامدی (پیشامدهای تلخ اقتصادی، اجتماعی، شخصیتی و خانوادگی) هم که برای انسان در کنار خدا بکند، از جا در نرود و در کنار خدا میدان را از توحید خالی نکند. این ایمان به خداست.

### تحقیق باور اثرگذار در سایه شناخت صفات پروردگار

آن وقت این ایمان به خدا باید همراه با شناخت صفات پروردگار هم باشد که این صفات را وحی معرفی می‌کند، انبیای الهی تبلیغ کرده‌اند و هزار تا از آن به آسانی در اختیارتان است. دعای «جوشن کبیر» شناسنامه اوصاف پروردگار مهربان عالم است باور چنین خدایی که امامان ما، این آگاهان بی‌نظیر عالم، در دعای جوشن کبیر به ما معرفی کرده‌اند و گفته‌اند این صفات حق است.

مردم خیلی ارتباط قلبی با دعای جوشن کبیر ندارند. دعای جوشن کبیر باید برای شیعه کتاب درس بود، نه کتاب خواندن سه شب احیا باشد که ساعت بدهند به یکی و بگویند ۴۵ دقیقه وقت داری دعا را بخوانی و بروی، این قدر هم به تو می‌دهیم. این دعا برای این نظام داده نشده، بلکه دعا درس معرفتی برای شناخت کمالات و صفات حق است. خدا را باور کنند با صفاتش؛ یعنی یک معرفت قابل قبول و اثرگذار. این خیلی مهم است! اگر ایمان من به پروردگار اثرگذار نباشد، یقین بدانید ایمان نیست. چه بسا اگر ایمان به پروردگار ایمان اثرگذار باشد، ایمان است.

۱. بقره: ۲۸۵.

در یک کتاب دیدم که یک خانم جوان جوانی را دعوت به گناه کرد (حالا یادم نیست در چه کتابی دیدم) و گفت: من خانه و پول دارم. همه چیز هم حاضر است. شما را دیدم و به شما دل بستم. بیا دنبال من و پیش من باش. جوان گفت نمی‌آیم. خانم گفت: چرا نمی‌آیی؟ من که هم زیبا هستم و هم مفت، پول هم دارم! جوان گفت: برای اینکه هیكل تو شصت هفتاد کیلو که بیشتر نیست و طول و عرضت هم خیلی محدود است. یک متر و هفتاد سانتی متر قد داری و مثلاً چهل سانتی متر عرض. من اگر بیایم پیش تو، می‌دانی کجا را از دست می‌دهم؟ این باور اثرگذار است! جوان به آن خانم گفت که من اینجا را از دست می‌دهم: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> این خیلی دیوانگی و حماقت است که من با برقراری ارتباط با تو، با این قد ۱۷۰ سانتی متری و عرض چهل سانتی متری، بهشتی را از دست بدهم که پهنایش پهنای کل آسمان‌ها و زمین است.

### راهکار رسول خدا ﷺ در ردّ داهیة عظمی و کسب قرب الهی

اما آنهایی که آلوده به روابط نامشروع هستند و اتفاقاً می‌گویند مسلمان هم هستیم، شاید نماز هم بخوانند و روزه هم بگیرند، اینها باور اثرگذاری هنوز پیدا نکرده‌اند. باور اثرگذار در این مرحله اثرگذاری اش مهم است. من در روایات که دقت کردم، وقتی پیغمبر عظیم الشان اسلام و ائمه علیهم السلام مردم را نصیحت می‌کردند، اول چیزی که جلو می‌انداختند، این بود: «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَ الْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ»<sup>۲</sup>. این نوع روایت کم نیست! مثلاً یک نمونه از این روایت را نقل کرده‌اند که یک جنازه را داشتند می‌بردند برای دفن کردن، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم شرکت کرد در تشییع. پیغمبر صلی الله علیه و آله تا سر قبر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. وقتی مُرده را غسل دادند و کفن کردند و آوردند کنار قبر، باز هم پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت بود.

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۶۳؛ این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام است.





## جلسه چهارم / سلامت قلب (۱)

مردم دست بردند زیر جنازه، بلندش کردند و سرازیر کردند در قبر که یک دفعه صدای پیغمبر ﷺ درآمد و فرمود: «آه مِنْ هَذِهِ الدَّاهِيَةِ الْعُظْمَى»<sup>۱</sup> وای از این وحشت سنگین! کسی خانه و زندگی، مغازه، پاساژ، زمین، ملک، باغ، ثروت، زن و بچه را از دست داده و دیشب هم در بهترین رختخواب خوابیده است. حالا با دوسه متر پارچه کم‌قیمت و کم‌ارزش دارند می‌گذارند روی خاک و می‌خواهند درش را ببندند و بروند. عجب داستان عظیمی و چه فاجعه‌ای است!

بعد یک نفر کنار پیغمبر ﷺ عرض کرد: یا رسول‌الله! ما برای رد این داهیه عظمی و وحشت سنگین چه کار باید بکنیم؟ حضرت جوری که همه تشییع‌کنندگان بشنوند، فرمود: «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ».

همچنین در روایات داریم که ترک گناه از عبادت افضل است. من الآن در مغازه هستم، پیشامدی شده که می‌توانم بیست میلیون حرام خدا را به جیب بزنم. از این ترفندها الآن در جامعه زیاد است! مخصوصاً خیلی از خریداران ادارات که می‌آیند در مغازه‌ها و قیمت جنس می‌گیرند؛ مثلاً می‌گوید کیلویی ده تومان، این شخص می‌گوید تو کیلویی دوازده تومان بنویس تا من از اداره پولش را بگیرم، ده تومان به تو بدهم و دو تومان هم خودم به جیب بزنم. از این پیشامدها روی میلیونی و گاهی میلیاردی دور می‌زند! این کاسب بگوید من این کار را نمی‌کنم، خیانت به بیت‌المال نمی‌کنم و دستبرد به بیت‌المال مسلمان‌ها نمی‌زنم. مشتری هم رد می‌شود و کاسب بلند می‌شود، می‌رود وسط شهر برای نماز جماعت، نماز جماعتی که نوشته‌اند اگر از یازده نفر بگذرد، ملائکه و جن و انس نمی‌توانند ثوابش را بنویسند.

درحالی‌که این ترک گناهِش، پیغمبر ﷺ می‌فرماید افضل از آن عبادتش است؛ چون همه گرفتاری‌های کره زمین برای همین گناهان است. با نماز، زکات‌دادن، کربلا و مکه رفتن که گرفتاری پیش نمی‌آید و مشکلات برای جامعه ساخته نمی‌شود. تمام گره‌هایی که به

۱. ارشادالقلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۳۸.

زندگی مردم می‌خورده و می‌خورد و در آینده هم خواهد خورد، برای گناهان است. آبروریزی‌ها، کم‌شدن رزق، کم‌شدن باران و برف و حوادث سنگین برای گناهان است. آدم باید ایمانی داشته باشد که اثرگذار باشد، نه اینکه پروردگار در زوایای قلب آدم حبس باشد و بیکار. آن ارتباط باید ارتباط زنده فعال و کارکردی باشد که بتواند برای آدم کسب رضایت، قرب، لقا و آخرت خدا را بکند. این ایمان است.

### باور اثرگذار آیت‌الله‌العظمی فشارکی

این حکایت را یکی از شاگردان پیر مرحوم آیت‌الله‌العظمی حائری برای من نقل کرد. البته او هم سی سال است از دنیا رفته. ۸۳-۸۴ سال داشت و عالم بسیار مفیدی بود در تهران. در گریه بر سیدالشهدا علیه السلام هم در شهر حرف اول را می‌زد. کثرت گریه پنجاه‌ساله‌اش پلکش را آسیب زد و دکترهای متخصص گفتند باید عمل شود. پلک را عمل کردند. بعد از چند روز که می‌خواستند او را از بیمارستان مرخص کنند، دکترها گفتند دیگر گریه نکن، ضرر می‌کند پلکت. این عالم هم گفت: حالا شما که عمل کردید و خوب شده است. من این پلک و چشم را از خدا گرفته‌ام که برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کنم و کار دیگری هم با آن ندارم. می‌خواهد ببینم، می‌خواهد نبینم! من به خود چشم و پلکم کاری ندارم، بلکه به آن هدف مقدس کار دارم که برای من یقینی شده است. این پلک و چشم را باید هزینه ابی‌عبدالله علیه السلام کنم. اگر دوباره خراب شد، می‌آیم و عمل می‌کنم؛ اگر هم مُردم، با همان پلک آسیب‌دیده می‌میرم.

ایشان خودش می‌گفت و من خودم در قم از مرحوم آیت‌الله‌العظمی حائری شنیدم که فرمود: وقتی میرزای شیرازی، صاحب معروف فتاوی تنباکو از دنیا رفت، من نزد هم‌درسی‌ام، مرحوم حاج‌میرزا حسین نائینی، چهره باعظمت علم اصول رفتم.

مرحوم حاج‌میرزا حسین نائینی یکی از تربیت‌شدگان علمی‌اش، مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ موسی خوانساری بوده است. متأسفانه هیچ اثری در این شهر، حتی یک کوچه‌خرابه به نامش نیست. او در زعام مرجعیت شیعه بعد از مرحوم سید بود، ولی زودتر از



دنیا رفت. اگر مانده بود، زعامت عالم تشیع به خاطر اعلم بودنش به او می‌رسید. من قبلاً هم اینجا به شهرداری، فرمانداری، شورای شهر و آنهایی که دست‌اندرکار شهر بودند، پیشنهاد کردم بیایید علمایی که عکس دارند تا صدوخرده‌ای سال قبل، علمایی هم که عکس ندارند، به یک نقاش سفارش بدهید که چهره‌ای از آنها بکشد. این چهارصدپانصد تا عالم و مرجع، فقیه و اصولی بسیار فوق‌العاده‌ای بودند. اصلاً یک خانه علم برایشان درست کنید و این عکس‌ها را بگذارید تا وقتی مسافرها می‌آیند، ببینند که این شهر کوچک، چقدر بزرگ بوده! همچنین ببینند که در این شهر، یک نفر گاهی یک ملت و مملکت بوده بوده است. پیشنهاد هم دادم که این مسجد وسط شهر، چشم و چراغ این شهر است. شاید نزدیک دو دهه است که به همین حالت مانده. این مسئله مناسب با آبروی شیعه، آبرو و پیشینه این شهر نیست؛ هم ثروتمندان شهر، چه آنهایی که اینجا هستند و چه بیرون هستند، هم دست‌اندرکاران شهر به شدت مسئول‌اند که در حرکت این مسجد به سوی تمام شدنش سنگ‌اندازی کنند. قرآن می‌گوید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»<sup>۱</sup> ستمکارتر از کسی که منع بکند مسجدی را که یاد خدا در او بشود، کیست در این دنیا؟ این شورای شهر، شهرداری و فرمانداری باید بفهمند که قیامت مارک ستمکارتر به آنها زده نشود. خدا این را فقط درباره مسجد در قرآن گفته و در یکی دو مورد دیگر از معارف الهی.

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ» کیست ستمکارتر از کسی که «مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»؟ یک شهر می‌خواهد بیایند در این مسجد مرکزی تا ظهر و شب نماز جماعت بخوانند و جلسات سنگینی معرفتی بگیرند. برای همین می‌خواهند آباد باشد؛ اما مانده است. اگر مانعی ایجاد کنند (من فکر نمی‌کنم! چون اینهایی که دست‌اندرکارند، حتماً همه شیعه هستند و اهل مانع ایجاد کردن نیستند)، قطعاً جزء این آیه «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ» خواهند بود.

حاج شیخ فرمود: من و مرحوم حاج میرزا حسین نائینی هم درسی‌ام بعد از شنیدن خبر مرگ میرزا آمدیم در خانه مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمد فشارکی. من هم پسرش و هم



نوه‌اش را دیده بودم. پسرش عالم خیلی زاهد و ارسته‌ای بود و در بازار تهران، مثل مرحوم آیت‌الله‌العظمی خوانساری، پشت سرش در منطقه سید نصرالدین بازار اصلاً روزها جا نبود! یعنی مردم زودتر می‌رفتند که جای نماز بگیرند. دوتایی رفتیم در خانه مرحوم فشارکی و در زدیم. خودش آمد دم در. ما گفتیم: آقا ما دو تا که شاگرد درس شما هستیم. آیا ما را مجتهد می‌دانید؟ گفت: بله من شما دو تا را مجتهد می‌دانم. گفتیم: ما به شما حکم می‌کنیم که شما مرجع تقلید شیعه بعد از مرگ میرزا هستید. شما این زعامت تشیع را قبول کنید. ایشان نگاهی به ما دو تا کرد، دو دستش را دو طرف در گذاشت و گریه کرد. بعد این آیه را خواند، در را بست و رفت داخل. اصلاً جواب ما را نداد! آیه در سوره قصص است: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> ایشان فرمود: من علمش را دارم، اما مدیریتش را ندارم. من اگر مرجعیت را قبول کنم، چون هنر مدیریت ندارم، قیامت باید بروم جهنم. من هم طاقت جهنم‌رفتن ندارم. این را می‌گویند باور اثرگذار: ﴿وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ آمَنَ بِاللَّهِ﴾<sup>۲</sup> حالا این فقط «آمَنَ بِاللَّهِ» بود. خیلی حرف در این «آمَنَ بِاللَّهِ» است. تا چهار حقیقت دیگر که دل باید به این پنج حقیقت چنان گره‌ای داشته باشد که پنجه هیچ حادثه‌ای نتواند این گره را باز کند، حرفم تمام.

### روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

من بچه بودم، اما یادم است که هم در خانه خودمان و همسایه‌های تهرانمان (آن وقت‌ها پستانک هنوز اختراع نشده بود)، وقتی این بچه‌ها بعد از شش‌ماهگی تشنه می‌شدند، مادرها ته نعلبکی یک مقدار کم آب می‌ریختند، پارچه یا پنبه سفید را نم‌دار می‌کردند و آرام می‌کشیدند روی دو لب بچه. بچه هم یک نم از آب پنبه یا پارچه را می‌خورد. وقتی هم که شیشه‌های شیر اختراع شد، دیگر دکترها به مادرها می‌گفتند از این شیشه‌ها بخرید. روی آن هم شماره‌بندی است. دو سی سی آب (بیشتر نه) بریزید در شیشه و آرام بدهید به بچه‌تان.

۱. قصص: ۸۳

۲. بقره: ۱۷۷

### جلسه چهارم / سلامت قلب (۱)

من می‌خواهم از بنی‌امیه بپرسم که شش‌ماهه کربلا چقدر آب می‌خواست؟ همه شریعه فرات که در تصرف شما بود. این بچه با چقدر آب سیراب می‌شد؟ از آب ته استکان هم اگر به او می‌دادند، اضافه می‌آمد. اصلاً این قدر آب نمی‌خواست! این بچه شیرخواره بود. شما جلوی آب را سه شبانه‌روز بسته بودید و مادرش شیر نداشت. بچه در آغوش ابی‌عبدالله علیه‌السلام بود و ابی‌عبدالله علیه‌السلام مشغول حرف‌زدن که یک دفعه دید بچه دارد دست‌وپا می‌زند. وقتی برگشت، دید با تیر سه‌شعبه گلوی بچه را مورد حمله قرار داده‌اند.





جلسہ پنجم

دین، دین داری، خطرات مسیر





## خطرهای فراوان در کسین دین داران

در سخنرانی بسیار مهم، نورانی و ملکوتی امام عسکری علیه السلام در حضور جمعی از شیعیان، جمله دوم این بود: «و الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ». <sup>۱</sup> کلمه ورع چنان که شنیدید، در لغت به معنای ترس، احتیاط، دوراندیشی و نیز به معنای تقوا آمده است.

امام علیه السلام به شیعه سفارش دارد که در دینتان بترسید، چون خطرهای فراوانی در کنار دینتان قرار دارد. این خطر از روز دوشنبه، بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت بسیار سنگین شروع شد. به این خطر، رشته‌های دیگر هم اضافه شد و در نودسال عمر بنی‌امیه و ادامه حکومت بنی‌عباس، خطرات مختلف فرهنگی، اقتصادی، فکری و عقلی رخ نشان داد و شیعه را هم مثل بقیه مردم در خطر قرار داد؛ البته شیعه را در خطر ورشکستگی دینی قرار داد! امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام یازدهم علیه السلام جانشان به لب رسید که به شیعه روحیه، فکر و آمادگی بدهند تا دچار ورشکستگی دینی نشود.

از خطر باید ترسید! طبع مردم این است که خطری هم هنوز پیش نیامده، وقتی به آنها خبر می‌دهند، می‌ترسند؛ اگر بگویند احتمالاً ده‌روز دیگر زلزله‌ای اتفاق می‌افتد یا هواشناسی بگوید ما به مردم هشدار می‌دهیم درباره آب‌گرفتگی‌های سنگین، هم می‌ترسند و هم در مقام برمی‌آیند که آن خطر را (اگر بیاید) با نیروی ترسشان دفع یا با آن

۱. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.



مبارزه کنند. سرمای سنگین یک خطر است. مردم با کرسی، بخاری و سوزاندن هیزم با آن مبارزه می‌کنند؛ چون می‌ترسند یخ بزنند، بیمار شوند و از پا دربیایند.

## دین خدا، گران‌ترین گوهر آفرینش

هیچ گوهری در عالم آفرینش، گران‌تر از دین خدا نیست؛ دینی که ۱۲۴ هزار پیغمبر مبلّغ آن و دوازده امام هم، مبین و حافظ و نگهبانش بوده‌اند. برای تبلیغ دین خدا، تعدادی از انبیای خدا دچار شکنجه‌های روحی و بدنی شدند و بعضی‌هایشان هم قرآن می‌فرماید که به قتل رسیدند و کشته شدند؛ اگر تبلیغ دین نمی‌کردند که تبعید نمی‌شدند، زندان نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند و دشمن کاری به کارشان نداشت. حیات طیبه ائمه طاهرين علیهم‌السلام هم نشان می‌دهد که برای خاطر تبلیغ و بیان دین، از طرف بنی‌امیه و بنی‌عباس در معرض آزارهای روحی و شکنجه‌ها قرار گرفتند. نفر دوازدهمشان را خداوند غایب کرد، چون حضرت در روزگار امام دوازدهم علیه‌السلام مطلقاً امنیت جانی نداشتند و مثل پدرانشان در معرض انواع آزارها و شکنجه‌ها قرار می‌گرفتند.

خداوند متعال او را از دیده‌ها پنهان کرد. حضرت در همین کره زمین است و زندگی دارد، ولی شناخته شده نیست. لحظه‌ای که پروردگار به او امنیت جانی بدهد و بگوید از خطر کشته شدن گذشته‌ی، ظهور می‌کند. معلوم می‌شود تا الآن امنیت جانی برای او برقرار نشده است و هیچ ناحیه‌ای از نواحی دنیا برای حضرت امن نیست. روایات را هم که ببینید، همین حقیقت را برایتان بیان می‌کند که مردم تحمل عدالت او را ندارند؛ حتی آنهایی که مدعی تشیع هستند. از قدیم هم شنیده‌اید که اگر بیاید و بخواهد اخلاق و روش مردم، مخصوصاً پول مردم را سر جای خودش برگرداند و عدالت را حاکم کند، بعضی از شیعه‌ها می‌گویند: تو نه اینکه امام زمان علیه‌السلام نیستی و سید هم نیستی! چون امنیت ندارد، غایب است.

## علل غیبت امام دوازدهم از نظر شیعیان

من این جمله را از هیچ امامی در روایاتی که دیده‌ام، ندیده‌ام و شاید هم باشد. به قول طلبه‌ها، «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود»؛ ولی این جمله از امام عسکری علیه‌السلام



نقل شده است که می‌فرماید: هیچ‌کدام از پدران گذشته من، یعنی ده‌تا امام معصوم علیهم‌السلام قبل از من، به اندازه من آزار نکشیدند. این آزار هم فقط برای دشمن نبود، بلکه برای دوستان هم بود. در غیبت، گلایه‌های عجیبی امام عصر علیه‌السلام از طایفه شیعه دارد، نه از مردم دنیا، غربی‌ها و ادیان دیگر.

کتابی داریم که الآن به صورت هشت جلد چاپ شده است. این کتاب بسیار خواندنی، محکم، متین و دارای روایات ناب است. کتاب به نام «غایة المرام» و تألیف سید هاشم بحرانی است. من این روایت را آنجا دیدم. وقتی علی بن مهزیار یا ابراهیم بن مهزیار توانست با یک تصفیة کامل، محضر مبارک امام دوازدهم علیه‌السلام را درک کند، عرض کرد: یا بن رسول الله! مشتاقان زیادی دارید که می‌خواهند شما را ببینند. فرمود: دلم نمی‌خواهد دیده شوم و دوست ندارم مرا ببینند و نمی‌خواهم که به محضر من بیایند. عرض کرد: چرا یا بن رسول الله؟ فرمود: به سه علت:

## (الف)

اول اینکه، «كَثْرَتُهُمُ الْأَمْوَالُ»<sup>۱</sup> تعداد زیادی از شیعیان ما قارون مسلک شده‌اند و فقط به دنبال پول هنگفت و فراوان و انباشتن پول هستند. الآن دیگر کم داریم کسی که به میلیارد قانع باشد. پولی می‌خواهد که بانک‌ها هم نتوانند حسابش را برسند! همین یک لذت ابلیسی عقلی دارد یا خیالی. کاغذ دویست میلیارد، سیصد میلیارد یا هزار میلیارد را که نمی‌توانند لقمه کنند و در آبگوشت بزنند و بخورند. این پول می‌ماند. اخلاق اقتصادی‌تان اخلاق قارون شده است. دلم نمی‌خواهد من را ببینید! با چه چشمی؟ با چه روحیه‌ای؟ با چه حالی؟

## (ب)

دوم اینکه، این دومی خیلی سنگین است! «قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّتِي بَيْنَكُمْ» شما روابط محبتی بین خودتان را بریده‌اید و با هم خوب نیستید. این شهر با آن شهر خوب نیست. این محله

۱. این روایت در کتاب «تبصرة الولی فی من رأی القائم المهدی» از همین نویسنده نیز آمده است.

با آن محله خوب نیست. من آخوند با آن آخوند خوب نیستم. من بازاری با آن یکی بازاری خوب نیست. من برادر با برادرم خوب نیستم. خواهرم با من خوب نیست. عمه‌ام با زن و بچه من خوب نیست. برای چه من خودم را در معرض دید شما قرار بدهم؟ مگر شما چقدر آدم‌های درست و حسابی هستید؟!

(ج)

سوم اینکه، «تَحَيَّرْتُمْ عَلَيَّ ضُعَفَاءَ الْمُؤْمِنِينَ» شما مردم را سرگردان کرده‌اید. این قدر حزب درست کرده‌اید! این قدر در مردم افکار ریخته‌اید! این قدر راست و چپ به‌وجود آورده‌اید! این قدر شمالی و جنوبی ساخته‌اید که ضُعَفَاءِ شِيعِيَانِ ما سرگردان شده‌اند و نمی‌دانند بالاخره حق با کیست و حق با کدام طرف است. چنین جنایتی به شیعه ما شده است. حالا برای چه می‌خواهند من را ببینند؟ تقصیر این شیعیان ما که قدرت و پولی ندارند و سرپا نیستند، چیست؟ اینها را متحیر و سرگردان کرده‌اید و آنها حق را گم کرده‌اند. این اختلافات حق را در شیعیان ما پنهان داشته و اینها خطر است.

### ایمن‌سازی از خطر با کسب حلال

خطر از زمان درگذشت پیغمبر ﷺ شروع شد و تا زمان امام عسکری علیه السلام با رشته‌های گوناگون، حمله‌اش را بخصوص به شیعه شروع کرد. از دینتان بترسید! وقتی از یک خطر می‌ترسید، با خطر چه کار می‌کنید؟ می‌نشینید، گردن کج می‌کنید که خطر به شما زخم بزند و شما را از پا دریاورد؟ وقتی اعلام می‌کنند میکروبی دارد به ایران می‌آید، همه باید واکسن بزنند، آن‌هایی هم که از آمپول زدن می‌ترسند، با کله می‌روند و واکسن می‌زنند. به عمرش آمپول زده است، می‌ترسد و می‌گوید من از سوزن می‌ترسم! اصلاً قیافه آمپول را می‌بینم، وحشت می‌کنم! ولی وقتی به او می‌گویند چنین میکروبی آمده که از پا درمی‌آورد و چاره‌ای نداری جز اینکه واکسن بزنی، واکسن می‌زند. آن‌هایی هم که از آمپول می‌ترسند، واکسن می‌زنند و دیگر ترسشان می‌ریزد.



از اینکه دینتان در معرض خطر قرار بگیرد، بترسید! مال حرام، دین و نسل را در معرض خطر قرار می‌دهد. این روایت را مرحوم فیض در کتاب کم‌نظیر «محجة البیضاء» نقل می‌کنند. من نزدیک چهل سال است با این کتاب سروکار دارم. کتاب بسیار بانیانی است. یکی از خدمات بزرگ مرحوم فیض کاشانی به شیعه و فرهنگ ائمه علیهم‌السلام، همین کتاب است. هشت جلد و حدود چهارهزار صفحه است. این کتاب یکی از سیصد جلد کتاب فیض است که اگر بخواهند آن سیصد جلد زمان خودش را الآن به صورت کتاب‌های معمولی چاپ کنند، از پانصد جلد بیشتر می‌شود. این کتاب‌ها را در یک محله کاشان که چهارپنج‌ماهش (۴۵۰ سال پیش)، گرما به ۵۵ درجه می‌رسیده و تنها اسلحه مبارزه با گرما بادبزنی بوده، در آن گرما نوشته است.

روایت این است و از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «الْحَرَامُ بَيْنَ فِي الدُّرِّيَّةِ»<sup>۱</sup> این‌هایی که مال حرام می‌خورند، اثرش را در فرزندانشان می‌بینند. مال حرام مثل مال یتیم، ارث برادر و خواهر، مهریه همسر! خیلی از جاهای ایران هنوز رسم است که پدرشوهر ملکی را مهریه عروس می‌کند و گاهی پدرشوهر قدرتی پیدا می‌کند، مهریه را می‌خورد و یک آب خنک هم روی آن می‌خورد! ائمه ما می‌فرمایند: دزدترین دزدان، خورنده‌های مهریه‌ها هستند. آن‌که مهریه را می‌خورد، دزدترین دزدان است. به راستی بچه این لقمه حرام چه می‌خواهد از آب درآید؟ بچه رشوه، اختلاس و تقلب در اجناس چه می‌خواهد از آب درآید؟

حالا مثل به جنس معروف شهر بزنم: یک غریبه در یک مغازه می‌آید و بی‌خبر از همه‌جا می‌گوید: آقا! ما شنیده‌ایم عسل اینجا معروف است. شما عسل داری که عسل واقعی، برای کندو و زنبور و صددرصد خالص باشد. من در چنین موقعیتی که قرار می‌گیرم، می‌توانم راست بگویم یا نمی‌توانم؟ اگر نتوانم راست بگویم که در شیعه بودنم هم آدم دروغ‌گویی هستیم؛ اما اگر بتوانم راست بگویم، معلوم می‌شود خدا را باور دارم.

۱. این روایت در «الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴» نیز آمده است.



من یک بار مشهد به مغازه عطاری رفتم که خرید کنم. خاکشیر و دوسه قلم جنس می‌خواستم. اولین بارم بود که وارد این مغازه می‌شدم. سلام کردم، به اسم جواب من را داد. معلوم شد که مرا شناخته است. احتمالاً سخنرانی‌ها را در تلویزیون دیده بود و از چهره مرا شناخت. چهارپنج تا مشتری هم در مغازش بود. مغازه هجده متر هم نبود، ولی تا سقفش قفسه و اجناس عطاری بود. به من گفتم: روی نیمکت بنشینید تا نوبتتان شود. گفتم: اتفاقاً من هم همین اخلاق را دارم. گفتم: تهران هم که ناوایی می‌روم، شاطر می‌خواهد به من احترام کند، می‌گویم نه، در نوبتم به من نان بده. ادب شیعه اقتضا می‌کند که حق کسی را پایمال نکند.

من هم نشستم. مشتری‌هایی که بودند، با او صحبت می‌کردند. یکی گفت: این خاکشیر که در این گونی است، انگار خیلی خاکشیر خوبی است، سه کیلو به من می‌دهید. ایشان گفت: من متخصص اجناس عطاری هستم، این خاکشیر یک‌خرده خاک دارد، اما شما نمی‌بینی؛ اگر به تو بدهم که به شهرتان ببری، یکبار دوبار باید بشوری. درجا در لیوان نریزی و خودت و زن و بچه‌ات بخورید. بدهم به شما؟ این یک مورد بود. یک مورد هم، پیرزنی آمد که یک مقدار هم پشتش خمیده بود. پیرزن گفت: شیرخشت هندی می‌خواهم! یک شیشه زیبای بزرگ که پنج‌شش کیلو شیرخشت در آن بود و شیرخشت خیلی تمیزی هم بود. به او گفت: مادر از پشت این شیشه می‌توانی شیرخشت را ببینی؟ گفت: آری، می‌توانم. عطار گفت: این شیرخشت ایرانی است و هندی نیست. به هندی می‌خورد، ولی هندی نیست. می‌خواهی بکشم و به تو بدهم؟ پیرزن گفت: نه! عطار گفت: پس اگر حال داری، آدرس یک آدم متدین، راست‌گو و درست‌وحسابی را به تو می‌دهم که به‌نظرم شیرخشت هندی دارد؛ البته اگر تمام نکرده باشد. بعد هم یک تابلو بالای سرش بود که نوشته بود: «جنس‌های فروخته‌شده حتماً پس گرفته می‌شود!».

وقتی نوبت من شد، اول به او گفتم: این تابلو چیست؟ این راست است یا دروغ؟ گفت: کاملاً راست است! مشهد شهر زیارتی است و مسافر با ماشین، قطار یا اتوبوس می‌آید. گاهی که مسافری می‌آید و از من دویست‌سیصد تومان خرید می‌کند، یک‌مرتبه پول کم



می‌آورد و ندارد که بلیت اتوبوس یا قطار بخرد و یا پول مسافرخانه بدهد. من این را نوشته‌ام که جنس‌ها را بیاورد و پس بدهد، پولش را به او بدهم تا مشکلش حل شود. این شیعه است! حالا در شهرها از این شیعه‌ها چندتا داریم؟ آقا چای خارجی یک‌دست داری؟ چه چایی است! این چای که من دارم، هم من توانستم گیر بیاورم و هم بخشی از آن را به کاخ سفید برای اوباما می‌برند. حالا چای قاتی با چای پست ایرانی است! روغن قاتی با روغن نباتی و عسل قاتی با عسل ساختگی است، بیا و ببین چه تعریفی می‌کند؛ آن‌هم برای چندروز زندگی در این دنیا که آخرش هم با کله در قبر می‌اندازند. امروز قوی‌ترین آدم این کشور را در خاک کردند و برگشتند. می‌خواهیم چه کار؟ در محاکمات الهی می‌خواهیم چه جوابی بدهیم؟ در دادگاه پروردگار می‌خواهیم چه بگوییم؟ خطر اقتصادی، خطر مالی، خطر شهوانی، خطر فرهنگ غربی، خطر زندگی را به شکل زندگی یهود و نصارا درآوردن، اره‌های دنداندار تیز پای درخت دین انسان است. این ترس از دین است. بترسید و نسبت به دین دوراندیش باشید! الان دین را نگاه نکنید! این آیه را نگاه کنید که در سوره آل عمران است: ﴿وَمَنْ يَتَمَنَّ عَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

### همراهی دین تا قیامت با بندگان

من یک جمله زیبا از قرآن بگویم که البته یک بار در قرآن نیامده و به تکرار در قرآن آمده است. لغاتی در قرآن هست که «ب» به «ال» چسبیده است. پروردگار می‌فرماید: ﴿أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى﴾<sup>۲</sup> من خدا می‌شناسم که چه کسی دارد دینش را وارد قیامت می‌کند. خداوند نمی‌گوید من دین مردم را وارد قیامت می‌کنم، بلکه می‌گوید خودتان دین را باید با خودتان بیاورید و وارد قیامت کنید. در چنین مواردی، حرف «ب» این مسئله را در آیات می‌گوید: من به دیتان کمک نمی‌دهم که وارد قیامت کنید.

۱. آل عمران: ۸۵

۲. قصص: ۳۷

در واقع، لبه تیز این گونه آیات، همین «ب» مفرد است؛ چنان که در این آیات آمده: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> قیامت نه ثروت‌تان به دادتان می‌رسد و نه بچه‌هایتان؛ چون ثروتی نیست در قیامت که به دادتان برسد. شما را با یک کفن تحویل خاک می‌دهند. زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه با گریه می‌گوید: «أَبُكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي غُرِيَانًا» این کفن را هم خاک می‌خورد و مالی نیست که به داد آدم برسد. همچنین بچه‌هایتان هم به دادتان نمی‌رسند؛ چون مسئولیت بچه‌هایتان برای خودشان است و به شما ربطی ندارد. شما هم اعمالتان گردن خودتان است. البته نه این که این جوروی باشد که می‌گوییم. این مطالب از باب نشان دادن دقت و عظمت قیامت است. گاهی مطالبی برای ما بیان کرده‌اند که عظمت و لطافت مطلب را بفهمیم. در روایت دارد که روز قیامت موسی گوشه می‌گیرد، به او می‌گویند کجا؟ می‌گوید: مبادا مادرم بیاید و بگوید کم دارم، از اعمالت یک‌خرده به من بده.

این است داستان قیامت! قرآن می‌گوید خودتان باید بیاورید. دینتان را خودتان بیاورید. این که می‌گوید «الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ» دوراندهش باشید، یعنی این دین باید تا قیامت با شما باشد و فردا هم ببینید. در سوره حشر است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَظِرُّ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بِيَوْمِئِذٍ لَمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> مردم! با دقت عقلی وضع خودتان را بسنجید. «تنظر» و «نظر» غیر از رؤیت است. نظر یعنی نگاه با فکر و دقت؛ بنشینید و با دقت بیندیشید که بفهمید برای قیامتتان چه کار کرده‌اید! «لَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» خیلی‌ها هم وقتی بیدار می‌شوند که دیگر به درد نمی‌خورد؛ مثلاً در جوانی، زمان قدرت و پارتی‌داشتن، پنج‌هزار متر زمین چهار تا مظلوم را بالا کشیده و حالا زمین شده متری پنج‌میلیون یا ده‌میلیون. پنج‌هزار تا ده‌میلیون خیلی پول است! اینها را فروخته، پولش هم گرفته و برای دختر و

۱. شعراء، آیات ۸۸-۸۹.

۲. حشر: ۱۸.



پسر خانه و ملک خریده و عروسی گرفته است. حالا نزدیک مردنش ناله می‌زند که صاحب زمین‌ها را ببینید و از آنها حلالیت بطلبید. صاحب زمین‌ها خیلی احمق نیستند که حالات کنند. خودشان سی سال است زمین‌گیر و در فقر و فلاکت هستند. به این راحتی که دل‌ها حلال‌کننده نیست.

### دوراندیشی در دین، نجات‌بخش در قیامت

این روایتی که می‌خواهم بگویم، روایت خیلی مهمی است؛ یا در «مستدرک‌الوسائل» است یا «وسائل‌الشیعه». رسول خدا ﷺ به ابوذر فرمود: دوست ندارم روز مرگم قیراطی از من به‌عنوان مال من در این دنیا بماند که قیامت گیرش باشم برای جواب‌دادن.

گر خود نکنی بر خود رحمی امید مدار ز دیگر کس

وقتی خودت به خودت نرسی، توقع داری چه کسی به تو برسد و کارهایت را انجام بدهد؟ بیشتر ما مگر کمبودهای پدر و مادرهایمان را که مرده‌اند، انجام دادیم؟ چند اولاد دفترهای پدرشان را رسیدند که ببینند چقدر حرام خورده و چقدر جنس تقلبی فروخته و جبران کردند تا حالا آن مرده را در برزخ از عذاب برزخی نجات دهند؟ ما چند تا از این اولادها در کشور داریم؟ من پنجاه سال است یا ناظر وصیت بودم یا وصی قانونی مردم. می‌دانید چقدر مردم تهران مرا ناظر وصیت کردند یا بعضی‌ها وصی کردند! در این پنجاه سال، با اینکه وصی نبودم در این مورد و عذرخواهی کرده بودم که مرا وصی خودش قرار ندهد به‌خاطر کثرت کار، رفت‌وآمد و منبرهایم، از همان زمان زنده‌بودن از ایشان تقاضای عاجزانه کردم که من را وصی قرار ندهد و برادرهایم را وصی قرار بدهد؛ از کل وصیت‌هایی که من ناظر و وصی بودم، یک وصیت عمل شد که آن هم من وصی نبودم، وصیت پدرم بود. بقیه را خوردند و بردند؛ نه نماز دادند برای پدرهایشان، نه برای ابی‌عبدالله ﷺ جلسه گرفتند و نه ثلثش را در راهی که وصیت کرده بودند، انجام دادند. من به یک خانواده گفتم پدرتان خیلی زجر کشید. من از جوانی می‌شناختم. تمام درآمدش هم حلال بود و جان‌کند برای شما. این وصیتش را که قانونی هم هست، عمل کنید. آنها

گفتند: برو آقا! پدر ما دیوانه بوده آخر عمرش و اینها دری‌وری است که نوشته! بچه‌ها نه نمازهایش را دادند و نه کارهای خیری که نوشته بود، انجام دادند.

بچه‌ها که کاری برایمان نمی‌کنند، ما چرا مال حرام به‌دست بیاوریم که حالا دو تا گیر بیفتیم؟ یک گیر خود حرام باشد، یک گیر هم این که بچه‌هایمان حرام را تصفیه نکنند.

حرام، وسوسه‌ها، سفسطه‌ها، شبهه‌ها، شیطان‌صفتی‌ها، مقالات، مجلات و فیلم‌ها، انواع خطراتی هستند که بغل دین مردم است. «وَ الْفُورِ فِي دِينِكُمْ» دوران‌دیش باشید؛ چون این دین به درد قیامتتان هم می‌خورد. دین قیامت شما را نجات می‌دهد. ایمان، قیامت شما را نجات می‌دهد. شما الحمدلله اهل قرآن هستید. چقدر آیه در قرآن درباره شفاعت است که می‌گوید این گروه در معرض شفاعت قرار نمی‌گیرند! این گروه ﴿مَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾<sup>۱</sup> در قیامت یک یار ندارند، ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى﴾<sup>۲</sup> و تک‌وتنها هستند! نه پیغمبری با آنهاست، نه امامی، نه مؤمنی، نه شفיעی و نه قرآنی. غریب و تنها بین میلیاردها جمعیت در قیامت هستند.

پس نسبت به دینتان دوران‌دیش باشید و این گوهر با عظمت را نگه دارید تا فردای قیامت به محضر حضرت حق عرضه کنید و با عرضه این گوهر گران‌بها، بهشت را به شما بدهند. این هم از آیات خیلی زیبای قرآن است! آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> آنهایی که دیندار هستند (نه از همه! مقید است)، «أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» می‌خرم. اینجا می‌خرم، یعنی قبول می‌کنم اموالی را که مردم دیندار در دنیا هزینه کرده‌اند؛ در راه کار خیر، حوزه، مسجد، چاپ کتاب، یتیم، فقیر، مسکین، جنگ با دشمن. هم مال را قبول می‌کنم و هم جانشان را قبول می‌کنم. در مقابل چه چیزی قبول می‌کنم؟ «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» که بهشت به اینها بدهم؛ یعنی بهشت من مفتی نیست! قیمتش را باید در دنیا بپردازید تا ما هم در قیامت تحویل بدهیم. قیمت بهشت من هم، اموال پاک حلال است که در راه

۱. آل عمران: ۵۶.

۲. انعام: ۹۴.

۳. توبه: ۱۱۱.

رضای خدا مصرفِ خودت و زن و بچه‌ات و امور خیر شود. همچنین کوشش و زحمت و فعالیت وجودی‌ات است.

### روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

اینجا نکته‌ای هم برایتان بگویم که خیلی قابل توجه است. دین‌داری در دینداری که ما نمی‌توانیم آنها را بفهمیم، چه خبر است؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: از زمانی که علی اکبر ما به دنیا آمد تا روز عاشورا که شهید شد، یک پلک به هم زدن از خدا جدا زندگی نکرد. از روزی که به دنیا آمد! حالا یا سَنَس هجده بوده یا بنا به بیشتر روایات، ۲۴ سال. از نظر سنی، بزرگ‌تر از زین‌العابدین علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام وقتی روضه علی اکبر علیه السلام را خواندند، در همین «کامل‌الزیارات» که مهم‌ترین، مستندترین و محکم‌ترین کتاب است، دو سه بار گفتند: پدر و مادرم فدایت که سرت را از بدن جدا کردند! پدر و مادرم فدایت که داغ بر دل ابی‌عبدالله علیه السلام چه اثر سنگینی گذاشت! این تعریف کمی است؟! پدرم و مادرم! پدر امام صادق علیه السلام چه کسی بوده که به علی اکبر علیه السلام می‌گوید پدر و مادرم فدایت شود!



جلسہ ششم

اخلاق الہی



## ویژگی‌های دین خدا

دین خدا که امام عسکری علیه السلام وَرَع به آن را سفارش فرموده، دین کامل و جامعی است. این دین نسبت به همهٔ خلقت و امور انسان، فکر و قلب و نفس و اعضا و جوارح انسان فراگیر است. همچنین اصلاح‌کنندهٔ باطن و ظاهر، حالت فردی و اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و معاشرتی آدمی است. این پانزده قرنی که از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته، هیچ دین‌شناسی (نه مردم، نه افراد خارج و نه آنهایی که خبر از دین ندارند) اعلام نکرده که دین این ناحیه از وجود آدمی و روابطش را فروگذار کرده و در این ناحیه راهنمایی و قانون ندارد. دین کامل و تمامی است!

سخنرانی مهمی را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج‌بار در منا، عرفات، مسجدالحرام دارد. سخنرانی بسیار مهم مربوط به سال آخر عمرش است که دوماه و چندروز بعد از دنیا رفت. به‌خاطر اهمیت آن سخنرانی و مطالبش، پنج‌بار تکرار کرد که در مشاعر مردم جا بگیرد و وقتی زائران به نواحی اسلامی پخش می‌شوند، این سخنرانی را به مردم مناطقشان برسانند. یک جملهٔ این سخنرانی، این است: خدا را به شهادت و گواه گرفتم که من هرچه مردم را به بهشت نزدیک می‌کند، گفته‌ام و هرچه مردم را از دوزخ حفظ می‌کند، گفته‌ام. این دین است!

این دین بنا بر آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ مبارکهٔ بقره، ترکیبی از عقاید و اعمال و اخلاق است. عقاید مربوط به قلب، اعمال مربوط به اعضا و جوارح، اخلاق هم مربوط به نفس انسان است. همان نفسی که یازده قَسَم در کنارش خورده که در قرآن بی‌سابقه است و همین یکبار است



که یازده قسم ذکر شده و بعد از یازده قسم می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۱</sup> «قَدْ أَفْلَحَ» یعنی کسی که نفسش رشد کرد، بر تمام موانع راه سعادت پیروز شد و حیوان نماند. «زَكَّاهَا» رشد نفس به آراسته شدنش به حسنات اخلاقی و پیراسته شدنش از سیئات اخلاقی است.

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» یعنی کسی که نفس را معیوب و ناقص کرد، ضرر کرد و زیان دید. معیوب به چه چیزی؟ به همین ردائل اخلاقی معیوب شد و با دست خودش روی نفس عیب گذاشت؛ آن‌هم عیب‌های سنگینی مثل حسد، کبر، ربا، زمختی، عصبی بودن، خشم، طمع، حرص، خودبینی، و امثال این ردائل.

### مراحل نفس در قول علمای اخلاق

این‌ها عیوب است که وقتی انسان با دست خودش بر روی صفحه نفس نقاشی می‌کند، نفس عیب پیدا می‌کند و ناقص می‌شود؛ یعنی از آن حالت اولیة الهیه‌اش درمی‌آید و به قول علمای اخلاق، با این عیب‌ها یا نفس، بهیمی می‌شود حیوانی، یا سبوعی می‌شود درنده، یا شیطانی می‌شود و از این سه حالت بیرون نیست. آنها هم مراحل نفس را که در کتب خودشان بیان می‌کنند، همین است:

#### (الف)

نفس بهیمی، یعنی وقتی عیب پیدا می‌کند، فقط در خوردن و در خوابیدن و لذت‌گرایی متمرکز می‌شود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾<sup>۲</sup>. این می‌شود نفس بهیمی.

#### (ب)

نفس سبوعی را هم در سوره اعراف می‌گوید: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ﴾<sup>۳</sup> صحبت از یک آدمیزاد است در این دو آیه سوره اعراف. تفاسیر مصداقش را مختلف نقل

۱. شمس، آیات ۹ و ۱۰.

۲. محمد: ۱۲.

۳. اعراف: ۱۷۶.



می‌کنند؛ بعضی‌ها می‌گویند یک عالم در زمان موسی بوده که ﴿وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾<sup>۱</sup> بعضی‌ها می‌گویند یک آدم باسواد در زمان پیغمبر ﷺ بوده که تبدیل شد به یک درنده. قرآن می‌گوید: اگر کاری با او داشته باشی، مرتب زبان از دهان بیرون می‌آورد و چهره درندگی نشان می‌دهد؛ اگر کاری‌اش هم نداشته باشی، باز هم به‌گونه‌ای درندگی خودش را نشان می‌دهد. همین الآن ما ترامپ هیچ کاری نداریم (چون کارهای نیست)، ولی مدام زبان درمی‌آورد که سفارت آمریکا باید به قدس و کنار مسجدالاقصی بیاید؛ اگر سرکار بیایم، برجام را می‌گیرم و جلوی تلویزیون پاره‌پاره می‌کنم و دور می‌ریزم. اگر هیچ کاری هم که با او نداشته باشی، با زبان‌بازی‌ها و زبان‌درآوردن‌ها درندگی خودش را نشان می‌دهد: ﴿إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَهٗ﴾<sup>۲</sup> هیچ کاری‌اش هم که نداشته باشی، باز این زبان‌درآوردن‌ها را انجام می‌دهد. البته نه اینکه خدا بخواهد بگوید آدمی است که زبانش را بیرون و داخل می‌دهد، بلکه منظورش همین زبان‌های مثل ترامپ، اوباما و نتانیاهو است. حالا کوچک‌ترهایش هم در اروپا و آمریکا زیادند و در ایران هم هستند. در واقع، همه جای دنیا هستند و برای اینکه به طرف مقابلش بگویند ضررزدن ما قطعی و یقینی است، زبان نشان می‌دهند. این می‌شود نفس سبعی.

### (ج)

آنگاه این عیب‌ها آدم را وادار می‌کند که بر ضد خودش، زن و بچه‌اش و مردم محله، شهر، منطقه و مملکتش، روباه‌صفتی داشته باشد، کلاهبرداری و کلاه‌گذاری کند، حيله و مکر، تقلب و فریبکاری کند. این نفس شیطانی می‌شود. در مقابل این سه نفس هم، نفس مطمئنه، نفس راضیه و نفس مرضیه قرار دارد که هر سه در یک آیه ذکر شده؛ اما آن سه تا نفس دیگر در آیات و سوره‌های مختلف بیان شده است.

۱. اعراف: ۱۷۶.

۲. اعراف: ۱۷۶.

## قرآن، بهترین منبع مصادیق حسنات اخلاقی

این بخش دیگر دین، یعنی پیراسته شدن از سیئات اخلاقی و آراسته شدن به حسنات اخلاقی بود. شما اگر بخواهید یک مصداق اتم حسنات اخلاقی را ببینید، بهترین منبع آن، قرآن مجید است. آیاتی که زندگی انبیای خدا را بیان کرده است. در خیلی از آیات، اخلاق انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> بیان شده است. انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> آینه تمام‌نمای اخلاق الهی بودند. شما در این ۱۲۴ هزار یک پیغمبر، یک پیغمبر حسود پیدا نمی‌کنید. حسد یک رذیلت اخلاقی است و خسارتش این قدر زیاد است که وقتی به کار گرفته شود، قرآن به پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> می‌فرماید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾<sup>۱</sup> پناه بیاور ﴿مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾<sup>۲</sup> در حقیقت، این قدر حسد پرزور است که قرآن می‌گوید قدرت ربوبیت را در برابرش قرار بده. آنچه می‌تواند حسود را از پا در بیاورد، قدرت ربوبیت است؛ چون با دست به گریبان شدن حسد، حسود از بین نمی‌رود. حالا آدم یک حسود را بگیرد و دوتا چک به او بزند یا چهارتا مش و لگد، این حسد از بین نمی‌رود و آتش او بیشتر شعله‌ور می‌شود. خداوند می‌گوید: با همه وجودت به من پناه بیاور تا من کمک بدهم که شر حسود را کم کنی. حسادت، یعنی نداشتن ظرفیت در برابر نعمت‌هایی که خدا به کسی می‌دهد. قیافه، شهرت، علم، مال، امنیت یا بچه‌های خوبی داده است و این شخص تحمل ندارد و بیمار است. کی راحت می‌شود؟ وقتی ببیند که نعمت از طرف مقابل گرفته و سلب شود.

داماد جوانی از مادرزنش خیلی شکایت داشت و گفت: ما پنج‌شش‌ماه است عروسی کرده‌ایم، ولی من و همسرم واقعاً از دست او در آتش افتاده‌ایم! گفتم: شماره تلفن مادرزنت را بده تا با او صحبت کنم. شماره را داد و من تماس گرفتم. وقتی آن خانم گوشی را برداشت، قرآن و روایت برایش خواندم و قیامت را به رخ کشیدم. همه را گوش داد، بعد جوابی که به من داد، این بود: هر وقت خبر بیاورند که این داماد و دختر من زیر تریلی له شده‌اند، من راحت می‌شوم! این حسد است.

۱. فلق: ۱.

۲. فلق: ۵.



## انبیا، آینه تمام‌نمای اخلاق الهی

### الف) شکرگزاری سلیمان نبی

شما سلیمان علیه السلام را ببینید! یک پیغمبر است. خدا خیلی نعمت به پدرش داوود داده بود. شما می‌توانید نعمت‌های خدا بر داوود را در همین جزء بیستم به بعد ببینید؛ آن هم نعمت‌های عظیم! آن وقت سلیمان که پدرش غرق در انواع نعمت‌ها بوده، با همه وجود به پروردگار می‌گوید: «رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدِي»<sup>۱</sup> خدایا! به من الهام کن و راه نشانم بده تا من شکر همه نعمت‌هایی که به خودم و پدر و مادرم داده‌ای، ادا کنم. نمی‌خواهم فقط شکر نعمت‌هایی را ادا کنم که به خودم داده‌ای؛ بلکه شکر نعمت‌هایی هم که به دیگران داده‌ای، اداکردنش را گردن من بینداز.

### ب) تواضع موسی علیه السلام

این چه حال پاکی است! شما آیات سوره کهف را ببینید. موسی کلیم‌الله، سومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار و صاحب کتاب است. خدا کتاب او را می‌گوید: «هُدًى وَ رَحْمَةً». «هُدًى» مصدر است؛ یعنی سراسر توراتی که به موسی علیه السلام داده بودند، هدایتگر بود. مصدر از نظر معنا، ریشه جامعی دارد. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيِبٍ فِيهِ هُدًى»<sup>۲</sup> یعنی این شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه قرآن، هدایتگر است. کتاب موسی علیه السلام را «هُدًى وَ رَحْمَةً» می‌گوید، یعنی به بنی‌اسرائیل می‌گوید: عمل به این کتاب که خودش رحمت است برایتان، مایه جلب رحمت رحیمیه من به شماست.

این یک خط در قرآن نیست که می‌خواهم بگویم و برای روایاتمان است. یک‌روز موسی علیه السلام به پروردگار عالم گفت: عالم‌تر از من هم در این کره زمین هست؟ چون کلیم‌الله است و مقام

۱. نمل: ۱۹.

۲. بقره: ۲.

اولوالعزمی دارد! خطاب رسید: بله، یک نفر هست که عالم‌تر از توست. حسودی کرد؟ رنجید؟ ناراحت شد؟ قهر کرد؟ درجا به پروردگار گفت: می‌توانم او را ببینم؟ خطاب رسید: بله، محله‌اش مجمع‌البحرین است، مناطق نزدیک شامات و لبنان. با یک نفر هم‌سفر شد و پیش آن عالم آمد. عالم را که دید، به او گفت: من آمده‌ام از تو بیاموزم و رشد کنم تا آخر داستان.

### حقیقت معنایی حسادت

آیا می‌توانم بالاتر از خودم را ببینم یا نه! اگر نمی‌توانم ببینم، وضعم خراب است و کم دارم. می‌توانم نعمت را برای دیگران ببینم؟ شکرش هم نمی‌خواهد به‌جا بیاورم، ولی در دلم نگویم اگر نعمت را از این بگیری، شاد می‌شوم. حسود در تحقیقات علمی نشان داده شده که کافر است. چرا؟ چون از پروردگار راضی نیست و در باطنش به خداوند این جور می‌گوید: بی‌خود به این نعمت دادی و کار تو کار درستی نبوده است! این مخالف با عدل، حکمت و رحمت پروردگار است. به تو چه که برای خدا برنامه‌ریزی می‌کنی، برنامه تعیین می‌کنی و ارائه می‌دهی!

### رذائل اخلاقی، مانع رشد و عامل دوزخی شدن انسان

این حسادت است و بعضی از این رذائل اخلاقی، کافی است که یک‌دانه‌اش در آدم باشد و به جهنم برود. اگر فرض کنید که در کتب اخلاقی، رذائل اخلاقی را شمرده‌اند و گفته‌اند مثلاً پنجاه‌تاست، یک‌دانه‌اش گاهی کافی است که آدم را دوزخی کند. این یک ترکیب دین است: اعتقادات مربوط به قلب، اعمال مربوط به اعضا و جوارح، اخلاق هم مربوط به نفس. «أَفْلَحَ» از مادهٔ فلاح است. فلاح به کشاورزی می‌گویند که در پاییز و نزدیک زمستان، زمین را شیار می‌زند، خارها، سنگ‌ها و قلوه‌سنگ‌ها را رد می‌کند و زمین را کاملاً به‌صورت خاک نرم درمی‌آورد تا وقتی دانه می‌کارد، دانه مانع رشد نداشته باشد. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، یعنی کسی که آراستهٔ به حسنات اخلاقی و رشد نفس می‌شود، تمام موانع راه سعادت را برطرف کرده و هرچه تیغ و سنگ و موانع در راهش بوده، بین خودش و بهشت رد کرده است.



ردائل اخلاقی مانع است و در قیامت نمی‌گذارد که آدم رد شود و جلویش بسته است. در سوره حدید نخوانده‌اید که ﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ سُورًا﴾<sup>۱</sup> بین اینها و بهشت، یک مرتبه و ناگهان یک دیوار کشیده می‌شود که ظاهر این دیوار، دوزخ است. آنها نمی‌توانند از آن رد شوند و به بهشت بروند. گاهی یک رذیلت اخلاقی، آدم را دوزخی می‌کند.

من یک روایت دیدم که آن را گم کرده‌ام. بیشتر از سی‌چهل سال است که این روایت را دیده‌ام. در این روایت آمده: هشام بن حکم، این طلبه جامع، طلبه حوزه امام صادق و حضرت باقر علیه السلام، طلبه درس خوانده که علمش را اگرچه جوان بود، خرج دین کرد، یک روز به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! در یک مسئله مانده‌ام، بپرسم؟ فرمود: بپرس. گفت: آقا مردمی که در مدینه بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شناختند؟ فرمود: چرا، می‌شناختند. گفت: اوصافش را نمی‌دانستند؟ فرمود: چرا، می‌دانستند. گفت: ارزش‌هایش را خبر نداشتند؟ فرمود: چرا، خبر داشتند. گفت: بین رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و غدیر خم، دوماه و اندی که بیشتر فاصله نبود، یادشان رفته بود؟ فرمود: نه، یادشان نرفته بود! گفت: پس چرا بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، این همه غوغا و جنایت و ظلم کردند؟ امام صادق علیه السلام یک لغت در جوابش داد و فرمود: هشام! تمام این آتش‌هایی که سوزاندند و تا قیامت خاموش نمی‌شود، «مِنَ الْحَسَدِ» چشم نداشتند علی را ببینند. تحمل علم، خلافت و وصایت علی علیه السلام را نداشتند!

## کار طلبگی، کاری پرمایه و احیاگر جامعه

گفتم هشام یک طلبه عالم، کاردان و کارگردان بود، یک داستان برای برادران طلبه نقل بکنم تا ببینند طلبگی و علم طلبگی، اگر پرمایه باشد و به کار گرفته شود، چه آثاری دارد. من یک سفر به آفریقای جنوبی رفته بودم. تهران چون مستقیم هواپیما نداشت، باید به امارات می‌رفتم و آنجا به صورت ترانزیت، یعنی فرودگاه باید پیاده می‌شدم و با هواپیمای

بعدی که بلیتش را از تهران گرفته بودم، می‌رفتم. تهران تا امارات یک ساعت ونیم است. از امارات تا آفریقای جنوبی هم هواپیما باید دوازده ساعت روی هوا برود و هیچ‌جا هم نمی‌نشیند. دوازده ساعت حرکت داشت!

ما از مسیری که رد می‌شدیم، بعضی جاها روز و بعضی جاها شب بود. اصلاً داستان خلقت، داستانی است! به آفریقا رسیدیم، یازده دوازده روز آنجا برای تبلیغ بودم. بنا شد جلسه‌ای را از پروتوریا (پایتخت آفریقای جنوبی)، در شهر کیپ‌تاون بگذارند که هزار کیلومتر بیشتر با پایتخت آفریقا فاصله داشت. آنجا یک‌مشت شیعه ناب دارد. کیپ‌تاون یک شهر زیبای ساحلی در کنار اقیانوس اطلس و بخشی هم کنار اقیانوس هند است. شهر بسیار دیدنی‌ای است. شیعیان آنجا وقتی آمدند و یک جلسه با آنها گذاشتم، سؤال کردم: چه کسی به اینجا آمده و شما را شیعه کرده است؟ از قم آمده؟ گفتند: نه! گفتیم: مشهد؟ گفتند: نه! گفتیم: نجف؟ گفتند: نه!

ما را سوار کردند و به جنگلی بردند. در جنگل هم بالای یک تپه بلند که دیگر هیچ‌جا پیدا نبود، شهر هم پیدا نبود، یک حرم با چهارتا گل‌دسته، گنبد، ضریح، حرم، خادم بود که در محاصره انواع درختان جنگلی قرار داشت. آنها گفتند: عامل تشیع شیعیان آفریقای جنوبی در کنار اقیانوس اطلس، صاحب این قبر به نام «غریب شاه‌حسین» است. او یک آخوند شیعه بود که در هند بوده و اصالتاً هم اهل ایران بوده است. پدر و مادرش کوچ می‌کنند و به هند می‌روند. دویست‌سال پیش در آنجا متولد می‌شود و همان‌جا هم طلبه می‌شود. درسش که به یک‌جایی می‌رسد و دین‌شناس می‌شود، چون هندی‌ها با آفریقای جنوبی رفت‌وآمد تجارتهای داشتند و عده‌ای هم مقیم آفریقا بودند، به اینجا می‌آید. آن‌هم در روزگاری که آفریقای جنوبی کلاً دست دو استعمارگر فرانسه و انگلیس بود و سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی هیچ نوع آزادی تا زمان انقلاب نلسون ماندلا نداشتند. نلسون ماندلا ۲۹ سال زندان بود. من زندانش را دیدم. در خود دریای اطلس بود زندانش.

این قدر مقاومت! یک سیاه‌پوست اگر می‌خواست از شهر ژوهانسبورگ به پروتوریا بیاید، باید می‌رفت و از انگلیس‌ها یا فرانسوی‌ها گذرنامه می‌گرفت؛ یعنی در کشور خودشان حق



رفت و آمد آزاد به شهرها را نداشتند. در معدن کار می کردند، می کشتندشان و دستشان را قطع می کردند.

این غریب شاه حسین از کنار اقیانوس هند، دوست سال پیش یا یک خرده بیشتر با کشتی های بادی (آن وقت کشتی بخار و موتوری نبود) از لب اقیانوس هند تا آفریقا جنوبی می آید که می گفتند آن زمان چهارپنج ماه روی آب بودند و گاهی هم کشتی غرق می شد! وقتی از کشتی پیاده می شود، به ژوهانسبورگ می آید، اما نمی گوید من شیعه هستم و به عنوان یک روحانی اسلامی شروع به حرف زدن با این سیاه پوست ها درباره خدا، قیامت، اخلاق، احکام و رفتار می کند. به تدریج این سیاه پوست ها می بینند که اسلام عجب مکتب جامع و کاملی است و چقدر هم پشتوانه سیاه پوست است! اصلاً سیاه و سفید و زرد و سرخ برای اسلام ندارد و اینها عاشق دین می شوند.

یواش یواش استعمارگران انگلیسی و فرانسوی می فهمند و این طلبه - غریب شاه حسین - را می گیرند، تمام بدنش را طناب پیچ می کنند (ماشین هم نبوده)، روی شتر می اندازند و هزار کیلومتر به کیپ تاون می آورند. سیاه پوست ها هم نمی توانستند در آن شهر رفت و آمد کنند. این شیخ دست و پا بسته را همین طوری روی شتر هزار کیلومتر راه به شهر کیپ تاون برسانند. حدود یک ماه ونیم در راه بودند تا اینکه می آورند در همین جایی که قبرش است. آنجا جنگلی بوده که خرس، گرگ و شیر داشته است. دست و پا بسته در این جنگل می اندازند و می روند.

وقتی می اندازند و می روند، او با همان بدن بسته اش می غلتد و علف بیابان می خورد و گرسنگی اش را برطرف می کند. سنگ های تیزی پیدا می کند، خودش را می مالد و طناب ها یواش یواش پاره می شود. بعد هم وارد شهر می شود. چهارپنج سال می گذرد و بعضی از اینها نیاز پیدا می کنند که به کیپ تاون بروند. دیگر هم خیالشان از این طلبه راحت بوده که او را یا گرگ یا خرس یا شیر خورده است. آن ها وقتی می آیند، می بینند عده ای اینجا شیعه شده اند و حوزه، طلبه، نماز و روزه دارند و دیگر زورشان هم به این نمی رسد؛ چون جمعیت زیادی کنارش بودند، دیگر کاری با او نداشتند. بعد از مدتی هم از دنیا می رود. شیعیان دوست سال

پیش، جنازه‌اش را می‌آورند و در همین نقطه‌ای که انداخته بودند تا شیر و گریه بخورد، دفن می‌کنند. بعد هم برایش حرم می‌سازند که الآن زیارتگاه است و مردم در آنجا نماز می‌خوانند، دعا و گریه می‌کنند.

این کار طلبگی است! حالا یک‌وقت خسته نشوید و لباس درآورید، بروید بقال و عطار بشوید! بقالی، عطاری، دواخانه و معاون کارخانه‌شدن هم خوب است؛ اما فقط می‌توانید زن و بچه‌تان را اداره کنید. درحالی که طلبگی گاهی یک کشور را اداره می‌کند، یک ملت را بیدار و یک جامعه را زنده می‌کند.

### پنج حقیقت مربوط به قلب در قرآن

پنج مسئله در آیه ۱۷۷ سوره بقره مربوط به قلب است. باور پنج حقیقت، اما باور اثرگذار: ﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِالْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ﴾ بندگان من! بدو بدو طرف مغرب یا مشرق و بازی نکن! عبادت‌های من درآوردی رو به مشرق و مغرب نداشته باش. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ» وجود این انسان‌ها و دین در اینها «بِرٌّ» است: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» آن که خدا را باور دارد؛ آن هم باور اثرگذار، نه مثل رباخوری که وقتی طرفی که باید پول اضافه به او بدهد، دو روز دیر کرده، به در خانه‌اش یا مغازه‌اش می‌رود و می‌گوید: چرا پول مرا نمی‌دهی؟ می‌گوید: می‌دهم. می‌گوید: دو روز دیر کردی. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! من نمی‌دانم از دست تو چه کار کنم؟ این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در این زبان و لقمه نجس، خدا باوری است؟

کسی یک قرار نامشروع با یک نامحرم می‌گذارد و می‌گوید ساعت پنج منتظرت هستم. او هم ساعت هشت می‌آید، این فرد می‌گوید: الله اکبر! عجب آدم باحوصله‌ای هستی. دو ساعت مرا اینجا کاشته‌ای! می‌خواهند زنا بکنند، الله اکبر هم می‌گویند. آیا این ایمان درست است؟



باور انسان باید کاربردی باشد: «آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»  
قیامت، فرشتگان، قرآن و انبیا.  
آیا می‌دانید خود این باور و پنج حقیقت با زندگی چه می‌کند؟ در خلوت، آشکار، مغازه،  
کارخانه، روی صندلی مجلس و صندلی ریاست، این باور چه کار می‌کند!



جلسہ، مقیم

سلامت قلب (۲)



## ارتباط عقاید حقه با قلب سلیم

دینی که خدا به انبیا نازل کرد، به تناسب هر روزگاری و به خاطر نیاز مردم، احکام و قوانین و معارفی به آن افزوده شد تا معرفی امیرالمومنین علیه السلام که میوه شکوفای درخت دین شد، دین کامل و تمامی گشت. این دین از زمان آدم علیه السلام تا روزهای آخر عمر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، همیشه ترکیبی بود از سه حقیقت. یک حقیقت، عقاید حقه بود که در ارتباط با قلب است. اگر قلب با این حقایق حقه ارتباط برقرار نکند، قلب سلیم نیست، بلکه قلب مریض است. کسی بخواهد یا نخواهد، بیماری قلب در اعمالش و حالاتش اثر خواهد گذاشت. آدمی که بیماری نفاق دارد، خود را ملزم می‌بیند که بین مردم چند چهره باشد؛ یعنی با بدان بد باشد و با نیکان هم نیک، با اهل مسجد مسجدی باشد و با اهل میخانه هم میخانه‌ای. سر مردم را به‌عنوان یک مسلمان کلاه بگذارد، برای دشمن هم ضد مسلمان‌ها جاسوسی کند. او نمی‌تواند این‌گونه نباشد؛ چون بیماری قلب همه وجود او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

### تحصیل عقاید حقه از دو راه

این که قرآن مجید می‌فرماید دل سالم وارد محشر کنید، دل سالم همین دل منور به عقاید حقه است که تحصیلی هم هست. عقاید حقه واقعیاتی است که باید با تحصیل و از دو راه به دست آورد: انسان وقت بگذارد و خودش عالم شود یا از عالمان ربانی از طریق گوش



آگاه شود. در آیات قرآن می‌خوانیم: ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾<sup>۱</sup> ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۲</sup> و ﴿أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup>. خودتان بروید و عالم شوید. تحصیل این عقاید حقه هم مستحب نیست، بلکه واجب است و جزء اصول. به دایره تقلید در نمی‌آید که اگر دریابید، پوک و پوچ است. آن وقت آن انسان می‌شود مثل همان‌هایی که گاهی تکیه کلامشان است: صرفین چنین کردند، ما هم چنین کردیم. این یعنی ما دلیلی نداریم. آنها این راه را رفتند، ما هم می‌رویم. پدرم گفت عالم خدا دارد. پدرم گفت قیامتی هست. معلم گفت فرشتگان، کتاب و پیامبرانی هم هستند. این نشد عقیده! عقاید حقه را باید تحصیل کرد؛ یا عالم شد و یا گوش را وقف یک عالم کرد. این جمله از امیرالمؤمنین علیه السلام است: «وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»<sup>۴</sup>. این جمله خیلی مهمی است! وقتی حضرت ۱۱۰ وصف برای پرهیزکاران بیان می‌کند، یکی هم این است که می‌فرماید: «وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ» آنهايي که روحیه تقوا دارند، گوششان را وقف دانش سودمند می‌کنند. از این دو راه می‌شود عقاید حقه را به دست آورد؛ هم رفتن و عالم‌شدنش جهاد است و بسیار پرتواب، هم پیش عالم رفتن و گوش‌دادنش پرتواب است و بسیار بالارزش.

### سلامت قلب در گرو گره خوردن به پنج حقیقت

با عالم‌شدن و تحصیل کردن، دل به پنج حقیقت به‌عنوان عقاید حقه گره می‌خورد. البته باید گرهی زد که هیچ دستی نتواند این گره را باز کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا﴾<sup>۵</sup>. این پنج حقیقت، ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، قرآن و انبیاست. سلامت قلب در گرو گره خوردن به این پنج حقیقت است.

۱. ق: ۳۷.

۲. فاطر: ۲۸.

۳. انبیاء: ۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۵. حجرات: ۱۵.



## نزدیک‌ترین راه برای القای توحید در قرآن

حقیقت اول را تا حدی شنیدید. البته در دوسه روز اول، من وارد توحید استدلالی نشدم. قرآن مجید هم خیلی در مسئله توحید به استدلال تکیه نکرده است. توحید یک امر فطری است که با یک مقدار فکر و اندیشه به دست می‌آید. بعد هم انسان صفات خدا را از راه قرآن، انبیا و دعاهایی مثل جوشن کبیر آگاه می‌شود. دین هیچ وقت مردم را در مسئله توحید خسته نکرده و برای القای توحید، راه بسیار نزدیکی برای انسان قرار داده است. در قرآن می‌فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»<sup>۱</sup> این نزدیک‌ترین راه است. به خودت مراجعه بکن و ببین شکی در اعماق قلبت نسبت به خدا برایت می‌آید؟

ممکن است زبان‌ها خیلی فضولی کنند و بگویند ما خدا را قبول نداریم و عالم خدا ندارد؛ پس اگر عالم خدا ندارد، تو انرژی حرف‌زدن را برای اینکه بگویی عالم خدا ندارد، از کجا آورده‌ای؟ برای خودت که نیست! این گفتارت که می‌گویی عالم خدا ندارد، انرژی می‌خواهد؛ یعنی بدنت، وجودت، زبانت، حلق و هوا باید کمک بدهند که تو بگویی عالم خدا ندارد. آنها از کجا به تو کمک داده‌اند؟ مثلاً هوایی که باید به دهان برسد تا بتوانی بگویی «ازلی است؟»، یعنی این هوا بوده و خواهد بود؟ این غذاها که انرژی حرف‌زدن می‌دهد، بوده و خواهد بود؟ این زبانی که با آن حرف می‌زنی، بوده و خواهد بود؟ یا همه اینها متحرک‌هایی هستند که محرک دارند؛ چون همه حکمای الهی و عقلا می‌گویند که متحرک بی‌محرک نداریم.

این دلیل وجود خداست. همین! «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» در وجود خدا شکی هست؟ به اعماق وجودت مراجعه بکن و ببین متحرک بدون محرک هم پیدا می‌کنی در خودت! الآن خودت که حرف می‌زنی و می‌گویی «عالم خدا ندارد»، این تحرک است و یک محرک دارد. یکی دارد کمک می‌دهد که زبانت به حرف بیاید. آن محرک کیست؟ هوا که نیست، چون هوا خودش هم جزء موجودات متحرک است. بدنت هم جزء موجودات متحرک

۱. ابراهیم: ۱۰.

است. غذاها هم متحرک هستند. همه اینها محرک دارند. پس با کمک خود خدا می‌گویی «عالم خدا ندارد». عجب پررویی و جسارتی و چه بی‌شرمی! از خود خدا کمک می‌گیری که کمک خدا هم زبانت، هوا و غذایی است که خورده‌ای و می‌توانی حرف بزنی، الفاظ است که بگویی عالم خدا ندارد؛ یعنی در عمق وجودت می‌گویی «هستی»، اما از خودت کمک می‌گیرم که بگویم نیستی. اصلاً ما دیوانه مثل این‌جور آدم‌ها نداریم در دنیا. این توحید بود که راهش خیلی کوتاه است. جاده بین خودت و خدا برای شناخت او فقط خودت هستی. این توحید قرآن است. توحید این‌سینا، صدرالم‌تألهین، کندی، ابونصر فارابی، دکارت و کانت نیست. حرف‌های آنها اصلاً در قرآن نیست. توحید قرآن این است: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۱</sup> دلیل بر خدا خودت هستی. این نزدیک‌ترین راه تو به پروردگار است. «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» بینایی و روشن‌بینی نداری؟ واقعاً نمی‌فهمی؟ «أَفَلَا تُبْصِرُونَ» یعنی می‌فهمی، ولی با زبانت منکر هستی، درحالی‌که با وجودت و دلت نه.

### توحید خالص، متکی به موجودات هستی و قواعد ثابت‌شده

این توحید خالص است که متکی به دلایل فلسفی و حکمی هم نیست، بلکه متکی به خود موجودات هستی و این قواعد ثابت‌شده، مثل متحرک محرک‌دار است. همه این را می‌فهمند؛ آن پیرزن قدخمیده هم می‌فهمد، پیرمرد بی‌سواد هم می‌فهمد، آن آدم پشت کوهی هم می‌فهمد، استاد دانشگاه هم می‌فهمد، شهری هم می‌فهمد که متحرک محرک می‌خواهد. اگر محرک نباشد، متحرک ساکن است و سکون فساد می‌آورد. اگر جهان بی‌محرک برپا شده بود، همه‌چیزش ساکن بود؛ مثلاً روزش دائم روز بود، شبش دائم شب و زمستانش دائم زمستان بود (اگر اولش زمستان بود) یا تابستانش دائم تابستان. اما می‌بینید که همه‌چیز در قانون حرکت و متحرک و محرک است. اگر محرک نبود و شب به وجود می‌آمد، دائم شب بود؛ اگر روز به وجود می‌آمد، دائم روز بود. قرآن در آیات





مختلف چقدر زیبا می‌گوید: «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»<sup>۱</sup> «وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ»<sup>۲</sup> «لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup>. این که شب حرکت دارد، پس محرک دارد. «اختلاف» یعنی رفت‌وآمد و حرکت. این توحید فطری زیباترین توحید است که آدم را خالص به خدا وصل می‌کند. حال اگر بخواهید از راه فلسفه خدا را ثابت کنید، باید ده سال در کلاس فلسفه مغزتان را بیوک کنید تا بالاخره برایتان ثابت شود که وجود واجب ضرورت دارد و نبودش ممتنع است. این خیلی طول می‌کشد، ولی توحید قرآن نه! به یک بچه چهارپنج ساله در دو دقیقه می‌شود خدا را ارائه داد. این یک پایه عقاید حقه دین خداست.

### قیامت، دومین حقیقت گره خورده به قلب

پایه دوم، اعتقاد به قیامت است. چطوری قیامت را باور کنم که این جهان یک روز تمام می‌شود و شکلش عوض می‌شود. آنگاه جهان دیگری با همین مواد فعلی برپا می‌شود برای کیفر و پاداش؟ حالا حرف این است که عده‌ای می‌گویند مُرده چطوری زنده می‌شود؟ این زنده شدن مردگان که هر روز جلوی چشم خودشان است. «دیده گر بینا بود، هر روز روز محشر است». مگر جلوی چشمشان نیست؟ قرآن مجید در آیات متعددی دائماً بهار را به رخ مردم می‌کشد و می‌فرماید: «وَأَيُّ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَاها»<sup>۴</sup> هم لغت «میت» و مرگ، هم «حیات» را ذکر می‌کند. زمستان مرده است زمین، بعد ما زنده می‌کنیم. خود ما می‌رویم بازار، گوشت و برنج، نخود، لوبیا و سبزی می‌خریم و می‌آوریم. بعد در دیگ می‌ریزیم، دو ساعت می‌جوشد و له می‌شود. بعد می‌آوریم سر سفره این مواد له‌شده و چیده‌شده از زمین را که از حیات قطعش کردیم. تا وقتی نخود و لوبیا و عدس در خوشه بودند، حرکت داشتند. مواد و املاح و آب را می‌گرفتند و به خودشان اضافه

۱. یونس: ۶

۲. انبیاء: ۳۳

۳. نحل: ۱۲

۴. یس: ۳۳

می کردند. حالا که با داس چیدیم، دیگر حرکت ندارند و چاق تر نمی شوند. اگر بگذاریم بمانند، می پوسند. همین اجناس مُرده را می آوریم و در دیگ می پزیم. بعد از پختن، با دندان هایمان خُرد می کنیم و بعد از خُردشدن، می دهیم به مری. بعد از مری، می دهیم به معده، معده اسیدپاشی می کند و کاملاً او را به صورت یک آبگوشت رقیق درمی آورد. بعد در تمام بدن تقسیم می کند؛ یک مقداری می دهد به کبد، کبد از همان نخودها، لوبیاها، عدس ها، ماش ها، سبزی ها، گوشت ها و برنج های پخته شروع می کند به ساختن سلول زنده. در واقع، خدا قدرتی به کبد داده است که مرده را زنده کند؛ یعنی از مواد مُرده موجود زنده می سازد.

دیگر دلیل فلسفی لازم ندارد! افتادن در بازی های این که معاد روحانی است یا جسمانی، ندارد. معاد قرآن هم مثل توحید، خیلی صاف با دو دقیقه به آدم می قبولاند و هیچ تحقیقی هم نمی گوید بکن. قرآن می گوید بهار را ببین، تمام مُرده های زمستان را زنده کردم یا زنده می کنیم؛ یا کبد خودت را ببین، از مواد مُرده سلول زنده می سازم. من خدایی که این آسمان ها و زمین را خلق کرده ام، نمی توانم مرده زنده کنم؟ مگر زنده کردن مرده سخت تر از ساختن این آسمان ها و زمین است که میلیارد ها سال بدون زنجیر و ستون در فضا رهاشان کرده ام، تصادف هم نمی کنند، به هم نمی خورند و به نظام جهان هم هیچ لطمه ای نمی زنند! میلیارد ها عالم و ستاره و کهکشان را می گردانم، بدون اینکه فسادی رخ بدهد.

من که قدرتم فراگیر به این آفرینش با عظمت است، نمی توانم یک ذره خاک در قبر تو را زنده کنم؟ یک بار که در زمین های خوانسار خاک بودی و بعد گیاه شدی. علف گیاه را گوسفند های منطقه خورد. بعد پدر و مادرت آن سبزیجات و حبوبات و گوشت گوسفند را پختند و خوردند. یک ذره اش هم نطفه تو شد و من تو را ساختم. یک بار که خاک بودی و من زنده ات کردم. ﴿وَنَسِیَ خَلْقَهُ﴾<sup>۱</sup> یادت رفته است؟ خودت که جلوی چشم خودت هستی! تو یک زمان نطفه بودی و قبل از نطفه هم خاک بودی، نمی توانی معاد را باور بکنی؟



## قرآن و روایات، علم خالص و پاک

باور کردن معاد که کار سختی نیست و مثل توحید خیلی کار آسانی است. ای کاش! مغزها را به شلوغی نمی‌کشیدند و این همه سر و صدا به نام علم غیر از قرآن و روایات برای خدا و قیامت در نمی‌آوردند. مردم را رها می‌کردند که توحیدشان را از قرآن بگیرند. قرآن و روایات علم خالص هستند. قرآن و روایات علم‌الله است. کسی به حضرت باقر علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! یک روایت با سند برای من نقل کنید. همه روایات ما سند دارد. حالا ما سندهایش را نمی‌خوانیم روی منبر؛ چون وقت نیست. در سند روایت می‌گوییم: مثلاً فضل بن شاذان از یونس بن عبدالرحمن، از محمد بن مسلم، از زرارة بن اعین، از حمران بن اعین نقل کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام این جور فرموده‌اند. وقتی این شخص به امام باقر علیه السلام گفت من یک روایت سنددار می‌خواهم از شما، حضرت فرمود: «قَالَ أَبِي وَ هُوَ قَالَ قَالَ أَبِي وَ هُوَ قَالَ قَالَ أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ» سند کل روایات ما خداست. این روایات ما از آنجا صدور پیدا کرده و به صورت علم پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است.

این علم خالص و پاک است. قرآن علم قاتی، علم وسوسه‌انداز و شک‌بیار ندارد. تمام آیات قرآن و روایات صادر شده از اهل بیت علیهم السلام یقین آور است و هیچ نیازی نیست که با حرف‌های دیگران مخلوط شود. دیگر نیازی نداریم که برای فهم قرآن به حرف‌های شیخ‌الرئیس متوسل شویم، بلکه متوسل به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شویم که قرآن را می‌فهمد. قرآن مجید و علوم آن پیش امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است، پیش شیخ نیست! علوم خالص، سرچشمه زلال که تماشای هم با کتاب آفرینش و کتاب وجود ما هماهنگ است.

### باور قیامت از دو طریق

این دومین حقیقتی است که قلب باید به آن گره بخورد. باور کردن قیامت یا از راه تحصیل علوم اهل بیت علیهم السلام و قرآن، یا به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، از راه وقف کردن گوش برای علم نافع. آدم این جور متدین و موحد واقعی و «هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»<sup>۱</sup> بار می‌آید. ما هیچ

۱. لقمان: ۴.

نیازی در معارف الهیه به گدایی از این و آن نداریم. اصلاً خدا ما را گدای دکارت، کانت، نیچه، راسل، شیخ‌الرئیس، ابونصر و کندی قرار نداده است. خداوند یک سفره برای ما پهن کرده به نام قرآن که مائدهٔ آسمانی است. یک سفره هم پهن کرده به نام اهل بیت (علیهم‌السلام) که پر و کامل است. نیاز ما برای مؤمن واقعی بار آمدن، فقط قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) است. یافتن معاد و اعتقاد به معاد براساس آیات قرآن، کار خیلی آسانی است. خداوند دربارهٔ قرآن می‌گوید: ﴿يَسْرُنَا﴾<sup>۱</sup> قرآن را آسان قرار دادیم. هر کسی به اندازه سعهٔ وجودی‌اش می‌تواند واقعاً قرآن را بفهمد؛ حالا یا با درس خواندن در قم و نجف یا نشستن پای زبان عالم واجد شرایط. این قرآن را آسان کردیم.

### برپایی قیامت براساس عدالت الهی

قیامت بر چه اساسی باید برپا شود؟ براساس عدالت الهی برپا می‌شود. اولاً باید در آیات قرآن دقت کرد: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۲</sup> خدا یک‌دوره ظلم به بندگانش ندارد. انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) عمری را مؤمن واقعی زیستند و در کنار مؤمن واقعی بودنشان، انواع شکنجه‌ها را هم دیدند، ولی پاداششان را ندیدند. کدام پیغمبر پاداش دید؟ آنها تا آخر عمرشان مؤمن بودند و دارای عمل صالح. همین‌طور ادامه دادند تا از دنیا رفتند، اما با پاداشی برخورد نکردند. چرا خدا اینجا پاداششان را نداد؟ چون اگر می‌خواست پاداششان را بدهد، پاداش مؤمن جاوید است و دنیا محدود. ارادهٔ خدا بر این تعلق گرفته است که پاداش ایمان و عمل مؤمن را پاداش خالد و دائم بدهد. علتش هم معلوم است؛ چون به هر پیغمبری می‌گفتی تا کی می‌خواهی مؤمن و دارای عمل صالح باشی، می‌گفت: تا هر وقت که زنده باشم. چه بسا اگر خدا ده میلیون سال هم یک پیغمبر را نگه می‌داشت، همان مؤمن دارندهٔ عمل صالح بود. پاداش ابدی به نیت مؤمن گره خورده و عذاب ابدی هم به نیت مجرم گره خورده است. اگر فرعون می‌خواست توبه کند، موسی (علیه‌السلام) ۲۵ سال در گوشش خواند، توبه می‌کرد. اگر

۱. قمر: ۳۲.

۲. حج: ۱۰؛ آل عمران: ۱۸۲.



به او می‌گفتی چرا توبه نمی‌کنی، می‌گفت: می‌خواهم همین‌طوری بمانم تا هر وقت که باشم؛ یعنی تا میلیاردها سال. عذاب هم به نیت مجرم گره خورده است؛ وگرنه اگر مجرم بنا باشد جرمش را قطع کند، توبه می‌کند و می‌شود مؤمن. دنیا جا نداشت که این پاداش ابدی را در دنیا به انبیا بدهد. عمر انبیا محدود بود و ظرفیت دنیا هم محدود است. برای همه مؤمنین هم همین است. بنابراین عقل او اقتضا می‌کند، چون ظالم نیست، جهانی را برپا بکند که گنجایش پاداش ابدی خوبان و کیفر ابدی بدان را داشته باشد.

وقتی قیامت براساس عدالت و نفی ظلم از پروردگار برپا می‌شود، آنجا کیفر بدکاران را به عدالت می‌دهد. در آیات قرآن می‌گوید: هر کسی کار بدی کرده، برابر کار بدش عذاب می‌بیند؛ ولی پاداش خوبان را براساس فضل و احسان می‌دهد، نه براساس عدل. عذاب برای نمرود، فرعون، معاویه و یزید براساس عدالت است؛ ولی پاداش برای مؤمن براساس فضل است: ﴿لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾<sup>۱</sup> مبنای پاداش فضل است و مبنای دوزخ هم عدل. روشن شد؟ مبنای برپاشدن جهان بعد هم عدالت است از باب ﴿وَ

أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۲</sup>

## فهم دین با باور قیامت

آستین‌پاره پیراهن کهنه پابرهنه وارد مسجد شد. من گاهی روی منبر می‌گویم بارک‌الله به بعضی از اینها! تازه از راه رسیده بود و هیچ چیزی هم نمی‌دانست. در محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آقا! دین یادم بده. بارک‌الله! پیش چه کسی هم رفته است. حالا که پیغمبر ﷺ نیست، باید رفت پیش عالم ربانی و گفت دین یاد من بده. وقتی این شخص گفت دین یادم بده، پیغمبر اکرم ﷺ به یکی از اصحاب مؤمن خوششان (نه از آن اشغال‌دارها و قلبی‌ها که زیاد هم بودند دور و بر حضرت)، آن صاف‌ها، پاک‌ها و خوب‌ها

۱. سوره فاطره، آیه ۳۰

۲. حج: ۱۰؛ آل عمران: ۱۸۲.

فرمود: این را ببر یک گوشه مسجد و دین یادش بده. او را آورد یک گوشه مسجد و دین را برای این عرب پابرهنة بی سواد از قیامت شروع کرد. چون عرب بود دیگر و می فهمید. به او گفت که برادر، دین این است (حالا او تصمیم گرفت که یاد دادن دین را از قیامت شروع کند): «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»<sup>۱</sup> عجب آیه ای است! کوه را از جا می کند. قیامت اگر عمل ما به وزن دانه ارزن باشد، جلوی چشممان می آورند؟ آیه می گوید بله. این عمل خیر هم اگر به وزن دانه ارزن باشد، بله جلوی چشمتان می آورند. به صورت همین عمل دنیا؟ نه، به صورت پاداش: «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۳</sup> اگر عمل بد به وزن دانه ارزن باشد، آن هم جلوی چشمت می کشند به صورت آتش. مرد عرب گفت: بس است! گفت: من هنوز حرفی نزده ام. بگذار بقیه اش را بگویم. مرد عرب گفت: نمی خواهم، خداحافظ. این شخص از مسجد رفت بیرون، این معلم آمد پیش پیغمبر ﷺ و گفت: من اولین بار دو تا آیه برایش خواندم، گفت بس است فعلاً. بلند شد و رفت. حضرت فرمود: «فَقَهَّ» دین را فهمید و رفت. این جمله «فَقَهَّ» از رسول خداست.

او فهمید که داستان این جهان، بنای این جهان، عدالت، ظلم، خوبی و بدی در پایان کار از چه قرار است. البته نه اینکه دین همین بود، او رفت و با مسلمان های دیگر هم حتماً قاتی شد، نماز و روزه و همه چیز را یاد گرفت؛ اما با همین باور قیامت، پیغمبر ﷺ فرمود دین را فهمید. در واقع، آن که هنوز در قیامت شک دارد و دغدغه دارد، دین را نفهمیده و حالی اش نشده است؛ نه خدا، نه قیامت، نه شر، نه خیر، نه عدالت و نه ظلم را نفهمیده.

اگر همین بشود تابلوی زندگی کاسب، اداری، رئیس، مرئوس، رعیت و امیر، دائماً نور این دو تا آیه در زندگی مان روشن باشد، «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»،

۱. زلزال: ۷.

۲. احقاف: ۱۴.

۳. زلزال: ۸.



اگر از فردا در همین منطقه گناه کبیره پیدا کردید. اگر باور کنید و به قول پیغمبر ﷺ، دین را بفهمند، اگر دیگر توانستید گناه کبیره و اصرار بر صغیره، تجاوز به حقوق، طلاق‌های بی‌دلیل، دروغ، افترا، غیبت و تهمت پیدا کنید. به خدا اگر پیدا شود! دین را بفهمید!

### روضه حضرت زینب علیها السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَيْدِئاً مَا بَقِيَتْ وَ بَقِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ».

واقعاً زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام چیست؟ این متن اگر برای حضرت صادق علیه السلام یا حضرت باقر علیه السلام باشد، دارد التماس می‌کند به خداوند و می‌گوید: «لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ» خدا مرگ من را نرسان تا بمانم و باز هم تو را زیارت کنم. نمیرم برای زیارت تو! حضرت نمی‌گوید نمیرم برای نماز، روزه، حج و زکات، بلکه می‌گوید نمیرم برای زیارت تو!

«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ».

چقدر ادب داشتند این زن و بچه که دیدند عمه حالت جست‌وجو در بیابان دارد قدم می‌زند و نمی‌پرسند چه کار داری و چه چیزی گم کرده‌ای! آنها گفتند عمه حکیم است و کارش درست، صبر می‌کنیم تا به آخر برسد. معلوم است که کارش درست است! ناگهان بچه‌ها دیدند در یک نقطه با یک دنیا ادب نشست، دارد شمشیرشکسته‌ها و نیزه‌شکسته‌ها را کنار می‌زند. من اگر در روایات حضرت باقر علیه السلام که خودش در کربلا بود، ندیده بودم، نمی‌گفتم روی منبر؛ یعنی برایم ثابت نبود! این زن و بچه دیدند که عمه دارد یک مشت چوب، سنگ و قلوه‌سنگ را کنار می‌زند.

برادران مؤمن، خواهران اهل ایمان! شما جواب مرا بدهید. کشتن یک نفر مگر چقدر اسلحه می‌خواست؟ اینها دیدند دست برد زیر بغل یک بدن قطعه‌قطعه، دو تا دستش را دو طرف بدن گذاشت و جایی را بوسید که برای قبلی‌هایش اصلاً امکان نداشت و پیش نیامده بود.







جلسہ ہشتم

قیامت و باور بہ آن



## بازتاب ایمان به معاد در زندگی انسان

ایمان به معاد از طرفی محرک قوی انسان برای عمل صالح، کار خیر و خدمت به بندگان خداست. انبیای الهی زندگی‌شان، اعمالشان، اخلاقشان و رفتارشان را براساس ایمانشان به معاد نظام می‌دادند. این یک‌طرف معاد است و طرف دیگر معاد، این است که به شدت بازدارنده انسان از معاصی و گناهان و بی‌تقوایی است. این‌هایی که هر گناهی را خیلی راحت مرتکب می‌شوند، دلیل بر این است که ایمانشان به معاد یا سطحی و زبانی است یا اینکه هنوز خودشان را به این حقیقت نرسانده‌اند.

### معاد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

اگرچه بزرگان علمی حاضر در مجلس خبر دارند، ولی شما دقت بیشتری بفرمایید به متنی که در «نهج‌البلاغه» از وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام در رابطه با بازدارندگی معاد ذکر شده است. ائمه ما کمتر متوسل به سوگند جلاله می‌شدند و اگر سرتاسر روایات را بگردیم (من احتمالاً یک‌سوم روایات اهل بیت را در باب معارف دیده‌ام)، به بیست تا «والله» بر نمی‌خوریم. ائمه ما از قسم جلاله به شدت پرهیز داشتند؛ ولی در این متن نهج‌البلاغه می‌بینید و از جمله جاهایی است که شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام قسم جلاله خورده و آن هم در رابطه با معاد است. معلوم می‌شود معاد در جان امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار عظیم بوده است.



حضرت می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَنَّ أُبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسْتَهْدَأً»<sup>۱</sup> به والله قسم! اگر از سر شب («أُبَيْتَ» بیتوته شب تا صبح است) تا طلوع صبح، بدن من را (معلوم می‌شود بدن عریان را می‌گوید. با لباس که مهم نیست!) روی تیغ تیز نشکن گیاه سعدان بخوابانند. این گیاه در کویرهای عرب زیاد است. ما می‌خواهیم روی قالی بخوابیم، دوام نمی‌آوریم! ما اگر تشکمان یک مقدار کم و زیاد باشد، دوام نمی‌آوریم! بعد انسان را عریان روی تیغ تیز نشکن سعدان، از سر شب تا صبح بخوابانند. این تیغ‌های تیز نشکن با این بدن عریان چه کار می‌کند؟ شما می‌توانید حس بکنید؟ «أَجْرٌ فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّاداً» بعد هم همه بدن من را به زنجیر ببندند و سر زنجیر را بگیرند، روی این تیغ‌های تیز نشکن بکشند؛ اصلاً دیگر برای بدن چیزی نمی‌ماند!

«أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ» آن شب تا صبح، صبح تا غروب، هم من را روی این تیغ‌ها با زنجیر شدن ببرند و بکشند، برایم محبوب‌تر و دوست داشتنی‌تر، هموارتر و آسان‌تر است که مرا در قیامت و دادگاه الهی با حضور پیغمبر ﷺ بخوانند و بگویند به بعضی از مردم ظلم کرده‌ای؛ حالا یا ظلم زبانی یا مالی یا حقوقی. «وَوَ غَاصِباً لِّشَيْءٍ مِنَ الْخَطَايَا» و چیز اندکی از مال مردم را غصب کرده‌ای.

مرا روی آن تیغ‌های نشکن و تیز بخوابانند و صبح هم تمام بدنم را زنجیر کنند و بکشند، اما چنین دادگاهی برای من برپا نشود. این دغدغه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به قیامت است. ما در کشور هفتاد میلیون جمعیت هستیم، چندان‌تای ما این دغدغه را نسبت به قیامت داریم؟ این مسئله بازدارندگی معاد است.

از آن طرف، شما کارهای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، صدیقه کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ را در یک بخش ببینید. کل کارها نه، در بخش دادن نان خالی در یک شب به یتیم، اسیر و مسکین را در سوره دهر ببینید که در آیات این سوره می‌گویند: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.



قَطْرًا<sup>۱</sup> ما با وجود علی‌بودنمان، زهرابودنمان، حسن‌بودنمان و حسین‌بودنمان از قیامت می‌ترسیم و خیال راحت و آسوده‌ای نداریم. اگر داریم عمل می‌کنیم، به خلق کمک می‌کنیم و عبادت خالصانه می‌کنیم، ﴿لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾<sup>۲</sup> این باعث قیامت و ایمان به قیامت است. تازه در این داستان، صدیقۀ کبری (علیه السلام) دخیل اصلی بوده است. ایشان پشم ریسیده، داده بازار و مزدش را گرفته، نان پخته و هر شب این نان را که سهم خوراک سه نفر دیگر هم بوده است، به مسکین و یتیم و اسیر داده‌اند؛ یعنی قهرمان مسئله و عامل مطلب، صدیقۀ طاهره (علیه السلام) است.

این عامل تحرک ایمان به قیامت برای عمل خالص و پاک است. برای اینکه کلید بهشت و جهنم دست هیچ‌کس نیست و فقط دست پروردگار مهربان عالم است. کلید شفاعت هم دست پروردگار است و کسی نمی‌تواند جز به اذن الهی شفاعت کند. خود این آیه اثبات‌کننده شفاعت است، ولی همین شفاعت هم اجازه پروردگار را می‌خواهد.

### زیباترین کمک خداوند به انسان در موضوع قیامت

آن‌وقت برای اینکه خدا زیباترین کمک را به ما در مسئله قیامت بکند، در شبانه‌روز ده‌بار به ما واجب شرعی کرده که ما قیامت را با دل و زبان ذکر کنیم. ده‌بار، هم ذکر زبانی و هم ذکر قلبی برای قیامت داشته باشیم. چرا می‌گویند نماز باید بی‌ریا، یعنی دلی صادقانه به دنبال نماز باشد و زبان هم نماز را صادقانه بخواند؟ هم دل ما و هم زبانمان را در شبانه‌روز ده‌بار با گفتن ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۳</sup> در گرو قیامت آورده است؛ نباید گفت و گذشت، نباید تمرینی خواند و رد شد! کلاس نماز کلاس ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>۴</sup>

۱. انسان: ۱۰.

۲. انسان: ۹.

۳. حمد: ۴.

۴. عنکبوت: ۴۵.



است. فاعل تنهای «عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»، «صلاة» است و نه پروردگار. خدا نفرموده اگر نماز بخوانی، من خودم مچ تو را می‌گیرم و نگه می‌دارم تا در گناه نیفتی. خداوند این را نگفته است، بلکه نماز را طرح کرده و گفته نماز بخوان که نماز تو را از فحشا و منکرات بازمی‌دارد. یک گوشه آیه این است: من که می‌خواهم نماز واجب سالم قابل قبول خدا را بخوانم، «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»، نمی‌توانم روی فرش غصبی یا فرشی که از فرش فروش گرفته‌ام، اما پولش را نداده‌ام و او هم راضی نیست، نماز بخوانم؛ نمی‌توانم روی زمین نامشروع، با آب وضو و غسل نامشروع، خاک تیمم نامشروع و لقمه حرام وارد نماز شوم. من می‌خواهم دو رکعت نماز درست و حسابی صبح را بخوانم. خود نماز مرا از کلی گناه نگه می‌دارد.

یک وقت من نیت نماز سالم ندارم و می‌خواهم نماز عمرسعدی بخوانم، آن دیگر شرایطی ندارد؛ چون آن چهارپنج‌روز که عمرسعد در کربلا بود، هم نماز صبح، هم نماز ظهر و هم نماز شب را با جماعت و با ملت می‌خواند. حر هم، امام حسین علیه السلام قبل از اینکه حر بشود، به او گفت: ظهر است، جلو بایست و با این هزارتا نمازت را بخوان (حضرت می‌دانست که اینها نماز جماعت می‌خوانند). من هم با یارانم نماز می‌خوانم. اینجا حر ادب کرد و گفت: با بودن شما، من جلو نمی‌ایستم؛ یعنی من با بودن امام، پیشرو نیستم و مؤخر هستم. همین کارش و همان احترامش به نام صدیقه کبری علیها السلام در عاشورا به دادش رسید. ادب به دادش رسید! ادب به نماز و ادب به صدیقه کبری علیها السلام کاری کرد که توفیق حر شدن پیدا کرد. مفتی که حر نشد!

شبانه‌روز ده‌بار با دلت بگو «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ یعنی قیامت را ببین و با زبانت هم اقرار بکن؛ آن هم به صورت واجب! آن هم در اولین سوره قرآن! این بی‌حساب نیست که در تدوین هفت آیه سوره حمد، یک آیه‌اش را با قیامت قرار داده و همین مقدار برای ما بس است. ما که نمی‌توانیم این جور نماز بخوانیم که نوشته‌اند زین‌العابدین علیه السلام وقتی به «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌رسید، با چشم پر و ریز از اشک تکرار می‌کرد: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».



بعد از نماز به حضرت عرض کردند: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یک بار است، شما برای چه ده بار می‌گویید؟ می‌فرمود: قیامت است، چطوری از آن رد شوم؟ چگونه آسوده‌خاطر باشم و دغدغه نداشته باشم؟ قیامت است!

خود پیکره حمد، غوغایی در توحید، معاد، دین، ولایت و دفع دشمنان در دو گروه «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «صَّالِّينَ» است. این سوره مبارکه از عظمت، نورانیت، آثارش و اثرگذاری آن داستانی است. این قیامت و ایمان به آن بود.

برای ایمان به قیامت، آدم یا می‌رود و در حوزه‌های علمیه درس می‌خواند، قرآن و روایات حسابی می‌فهمد و به قیامت مؤمن می‌شود و باور می‌کند؛ یا پای منبرهای درست و حسابی می‌آید و با دلایل و حکمت‌های الهیه به قیامت ایمان پیدا می‌کند. حالا این دو نکته را یادتان باشد: یکی اینکه، قیامت در حرکت دادن و بازدارندگی ایمان به او بسیار کاربرد دارد. یکی هم، شبانه‌روز ده بار به ما واجب شده است تا قیامت را با قلب و دل بگوییم؛ چون نماز نیت خالص می‌خواهد. در حقیقت، همه نماز را باید نیت پاک دنبال کند. قلب و زبان! «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»!

## قیامت و معاد، صد درصد جسمانی

این یک بخش، اما بخش دوم بحث:

قیامت صد درصد قیامت جسمانی است. معاد هم معاد جسمانی است. یک وقت گول این سایت‌ها و مقالات و این مسائل انحرافی را نخورید! شما باشید و قرآن کریم، روایات و اخبار؛ یعنی گوش به زنگ کتاب خدا و اهل بیت علیهم‌السلام باشید که قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام درباره معاد چه می‌گویند. مخصوصاً ببینید و دقت کنید که کتاب خدا درباره معاد چه می‌گوید! از اول تا آخر قرآن، نزدیک هزار آیه درباره معاد است و ما یک آیه تحت عنوان معاد روحانی در قرآن نداریم. معاد از ابتدای شروعش با همین جسم و جان است. بنابراین، ما این عنوان را در قرآن نداریم که معاد روحانی است و جسم بازگشتی ندارد.



این یکی از دروغ‌های شاخدار است که به علوم بشری تحمیل شده است. قیامت از شروع، معاد جسمانی است؛ یعنی انسان به همین صورتی که در دنیا هست، وارد قیامت می‌شود. برای نمونه، یک آیه از سوره یس را بخوانم. البته آیات دیگر در همین زمینه دارد. این حرف مجرمان است که زنده و وارد قیامت شدند: ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا﴾<sup>۱</sup> وای بر ما! «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» روح که مرقد و قبر ندارد، بلکه قبر برای بدن است. بدن را که در قبر می‌گذارند، روح هم وارد عالم برزخ می‌شود. چنان که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup> آن روح در عالم برزخ هست و وقتی که خدا می‌خواهد جسم را بلند کند، از قبر به جسم برمی‌گرداند و با همین وضع دنیایی از قبر درمی‌آید. «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» چه کسی ما را از قبر به صورت همان زمانی برانگیخت که در دنیا بودیم؟! مجرمان یک‌خرده فکر می‌کنند و بعد خودشان به خودشان می‌گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ﴾<sup>۳</sup> خدا در تمام کتاب‌های رحمانی زنده‌شدن مردگان را به همین صورت دنیایی وعده داد. «صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» انبیا هم به گوش ما خواندند و راست گفتند. ما تازه حالا وعده خدا را فهمیده‌ایم که حق است. ما تازه راست‌گویی انبیا را فهمیده‌ایم. در دنیا که بودیم، می‌گفتیم چه کسی رفته که از آنجا خبر بیاورد؟ نمی‌شود قبول کرد! این‌ها روزی قبول می‌کنند که این قبول کردن سودی به حالشان ندارد؛ اما شما مردم مؤمن که قیامت و معاد را باور دارید، دوتا به شما کمک می‌دهد: یکی بازدارنده از گناهان است، یکی هم محرک به عمل صالح و کار خیر و خدمت به عباد خداست.

### کیفیت معاد و قیامت در کتب روایی

این هم یک بخش، حالا می‌رویم به سراغ روایات. ما هیچ روایتی را در جلد ششم، هفتم و هشتم «بحار الأنوار» این مرد کم‌نظیر شیعه، علامه مجلسی (یک آخوند!) درباره معاد روحانی

۱. یس: ۵۲.

۲. مؤمنون: ۱۰۰.

۳. یس: ۵۲.



نمی‌بینیم. من این مسئله را با دو گوش خودم شنیدم و از جای دیگری نقل نمی‌کنم. من با فرزند بزرگ مرحوم علامه امینی ارتباط داشتم و سه‌ماه که به ایران می‌آمد، پیش او می‌رفتم. یک بار بحث مجلسی شد، من به ایشان گفتم: آدم کم‌نظیری در خدمت به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است. ایشان گفت: پدرم علامه امینی بارها به من گفت که مجلسی به‌اندازه یک پیغمبر غیراولوالعزم به دین اهل‌بیت علیهم‌السلام خدمت کرده است. شما جلد ششم، هفتم و هشتم را در باب معاد ببینید، اگر یک روایت از ائمه طاهرین علیهم‌السلام یا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیدا کردید که معاد روحانی بوده باشد. همین معادی که فلاسفه یونان و فلاسفه بعد از اسلام می‌گویند؛ هم فلاسفه مسلمان و هم فلاسفه گذشته‌ای که احتمالاً بعضی‌هایشان عقیده به خدا و معاد داشته‌اند. پس ما با همین وجود، همین جسم و روح در اول شروع قیامت وارد قیامت می‌شویم. بعد جلد هشتم «محجة‌البیضاء» فیض را ببینید. بسیار خواندنی است! روایات بسیاری در باب معاد دارد. خود فیض روزگاری فلسفه خوانده و در اصفهان استاد بوده است. یک روایت در این «محجة‌البیضاء» ندارد که معاد روحانی باشد. در کتاب «علم‌الیقین» که دوهزار صفحه و یکی از بهترین کتاب‌هایش است، حتی روایاتی را از کتب اهل سنت نقل می‌کند، ما یک‌دانه روایت در جلد دوم، باب معاد این کتاب نداریم که معاد روحانی است و کاری دیگر به جسم ندارند. جسم همه کارها را در دنیا کرده؛ عرق را جسم خورده، زنا را جسم کرده، ربا را جسم خورده، کار خیر را جسم کرده، نماز را جسم داشته، روزه را جسم گرفته است. روح فقط کمک حیاتی بوده و او به‌خاطر کمکش پاداش دارد. بدن هم به‌خاطر انجام کارش پاداش دارد. برای بدکاران هم، روحی که به بدن کمک داده و بدن به‌سراغ انواع معاصی رفته، هر دو عذاب و عقاب دارند.

## اوضاع قیامت در آیات قرآن

این دو بخش از مطلب، اما بخش سوم:

من دو آیه که به‌نظر خودم کمرشکن است، از سوره مبارکه انبیاء و لقمان درباره اوضاع قیامت برایتان بخوانم. این دو تا آیه خیلی سنگین است! این آیه سوره حشر، چون با قرآن



هم خیلی سروکار دارم، واقعاً برایم ثابت شده است: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> کوهها طاقت نزول قرآن را نداشتند. خیلی سنگین است! به قول پروردگار، «قول ثقیل» است! خود پروردگار در سوره مزمل می‌گوید: ﴿قَوْلٌ ثَقِيلٌ﴾<sup>۲</sup>

### الف) سوره انبیاء

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۳</sup> بعد از اینکه دیگر در آن دو بخش برایتان یقینی شد که قیامت حتمی است، حالا گوشه‌ای از وضعش را بشنوید. خدا می‌فرماید: ما در روز قیامت ترازوهای انصاف و عدالت را برپا می‌کنیم. این ترازوها چیست؟ همین ترازوها و قپان‌های در دنیاست؟ نه! ترازوی پروردگار طبق آیات سوره اعراف، ﴿وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾<sup>۴</sup> است. اسم ترازو «حق» است. حق، «قرآن»، «پیغمبر» و «ائمه طاهرين» هستند. اینها ترازوهای قیامت هستند که ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۵</sup> در این روز برپا می‌شود. «فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئاً» کنار این ترازوها، ذره‌ای ستم به احدی از اهل محشر در بازار قیامت نمی‌شود. از آدم عليه السلام تا آخرین انسان، میلیاردها میلیارد مرد و زن در محشر هستند، خدا می‌گوید به یک نفر یک ذره ستم نمی‌شود. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۶</sup> چون خدا به ستم و ستم کردن احتیاج ندارد. خداوند عدل، کرم، رحمت و غفران است. در یک مرحله هم، «منتقم» و «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ»<sup>۷</sup> است. آن «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» هم برای گناهان مردم است. اگر ملت گناه نداشتند که او هم «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» نداشت.

۱. حشر: ۲۱.

۲. مزمل: ۵: ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.

۳. انبیاء: ۴۷.

۴. اعراف: ۸.

۵. انبیاء: ۴۷.

۶. آل عمران: ۱۸۲.

۷. دعای افتتاح.



سپس در ادامه آیه می‌فرماید: «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» اگر عمل بشر در محشر به وزن یک‌دانه ارزن داشته باشد، عملی است که وقتی با این ترازوها سنجیده می‌شود، وزنش به اندازه دانه ارزن است، «إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» در کل آفرینش، این عمل به وزن دانه ارزن گم نمی‌شود و من در محشر می‌آورم! بعد به ما می‌فرماید: «كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» برای شما بس باشد که من خدا حسابگر عملتان باشم؛ خدایی که عالم السرّ والخفیات است، ظاهر و باطن ما را می‌داند، هیچ چیزی از او پنهان نیست و کل هستی از زمان به وجود آمدنش تا روز قیامت، ﴿إِنْ كُلُّ لَمَامٍ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۱</sup> بی‌زمان پیش او حاضر است؛ یعنی برای او گذشته و حال و آینده ندارد و کل تا میلیارد‌ها سال دیگر و تا ابدیت، همین الآن پیش او موجود است. قرآن خیلی نور است! یک بار دیگر آیه را بخوانم: «و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ».

### ب) سوره لقمان

این آیه هم از عجایب آیات قرآن است. این آیه گفتار لقمان به پسرش است و می‌داند که این گفتار برای خودش نیست. چون اول سوره می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾<sup>۲</sup> دانش استوار عوض نشدنی، معنی حکمت قرآنی است. دانشی که عوض‌شدنی و در تغییر و تحول است، حکمت نیست. بی‌خودی اسم آن را حکمت می‌گذارند. حکمت، یعنی علم محکم و غیرقابل تغییر که تا قیامت هم همین است. پس این گفتار، حکمت اعطایی به لقمان است که دارد به پسرش می‌گوید، یعنی حرف خداست. آیه می‌فرماید: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ﴾<sup>۳</sup> این از آیات عجیب قرآن است. این آیه از راه دانش و علم هم برای من صددرصد ثابت است و خودش را نشان داده. گاهی

۱. یس: ۳۲.

۲. لقمان: ۱۲.

۳. لقمان: ۱۶.

این مقالات علمی دانشمندان شرقی و غربی راجع به جهان و آینده جهان با هزاران فکر به یک حقیقت رسیده‌اند که قرآن چهارده قرن قبل بیان کرده است. یک حرف که دانشمندان از قرن هفدهم یافته‌اند، این است که هیچ چیزی در این جهان گم نمی‌شود، کم هم نمی‌شود. این دیگر در علم ثابت شده است. این‌ها می‌گویند فقط تغییر شکل است، ماده به انرژی تبدیل می‌شود و انرژی هم ماده می‌شود؛ نه وزن عالم کم می‌شود و نه اضافه، نه چیزی گم می‌شود و نه کم.

این حرف معلوم نیست برای چند هزار سال قبل از پیغمبر ﷺ است! لقمان به فرزندش می‌گوید: پسر! اگر عملت به اندازه وزن دانه ارزن باشد، «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» درون سنگ نامعینی هم باشد. ما طلبه‌ها دیگر این مقدار بلد هستیم! کلمه «صخره» در آیه «الف» و «لام» ندارد. وقتی کلمه‌ای «الف» و «لام» ندارد، چه کلمه‌ای می‌شود؟ نکره می‌شود! اگر عملت به وزن دانه ارزن درون سنگ نامعینی باشد. چندتا سنگ در عالم است؟ فقط کره زمین که سنگ ندارد! کره ماه رفتند و دیدند که آنجا هم پر از سنگ است. مریخ هم پر از سنگ است. تمام ستارگان بالا هم پر از سنگ است. اگر عملت در یک سنگ نامعین باشد، سنگی که هیچ کس نمی‌شناسد و بخواهند پیدا بکنند، نمی‌توانند و نمی‌شود. تریلیاردها سنگ است که عمل تو در یکی‌اش باشد، «أَوْ فِي الْأَرْضِ» یا عمل تو که به اندازه وزن یک دانه ارزن است، در اعماق زمین باشد. «أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ» یا این عمل در دل آسمان‌ها باشد. «يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» خدا این عمل تو را در قیامت جلوی چشمت حاضر می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» خدا ریزنگر و آگاه است. «لطیف» در لغت به معنی ریزنگری است که این یک‌دانه در برابر دید پروردگار است؛ چه در دل سنگ نامعینی باشد، چه در اعماق زمین و چه در اعماق آسمان‌ها باشد. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».



## تجلی حقایق پنج گانه در قلب مؤمنین و اهل تقوا

این هم یک بخش از مسئله معاد است که آیه ۱۷۷ می فرماید جزء عقاید حقه است؛ یعنی وقتی می خواهد مؤمن و دین واقعی را معرفی کند، یکی از مسائلیش، باورداشتن قیامت است. یقیناً آن که قیامت را باور دارد، مؤمن است. قیامت از یک طرف، محرک عمل صالح است و از یک طرف، بازدارنده اعمال زشت.

این رشته به این راحتی تمام شدنی نیست. پرونده آیه ۱۷۷ هم با دوسه سال جمع شدنی نیست! چون پروردگارد این آیه، بعد از بیان عقاید حقه پنج گانه، اعمال را بیان می کند و بعد هم اخلاق را می گوید. پایان آیه هم می فرماید: آن هایی که این پانزده حقیقت در آنها تجلی دارد، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾<sup>۱</sup> در مؤمن بودن راست می گویند. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» تقواداران عالم هم اینها هستند.

این معنای دین که وعده داده بودم دنبال کنیم و ببینیم دینی که خدا می گوید چیست، چه معنا دارد و چه آثاری دارد؟

### مناجات با امام عصر علیه السلام

عصر جمعه است، یک جمله هم از امام عصر علیه السلام بگویم که اندک دینی ادا کرده باشم. این جمله هم از عجایب جملات است و نمی دانم درباره ائمه دیگر هم داریم یا نه! من ندیده ام.

روز جمعه خطاب به حضرت می کنیم: «أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ»<sup>۲</sup> یا بن رسول الله! من مهمان تو هستم. مهمان از صاحب خانه چه می خواهد؟ محبت، غذا، احترام و عشق ورزی می خواهد. البته غذایی که ما از حضرت می خواهیم، غذای معنوی است و پلو و

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. زیارت روز جمعه امام زمان علیه السلام.

آبگوشت نیست. این‌ها را که داریم! «أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ» من هم مهمان تو هستم در این روز جمعه هم پناهنده به تو؛ چون من پناه محکمی ندارم که به آن تکیه کنم. به هر پناهی که تکیه دادم، ریخت. به هر پناه دیگری هم که تکیه بدهم، می‌ریزد؛ چون پشت ندارد و قوی نیست، پوک است! «وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ» ای آقای من! «كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكَرَامِ» تو آقا، بزرگ و صاحب ارزشی هستی که از اولاد پدران صاحب ارزش هستی. «وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ» من مهمان هستم و پناهنده، اما تو «كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكَرَامِ». حالا من مهمان و تو هم کریم، «فَأَضْفِنِي» مرا به مهمانی بپذیر و قبولم کن، «وَأَجْرُنِي» و پناهم بده! اگر این تحقق پیدا کند، خیال ما برای دنیا و آخرت راحت می‌شود.

### پیام امام زمان علیه السلام به شیعیان

این یک جمله درباره حضرت و آقای، عظمت، کرامت، مهمان‌داری، پذیرایی و پناه‌دهی او بود؛ اما یک پیام هم یکی از کارهایش به ما دارد. آن پیام هم این است که گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام در زندگی تان قطع نشود. این یک پیام است که عمل امام‌زمان علیه السلام به ما دارد و می‌گوید گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام در کل دوره عمرتان قطع نشود. خودش قسم می‌خورد: «لَأَنْدُبَنَّكَ»<sup>۱</sup> من برایت ندبه و گریه می‌کنم؛ «صَبَّاحًا» هم روز گریه می‌کنم، «وَمَسَاءً» و هم شب. اگر طول گریه من باعث بشود که اشک چشمم بند بیاید، گریه‌ام بند نمی‌آید و بعد از بند آمدن اشک چشمم، برایت خون گریه می‌کنم. «بِبَدَلِ الدُّمُوعِ دَمًا» من گریه می‌کنم برای آن وقتی که (این متن در بحارالأنوار است. واقعاً آتش است! اگر کسی بتواند دقیق این متن بحارالأنوار را ترجمه کند، نمی‌تواند به آخر برساند،

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۳۸.



بی طاقتم می شود و گریه می کند) اسبت برگشت. هربار وقتی که اسب از میدان برمی گشت، صدای شیهه اش که بلند می شد، زن و بچه بیرون می ریختند و با خوشحالی می گفتند آقا، مولا و پناهمان آمد؛ اما این مرتبه وقتی اسب برگشت، آنهایی که در خیمه بودند، چون مأمور بودند که از خیمه بیرون نیایند، دیدند صدای شیهه اش عوض شده است و با شدت دارد شُم را به زمین می کوبد! اولین کسی که از خیمه بیرون آمد، سکینه علیها السلام این دختر سیزده ساله با محبتش بود. امام زمان علیه السلام می فرماید: وقتی منظره اسب را دید که زین اسب واژگون است و یالش غرق خون، چنان ناله زد که تمام زنان، بچه ها و دخترها با پای برهنه بیرون ریختند. اسب را که دیدند، زیر چادر موهایشان را کردند و با دست به صورت و سینه زدند. امام زمان علیه السلام ندارد که دور اسب را گرفتند و با او حرف زدند. ذوالجناح به طرف میدان و زن و بچه هم با پای برهنه، موی پریشان، با سینه زدن و به صورت زدن وارد میدان شدند. وقتی رسیدند، «وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَی صَبْدْرِهِ» دیدند شمر با آن هیكل سنگینش روی سینه یک داغ دیده، تشنه، گرسنه و زخم خورده نشسته است. همه با هم فریادشان بلند شد و گفتند: «وامحمد!». چرا «وامحمد!» گفتند؟ یعنی رسول خدا، این همان کسی است که مرتب روی سینهات می خواباندی، حالا ببین چه وضعی پیدا کرده است!

## دعای پایانی

خدایا! آنچه به خوبان عالم عنایت کرده ای، به ما و زن و بچه ها و نسل ما عنایت فرما.

خدایا! هرچه بدی از خوبان عالم برگردانده ای، از ما برگردان.

خدایا! شر دشمنان را نابود کن.

خدایا! دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت اهل بیت علیهم السلام قرار بده.

خدایا! محراب و منبر، علم و عالم، گریه بر ابی عبدالله علیه السلام و محرم و صفر و رمضان را از

ما نگیر.



## مسیر سعادت

خدایا! ثوابی از این مجلس به روح عالم بزرگواری که دیروز و روزهای دیگر در جلسه بود و دیشب در تصادف جانش را از دست داد، عاید و نثار بفرما.  
خدایا! در این غروب جمعه، امامزمان علیه السلام را دعاگوی همه ما قرار بده.

